



ما کستیم؟

ماموستا کریکار

تقدیم به:

هم‌اندیشان قدیمی مسیر اصلاح و همراهان جنبش نوین

فهرست مطالب

پیشگفتار .. ۴

مقدمه .. ۷

خلاصه معرفی نامه‌ی ما .. ۱۴

اول: مایک جنبش هستیم .. ۱۵

دوم: اسلام، دین است .. ۲۸

سوم: اسلام دین امتی است که .. ۳۶

چهارم: حرکت حکیمانه .. ۵۱

پنجم: جاهلیت را دگرگون می‌سازیم .. ۵۹

ششم: مردم و خداپرستی .. ۷۴

هفتم: دادگری، رفتار عادلانه و نیکی .. ۸۴

هشتم: امارت نیاکانمان .. ۹۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ مِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴾
(آل عمران / ١٠٢)

﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴾ (نساء / ٧)

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ۚ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴾ (احزاب / ٧١-٧٠)

اما بعد: فَإِنَّ أَصْدَقَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ، وَخَيْرُ الْهَدْيِ هَدْيُ مُحَمَّدٍ ﷺ وَشَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا، وَكُلُّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ، وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ.

پیشگفتار

کتابچه‌ی حاضر (ما کیستیم) به معرفی مفید و مختصر جنبش ما می‌پردازد؛ بدین شیوه که «ما مسلمانانی که اکنون جنبشی نوین اسلامی کوردستانی هستیم معتقدیم اسلام دین امتی است که با حرکتی حکیمانه، جاهلیت را دگرگون می‌سازد تا خدا پرستی و دادگری در یک دارالاسلام، اعمال شود».

مفهوم هرکدام از واژگان این تعریف در جای خود به وسیله‌ی یک کتاب یا بیشتر، روشن شده است: مسلمان، ایمان، اسلام، کوردستانی، دین، امت، حرکت حکیمانه، دادگری و دارالاسلام. این تعریفات، پاسخی کوتاه است به کسانی که در مورد چیستی این جنبش، رهروان آن و اهداف آنان می‌خواهند بدانند!

شناخت هر مکتب سیاسی، مقتضی آشنایی با چند ماده‌ی اساسی متعلق به این مکتب است؛ از جمله:

۱- زیرساخت‌های فکری:

تا از این طریق، دید فلسفی این مکتب و تعریف آن از زندگی، جهان و بشریت، مشخص گردد.

۲- خطاب سیاسی:

مراد، برنامه‌های اجتماعی و چگونگی اداره‌ی کشور از نظر سیاسی است. اینکه این مکتب، چه اهدافی را برای مردمی که در میان آنان قد علم کرده، تحقق می‌بخشد؟

۳- ساختار اداری:

برای شناخت حقوق، وظایف و اختیارات اعضا و ارگان‌ها و ارتباط اعضا با همدیگر و چگونگی ایجاد هماهنگی میان نیرو و توان پیروان مکتب.

۴- برنامه‌ی پرورش و اصلاح افراد:

این برنامه باید بدون هرگونه کم و کاستی، مورد نظر قرار بگیرد تا تطبیق این شعارها در میدان عمل، میسر گردد.

۵- چشم‌انداز و راهبرد:

مراد، استراتژی عمل و پیشبرد مرحله به مرحله‌ی برنامه‌های مکتب است که باید معین و مشخص گردد تا اعضا و پیروان با دیدی روشن به پیشرفت‌های حاصل شده و فاصله‌ی باقی‌مانده تا مقصد نهایی، آگاهی بیابند. همچنین موضع معین مکتب در پیرامون خود را نیز شامل می‌شود که باید همه‌ی اعضا آشکارا آن را اتخاذ کنند.

ما نیز همچون گروهی اسلامی آزمون پس داده قطعاً این مفاهیم اساسی را مد نظر داشته‌ایم و همواره کوشیده‌ایم اعضا بدانند که برای دستیابی به چه هدفی و در چه مسیری، حرکت می‌کنند و برنامه‌ی اجتماعی و کار گروهی خویش را در دست داشته باشند تا بتوانند به صورت سازماندهی شده عمل کنند؛ نه اینکه گروهمان تنها در گرد آمدن در اطراف یک رهبر خلاصه شود! زیرا رهبر اگرچه بسیار توانمند هم باشد اما باز نمی‌تواند عهده‌دار همه‌ی امور شود و اگرچه پا به سن گذاشته هم باشد (یا در هر سن و سال دیگری باشد) بالاخره می‌میرد و از دیدگان مردم، پنهان می‌شود اما برنامه و راهبرد، باقی می‌ماند و نسلهای آینده بر پایه‌ی آن،

پرورش می‌یابد.

این معرفی‌نامه باید حفظ شود و مسئولان باید شرح و تفسیر آن را به خوبی بدانند تا بتوانند آن را برای اعضا و دستداران شرح و بسط دهند.

کتاب‌ها و بروشورهای دیگری که «جنبش شاهدان» منتشر می‌کند همچون این معرفی‌نامه، ضروری و ارزشمند هستند؛ زیرا همه‌ی آنها در کنار هم تصویر این چشم‌انداز را کامل کرده و ماهیت (جنبش) ما را آشکار می‌کند. از این رو امیدواریم که همه‌ی ما آن را ارج نهیم و هرکدام از اعضا، پیروان و طرفداران، انتقاد یا پیشنهادی داشته باشند بهتر آن است که به مراتب بالاتر ارجاع داده شود تا مورد کنکاش و بررسی، قرار بگیرد و در محل خویش، پیجویی شود.

دست یاری خداوند همراه ما باشد و با هدایت خود، ما را رهنمون سازد تا بتوانیم بیعتی که به او داده‌ایم را سرافرازانه نگاه داریم و آن را به سرمقصد نهایی برسانیم.

نکته‌ی لازم به ذکر آنکه بیشتر مطالب این کتابچه در سال ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ میلادی در قالب مقاله در مجله‌ی «ریگا»ی شهر سلیمانیه انتشار یافته اما در نوشته‌ی حاضر، بیش از پیش، مورد بررسی، قرار گرفته و مطالب بیشتری به آن، افزوده شده به نحوی که شایستگی استفاده در اصلاح و پرورش داخلی جنبش را داشته باشد.

ماموستا کریکار

مقدمه

ما نیز همچون دیگر مسلمانانیم!

ما نیز همچون بیشتر مسلمانان و علمای اسلام، این دین را از سرچشمه‌ی اصلی آن دریافت می‌کنیم که عبارتست از قرآن، سنت، اجماع علما و قیاس. شیوه‌ی اخذ و دریافت ما، مطابق دیدگاه سلف است که عبارتند از صحابه‌ی پیامبر بزرگوارمان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، نسل اول پیروانشان که آنان را «تابعین» می‌گویند و نسل بعد از آنان که به «تابع تابعین» شهرت دارند. ما از مجموعه دیدگاه‌های ائمه و دانشمندان عقیده، علوم قرآن، حدیث و فقه و اصول فقه، فراتر نمی‌رویم.

ما نیز همچون بیشتر مسلمانان و علما، اسلام را به‌عنوان طریقه و روش خود برگزیده‌ایم؛ زیرا شخصیت فکری ما را سزاوارانه پایه‌ریزی می‌کند و در همه‌ی میادین مورد نیاز بشری به ما اندیشه، دیدگاه و معرفت، اعطا می‌نماید؛ مانند: میدان فکر و دیدگاه فلسفی برای شناخت بشر، جهان، زندگی، ساختار و سرانجام هرکدام از آنها. این، میدان معرفت فلسفی فکری و اعتقادی ماست و سرتاسر آن از ثوابت هر دو وحی (قرآن و سنت) اخذ شده است.

ما نیز همچون بیشتر مسلمانان و علمای اسلام، این دین را به‌عنوان طریقه و روش خود برگزیده‌ایم؛ زیرا شخصیت سیاسی ما را بر مجموعه‌ای پایه و روش سیاسی، بنا می‌سازد که

ثابت و بلا تغییرند (ثوابت)؛ مانند قوانین اساسی عقیده، عبادت و شریعت که سه میدان توحید هستند. هدف خطاب سیاسی ما، معرفی دارالاسلامی است که ملت، قدرت سیاسی آن را بر می‌گزیند تا آزادی، عدل و برابری را برای همگان به ارمغان بیاورد.

ما نیز همچون بیشتر مسلمانان و علمای اسلام، این دین را به‌عنوان طریقه و روش خود برگزیده‌ایم؛ زیرا شخصیت سیاسی ما را به واقع‌بینی، مسلح می‌کند تا خیال‌پردازانه، مسائل را دنبال نکنیم. به ما می‌آموزد که توصیف هر چیزی را از صفت ذاتی آن برچینیم یا اینکه حقیقت آن شیء را از شخصی چیره‌دست و راستگو دریابیم. هرگاه بیانات چنین اشخاص راستگویی فراوان شد و به حد «متفق علیه» رسید ما نیز آن را توصیف و تعریف می‌کنیم تا مواضع حقیقی بر آن، بنا گردد. این امر، مطالعه و شناخت واقعی قدرت‌های منازع و چگونگی کار و تأثیر آن را برایمان فراهم می‌سازد. این مسأله، مراکز تصمیم‌گیری جامعه و منطقه را به ما می‌شناساند تا بتوانیم در تعامل با قدرت‌های واقعی، خیال‌پردازانه عمل نکنیم و از مواضع بلاحکمت بپرهیزیم.

ما نیز همچون بیشتر مسلمانان و علمای اسلام، این دین را به‌عنوان طریقه و روش خود برگزیده‌ایم؛ زیرا شخصیت درونیمان را به وسیله‌ی تزکیه‌ی نفس، متعادل می‌سازد؛ تعادل میان عملکرد اصیل و انفعال. این امر به هنگام عصبانیت، اجازه‌ی ترک عدالت‌خداپسندانه را نمی‌دهد و نمی‌گذارد به بهانه‌ی دفاع از هیچ شخصی، حد و مرز شرعی، پایمال گردد. در درون هر شخصی، این اندیشه‌ی پاک سر بر می‌آورد که هیچ کس، بالاتر از شریعت، قرار ندارد. دیدگاه دین ما قدرت، عدل و داد نیست بلکه عدل و داد، قدرت است! وظیفه‌ی قدرت، پاسداری از عدل و داد است نه حفظ ستم و فساد سیاستمداران مفسد.

ما نیز همچون بیشتر مسلمانان و علمای اسلام، این دین را به‌عنوان طریقه و روش خود برگزیده‌ایم؛ زیرا توشه‌ی دانش و روشن‌بینی را برای همه‌ی پیروانش به ارمغان می‌آورد؛ توشه‌ی عقیده و فکر، علوم قرآن، سیره و سنت، فقه و اصول و قوانین آن، دعوت و کار گروهی، کشمکش‌های تمدنی و دسته‌بندی کردن اشخاص و احزاب، پرورش درونی و تعادل رفتاری و

بهره‌گیری صحیح و تام از ارزش‌ها و عرف و آداب اجتماعی.

ما نیز همچون بیشتر مسلمانان و علمای اسلام، این دین را به‌عنوان طریقه و روش خود برگزیده‌ایم؛ زیرا شخصیت اجتماعی ما را با منسوب کردن به امتی اعتقادمحور، مستقل و مقاوم، پایه‌ریزی می‌کند. سنگینی دعوت خدایی را بر دوش ما می‌اندازد و به وسیله‌ی ما توحید را به محرک و مولّد جنبش اجتماعی تغییر و تحوّل، بدل می‌نماید. در همان قدم اول پرورش و رهنمود، آماده‌باشِ مقابله با جاهلیّت را در ما می‌آفریند و ما را برای کشمکش فکریمان، ساخته و پرداخته می‌کند. بزرگوارانه به ما صبر بر هرزگی ابولهب و کبر ابوجهل را می‌بخشد؛ اما به شیوه‌ای که اگر طرف مقابل ما را به جنگ گرم وادار کند جرأت و توانایی مقابله با وی را داشته باشیم؛ نه اینکه حقیرانه عقب نشینی کنیم و او هراندازه از ما را که بخواهد بکشد و نابود سازد.

این، دیدگاه دینی و اجتماعی ماست. ما به حق و خون دیگران، طمع نداریم؛ زیرا بر آنیم که ابتدای قلمرو دیگران، انتهای قلمرو ماست؛ قلمرو بینش و تفکر، اعتقاد و شناخت، قلمرو مسلک و موضع سیاسی، قلمرو شخصیت و حق مالکیت، قلمرو عرف و فرهنگ و همه‌ی قلمروهای فردی و جمعی دیگر.

ما اینگونه هستیم! هرکدام از ما در عمق وجود خویش، پایبند به اصول است. بینش ما بینش قرآن و سنت است و حاضر به اندکی انحراف از ثوابت‌مان نیستیم. ما کسی را فریب نمی‌دهیم و نیرنگمان را متوجه کسی نمی‌سازیم. در دایره‌ی فردی و جمعی خویش، دینمان را محکم نگاه می‌داریم و در قلمرو دیگران، آزادیخواهانه می‌ایستیم.

بسیاری از مردم، ما را از این رویکرد می‌شناسند که مسلمانانی پایبند به اصول خود هستیم. همه‌ی آنان -جز کسانی که قدرت سیاستمداران، فریفته‌شان است- می‌دانند که ما به هیچ قدرت خارجی، وابسته نیستیم؛ مانند جماعت اسلامی (کردی: کومه‌لی ئیسلامی) که وابسته به ایران است و اتحاد اسلامی (کردی: یه‌گرتووی ئیسلامی) که وابسته به اخوان بین‌المللی است و کتائب که تحت حمایت تنظیم القاعده است و مدخلیزم که منتسب به عربستان است.

همچنین همه‌ی مردم - مگر کسانی که از ما دور هستند- می‌دانند که ما صوفی یا طرفدار حزب نور نیستیم؛ ما نه وابسته به مآلهای پارتنی هستیم نه مآلهای اتحادیه میهنی و نه وابسته به مآلهای فرمانبردار وزارت اوقاف! بنابراین مشخص می‌شود که ما گروه هشتم اسلامیون هستیم اما تفاوت اصلی و بنیادین ما (با دیگر گروه‌ها) این است که کوردستانی هستیم؛ اما چرا کوردستانی هستیم؟!

ما وابسته به هیچ دولتی نبوده و نیستیم؛ زیرا دولتی که لازم است مسلمانان به آن، بیعت دهند خلافت اسلامی است که اکنون وجود ندارد.

دولت‌های عصر حاضر، سزاوار همکاری و نزدیکی نیستند؛ زیرا آنان جنبش‌ها و احزاب را در مسیر پیشرفت خود قرار می‌دهند و جنبش‌ها به ندرت می‌توانند خود را از اثرگذاری دولت‌هایی که وابسته به آنها برهاند.

برای امتی بودن: می‌دانیم که دینمان دینی فرامرزی است و لازم است پیروان آن امتی باشند؛ اما واقعیت زندگی کنونی ما و بقیه‌ی اهل اسلام این است که نه امت مسلمان (پیشگامان اعتقادی) و نه امت اسلامی (مردمان مسلمان از نظر جغرافیایی) در یک جهت نیستند تا بتوانیم با کار گروهی و امتی به سادگی آستین همت را بالا زنیم و نیرویمان را صرف حرکتی امتی کنیم. جنبش اسلامی آنچنانی را هم ندیده‌ایم که نیروی ما را در میدان خودمان و به نفع خودمان به کار گیرد؛ نه برای خود. به همین دلیل است که ما به اخوان المسلمین یا جماعت القاعده یا سایر جماعات فرامرزی نگریده‌ایم.

ما معتقد به عراق جغرافیایی نیستیم تا آن را سرزمین خود بدانیم؛ زیرا سرزمینی استعماری است و همچون فرزندی نامشروع، متولد شده است. در حد فاصل سالهای ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۵ میلادی به وسیله‌ی قدرت نظامی و خیانت برخی از کوردها، بخش کوردستان جنوبی‌مان به این عراق جغرافیایی همچون فرزند نامشروع متصل شده است. از همان روزی که عراق انگلیس، پایه‌ریزی شده است ما کوردها هیچ خیری از هیچ‌کدام از حکومت‌های پی‌درپی بغداد ندیده‌ایم و همواره موانع روحی میان ما و عرب‌های حاکم، محکم‌تر شده و همواره به درازای

زخم‌های عمیقمان احساس کرده‌ایم که شخصی سردشتی و قامیشلویی و آمدی بیشتر از مردمان فلوجه و نجف در شادی و شیون ما شریک هستند. این امر به معنای جدا شدن و گسست قومی از تمدن عربی غنی و ثروتمندی نیست که به مدت هزار سال، امنیت و پیشرفت را به نیمه‌ی سرزمین‌های زمانه‌ی خود بخشیده بود. این امر به منزله‌ی جداسازی کورد از اتحاد فکری‌ای نیست که هنوز امت جغرافیایی پایبند به آن است و به درازای تاریخ مسلمانان از هم گسسته نشده است. از این روست که ما وابسته به عراق نیستیم. سربلندی مسلمانان عرب عراقی به‌ویژه «جهادی‌های آنان» ما را شادمان می‌سازد اما نمی‌خواهیم به‌عنوان عضوی از آنان، عمل کنیم و از این روست که مایل به حضور در سرزمین‌هایشان و ماندن در آنجا نبوده‌ایم.

بنابراین ما طرفداران جنبش شاهدان نه طرفدار دولت خاصی هستیم و نه جنبشی بین‌المللی به حساب می‌آییم و نه وابسته به عراقیم. ما معتقد به کوردستانیت بوده و هستیم؛ این دیدگاه برای ما تازگی ندارد بلکه هرکس مکتوبات جماعت اسلامی ما در سال ۱۹۸۹ را مطالعه کند می‌داند که کوردستانیت ما ریشه در زمانی دارد که ما در سرزمین‌های بسیار دور می‌زیستیم؛ در پاکستان و در میان جنبش‌های جهادی جهانی. همان دوره ما به آن پی بردیم که واقع‌بینیمان ما را به سویی سوق می‌دهد که به عنوان یک کورد، اندیشه و تفکر کنیم نه یک عراقی و نه شخصی با تفکر بین‌المللی. اکنون بیش از پیش معتقد به اتخاذ این موضع هستیم؛ زیرا کسی که در میان مردم خویش پایگاهی نداشته باشد مردمان دیگر با دیده‌ی منت و تحقیر به او می‌نگرند. ما نمی‌خواهیم پسران خود را قربانی دختران مردمان دیگر کنیم! این، علی‌رغم موضعی است که ملّی‌گرای کورد کافر متأسفانه در کوردستان علیه ما گرفتند و عرصه را بر ما تنگ نمودند به نحوی که حتی اجازه ندادند در کوه و صحرا نیز زندگی کنیم. اما با این وجود هرگز بر آن نبوده‌ایم که باید استراتژی و میدان جهاد خود را تغییر دهیم!

بنابر همین اندیشه‌ی دینی و بینش کوردستانیمان است که هرگز به خود اجازه نداده‌ایم که تحت عنوان دیپلماسی در اندیشه‌ی دراز کردن دست همکاری به سوی اشغالگران دور و

نزدیک کوردستان باشیم. این، مبدأ ماست و اکنون بیش از پیش پایبند به آن هستیم و می‌گوییم: لعنت بر مرزی که کوردستان را از هم گسسته است، لعنت بر کسی که آن را کشیده و لعنت بر کسی که معتقد به آن است!

از ابتدای شکل‌گیری ما حزب اتحادیه میهنی همه‌ی تلاشش را صرف ریشه‌کن کردن ما و دینمان نمود، ده‌ها بار علیه ما ستیزه‌جویی و بهانه‌گیری کرد و برای تضعیفمان دست یاری را به سوی هر دشمن دور و نزدیکی دراز کرد. هربار هم شکست می‌خورد و بخشی از آزادی خود را باج می‌داد تا اینکه نهایتاً به سرباز گوش به فرمان خارجی‌ها بدل شد و ما باقی ماندیم! اندیشه‌مان، اصیل‌تر و بینشمان، عمیق‌تر شد و الحمد لله جایگاهمان در قلب انبوه مردم، محکم‌تر گردید.

این، اندیشه و تفکر ما از نظر سیاسی. اما به نسبت اسلامی‌های کوردستان، تعامل ما با آنان در چهارچوب کار گروهی و اجتماعی گسترده‌تر از تعامل ما با دیگران است؛ چه آنکه همه‌ی ما معتقد به «چهارچوب منسوب به مسجد» هستیم. زیرا همه‌ی ما در یک مسجد، جمع می‌شویم و بدون پرسش از گرایش حزبی، پشت سر یک امام و در یک صف منظم، نمازمان را برپا می‌داریم و هیچ‌کدام از ما از شخص کناری‌اش نمی‌پرسد که متعلق به چه حزبی است و از این نظر، هراسی ندارد. ما به همین شیوه در دایره‌ی اجتماعی گسترده و آشکاری با مسلمانان، تعامل می‌کنیم.

ما با اقتدا به برادری مدخلی یا صوفی، نماز می‌گزاریم اگرچه او در نمازش به ما اقتدا نکند. موضع ما در قبال برادران جماعت اسلامی، اتحاد اسلامی، حزب نور، تحریر، تبلیغ و ... نیز اینگونه است. برای انجام کار امتی نیز خطاب به همه‌ی آنان می‌گوییم که در یک دایره‌ی همکاری مسجدی، جمع شویم و همه‌ی مشهورت‌های سیاسی و تعیین مواضعمان را در آنجا به انجام برسانیم. این دایره، دینداران احزاب و افراد مستقل را نیز در بر می‌گیرد. از این روست که ما اکنون تنها دینداران جنبش خود را متعلق به خود نمی‌دانیم و برنامه‌ی سازماندهیمان تنها مختص به آنان نیست؛ بلکه دینداران احزاب و گروه‌های دیگر را نیز برادر دینی خود و

مقدمه

صاحب‌حق به حساب می‌آوریم مادام‌که از دایره‌ی اسلام، خارج نشده باشند. ما می‌خواهیم آنان نیز قانع گردند به اینکه ما باید به دایره‌ی منسوب به امت اسلامی باز گردیم و با یاری جستن از ادله‌ی شرعی، مواضع یکدیگر را تصحیح کنیم. هدف از این امر، بهروزی خودمان و اسلاممان است. ما همانگونه که مایل به حضور در جبهه‌ی کفر نیستیم نمی‌خواهیم که آنان نیز از سر جهل و ندانم‌کاری در جبهه‌ی کفر، قرار بگیرند. خداوند متعال همه‌ی ما را هدایت دهد و سربلندی را نصیبمان کند.

ما کیستیم؟

خلاصه‌ی معرفی‌نامه‌ی ما

ما مسلمانانی که اکنون جنبشی نوینِ اسلامی کوردستانی هستیم معتقدیم اسلام دین امتی است که با حرکتی حکیمانه، جاهلیت را دگرگون می‌سازد تا خداپرستی و دادگری را در یک دارالاسلام، اعمال کند.

ما کیستیم؟

اول

ما یک جنبش هستیم

(ما مسلمانانی که اکنون جنبشی نوین اسلامی کوردستانی هستیم)

ما کیستیم؟

ما:

از نظر لغوی، ضمیر متکلم است؛ شخصی است که به شیوه‌ی جمع با دیگران، صحبت می‌کند. بنابراین ما مجموعه‌ای از افراد هستیم. مجموعه، روی هم انباشته شدن نیست؛ بلکه گروهی از افراد هم‌اندیشه و دارای بینش واحد فکری و سیاسی تنظیم‌یافته است. معنای تنظیم‌یافته از لفظ آن پیداست؛ یعنی قرار دادن هر چیزی در جای خود و ترتیب و سازمان‌دهی. ما نیز بر پایه‌ی ساختار اداری و حقوق و وظایف که بر فهم بینش و روش و درستکاری اجتماعی و قدرت تنظیم‌یافته و میزان خدمات ارائه‌شده، بنا گردیده‌ایم و جایگاهمان را تعیین می‌کنیم.

ما مسلمانان:

مسلمان، کسی است که اسلام را پذیرفته و به‌عنوان دین خود به آن گرویده است. این، اشتباه

است که گفته شود: فلان شخص، اسلام است؛ بلکه باید گفته شود: مسلمان است. زیرا اسلام، نام و عنوان این دین است (نه عنوان کسانی که به آن گرویده‌اند). ما مسلمانان معتقدیم -یعنی در سینه و قلبمان، نهادینه شده و با زبان می‌گوییم و با عمل، اثبات می‌کنیم- که اسلام عبارتست از مجموعه پایه‌های اعتقادی روشن که از وحی، سرچشمه گرفته و در دعوت پیامبران - درود خداوند بر آنان باد - پایه‌ریزی شده است. دیدگاه و اندیشه‌ی سیاسی ما بر این پایه‌های اعتقادی ثابت، بنا شده است. به سبب پرورش‌یافتن بر قوانین این رویکرد اعتقادی فکری و سیاسی، ارزش‌هایی اجتماعی نزد ما به وجود آمده که برای تک‌تک افراد امت‌مان به احکام شرع و آداب اجتماعی و شالوده‌ی رفتار و عمل، بدل شده است. در نتیجه‌ی سر و کارداشتن دایمی با این اندیشه‌ها و عادات و رفتارهای شرعی، عرف و آدابی برای ما حاصل شده که در میان همه‌ی امت‌های جهان با آن شناخته می‌شویم.

این پنج رکن یعنی: «دید و بینش اعتقادی»، «ساختار فکری»، «بینش سیاسی»، «قواعد و ضوابط رفتار و اخلاق» و «عرف و آداب اجتماعی» که مجموعه‌ی آن، منهج نامیده می‌شود باید در فعالیت‌های گروهی و اجتماعی، ممارست گردد و در کانون توجه، قرار بگیرد؛ این فعالیت عبارتست از جنبش تجدید و دگرگونی جامعه. ما معتقدیم باید این فعالیت را در مرحله‌ی جدید همفکران دینیمان و همچنین اوضاع کنونی منطقه‌یمان، همچون یک جنبش نه تحزب بنمایانیم. از این روست که باید خلوص نیت در تک‌تک افراد جنبشمان، ظاهر و نمایان گردد.

که:

از نظر دستوری، حرف ربطی است که وصف متأخر از خود که طولانی است را به وصف پیش از خود، متصل می‌کند.

اکنون:

مرادمان این مرحله‌ای است که حرکت اسلامیان، قطعه‌قطعه شده و اشغال آمریکایی، سرزمینمان را فرا گرفته و سکولاریسم تندرو کوردی، قدرت اصلی کوردستان را در دست گرفته است. این شرایط، مقتضی آن است که ما همچون یک جنبش عمل کنیم نه در قالب یک حزب که اولین شرط پذیرفته‌شدن آن، ایمان به سکولاریسم کوردی و شناخت اشغال آمریکایی است، آن هم با تعریفی فریبکارانه؛ بدین شیوه که گویا با قصد آزادسازی اقوام عراق به این سرزمین آمده و هم‌پیمانی دلسوز و مهربان است! بر اساس بینش اعتقادی ما، این تعریف و شناساندن هویت، مردود و باطل به حساب می‌آید.

جنبشی:

جنبش از نظر لغوی، عبارتست از نوعی حرکت. اما از نظر اصطلاحی عبارتست از نیرویی فکری و سیاسی یا فعالیتی جمعی و گروهی که برای تحقق بخشیدن به یک هدف مشخص، ارائه می‌شود تا نیروهای بیشتری در حول آن، جمع گردد و با سازماندهی سریع این نیروها، دسترسی به هدف مذکور نیز زودتر انجام بگیرد. ما اکنون جنبشی اعتقادی و بینشی فکری سیاسی و حرکتی پرورشی بلندهمت و سازمان‌یافته هستیم. ما نمی‌خواهیم همچون یک حزب، عمل کنیم و منتظر لطف دیگران باشیم که به ما اذن و مجال انجام عمل دهند! با توکل بر خداوند متعال به‌وسیله‌ی جنبش اعتقادی فکری و سیاسی خویش زمینه‌ای بهتر برای انجام کار گروهی و اجتماعی امتان، فراهم می‌کنیم و به‌سوی محقق‌ساختن آروزی ایجاد دارالاسلام، حرکت می‌نماییم.

جنبشی جدید:

جدید به معنای تازه و نو در مقابل کهنه، قرار دارد. ما با توجه به اینکه معتقدیم اوضاع و شرایطی که در دوره‌ی گذشته، بینش و حرکت اسلامیان کوردستان همچون اخوان (در دهه‌ی

پنجاه قرن گذشته) و حرکت اسلامی (در دهه‌ی هشتاد قرن گذشته و در بحبوحه‌ی جنگ عراق و ایران) در آن شکل گرفت کهنه و دگرگون شده و اوضاع کنونی، چیزی جدید و متفاوت است بر آنیم که مکانیزم و روش کار قدیمی مانند اخوان المسلمین (و جماعت اسلامی حاضر) و همچنین حرکت اسلامی آن دوره (بزووتنه‌وهی ئیسلامی)، مناسب آن نیست. از این رو ما می‌خواهیم با جنبشی جدید، با دیدی جدید اما اصیل و مبتنی بر قرآن، با دعوتی نوین شاهدانه و با پشتکاری بلند و پرورش‌محور، کوشش نمائیم تا زمینه‌ای فکری وسیع و محکم را فراهم کنیم که در مراحل آینده، قابلیت شکل‌گیری حرکت اجتماعی و گروهی امتی مسلمان بر پایه‌ی آن را داشته باشد که اداره‌ی سیاسی مردمان در یک دارالاسلام و بر طبق شریعت را بر عهده بگیرد.

ما مسلمانانی که اکنون جنبشی نوین اسلامی را تشکیل داده‌ایم:

اسلام، برنامه‌ی خداوند است که آن را بر زمین، فرود آورده تا جامعه‌ی بشریت، آن را به‌عنوان دستورالعمل زندگی فردی و اجتماعی خود قرار دهند. اما این اسلام پاک، وسیع و فراگیر از سر نادانی پیروان و باهوشی دشمنانش در چند شعار خداپرستی همچون نماز و روزه، محدود شده و به شیوه‌ای تعریف شده که گویا هرکس این امور را انجام داد مسلمان است و اگر به سایر مسائل، توجهی هم نکند در روز قیامت، مورد پرس‌وجو قرار نمی‌گیرد! حتی پا را از این فراتر گذاشته‌اند؛ به نحوی که گروهی انسان کودن بر آنند که اگر شخص، نماز و روزه هم نداشته باشد و بگوید اعتقادی به اسلام ندارم باز مسلمان است! و هیچ‌کس حق ندارد وی را تکفیر کند! زیرا تکلیف و سرانجام تکفیر (کافر شمردن) و معرفی شخص کافر نزد این «انسان‌های ابله» باید در روز قیامت، روشن گردد! از طرف دیگر بر اساس «قانون مبارزه با تروریسم» تکفیر، جرم است و گوینده‌ی آن باید محاکمه شود! بنابر همین جاهلیت است که امروزه هرکس خواهان اسلام باشد او را اسلامی می‌گویند! این عنوان (اسلامی) خواسته یا ناخواسته بر ما نیز اطلاق می‌شود اگرچه ما جز عنوان مسلمانیت، هیچ عنوان و وصف دیگری نداریم.

ما دارای جنبشی اسلامی هستیم. ما در راستای بینش این اسلامان بر آنیم که باید شریعت خداوند تنها دستور العملی باشد که سیادت و رهبری جامعه‌ی مسلمان ما را بر عهده بگیرد؛ اما این بدین معنا نیست که ما با زور و قدرت، مردم را به پذیرش اسلام واداریم؛ خیر! پذیرش یا ردّ دعوت اسلام در گرو رضای قلبی و قناعت افراد است. آنان در اینکه کدام راه را برگزینند در سایه‌ی حکومت دارالاسلام ما آزاد هستند. ما معتقدیم که حقّ سلب آزادی اعتقادی از هیچ‌کس را نداریم.

همچنین بر آنیم که خداوند بزرگ و حکیم، قریش را با وجود بت‌پرستیشان، رزق ور روزی داد؛ همچنانکه می‌فرماید: «الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ»؛ «خداوندگاری که از گرسنگی ایشان را رهانیده است و خوراکشان داده است». همچنین آنان را از هر ترسی، مصون داشت؛ چنانکه می‌فرماید: «وَأَمَّنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ»؛ «و آنان را از خوف و هراس، ایمن ساخته است» هرچند که آنان، مشرک بودند. بنابراین در زیر پرچم اسلام خداوندی، نه رزق و روزی مردم کافر، گرفته می‌شود نه امنیتشان. خداوند بزرگ پس از فراهم آوردن رزق و روزی و امنیت، دینش را به‌وسیله‌ی شخصی از خودشان به‌سوی آنان فرستاد که او را می‌شناختند و راستگویی و امانتداریش میان آنان، زبانزد بود تا دین خداوند را به آنان، عرضه کند بدون اینکه آنان را به پذیرش این دین، مجبور نماید. بدون اینکه آنان را تهدید کند که در صورت عدم پذیرش این دین، رزق و روزی یا امنیتشان، سلب خواهد شد. اینگونه از آنان خواست تا خدایی را بپرستند که روزیشان داده و به آنان امنیت، بخشیده است؛ چنانکه خداوند می‌فرماید: «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ»؛ «بایستی خداوندگار این خانه (کعبه) را بپرستند». این، نزد ما به منزله‌ی مردود شمردن پشتیبانی و تأیید حزبی است. ما با این دیدگاه و بینش به مردم کوردستانمان مژده می‌دهیم که این، دیدگاه نوین ماست که با به‌روزترین تئوری روانشناسی (تئوری آبراهام مازلو) همخوانی دارد که از سال ۱۹۴۵ غرب، آن را پذیرفته است. این تئوری می‌گوید: هرکس باید:

به مایحتاج ابتدایی (*Physiological Needs*) دسترسی، داشته باشد؛ مانند خوراک، پوشاک،

ازدواج و مسکن.

مرحله‌ی بعد، فراهم آوردن لازمه‌های امنیت (*Safety Security Needs*) است تا شخص، نسبت به هیچ چیزی، خوف نداشته باشد و در امنیت و آسایش بزید. سپس فراهم آوردن لوازم وابستگی اجتماعی (*Social Affiliation Needs*) است؛ یعنی پس از اینکه دو نیاز ضروری رزق و روزی و امنیت، برطرف گردید مردم به دنبال وابستگی و تعلق هستند.

پس از فراهم آوردن این لوازم، اگر ما در شعارهایی که سر می‌دهیم صادق باشیم مردم خود به ما می‌گروند و ضرورتی ندارد که ما آنان را ناچار کنیم تا دین و بینشمان را بپذیرند و به ما بگروند. ما با همین بینش به نیازهای دیگر می‌نگریم.

این، ساختار نوین فکری و بینش سیاسی جدیدمان است؛ شعار این مرحله عبارتست از «نان و امان برای همگان». بینش اسلامی ما چنین است: ما در قبال قرآن و سنت، اصولی هستیم. می‌دانیم که مردم دو گروهند؛ یا دیندارند و یا بی‌دین. اگرچه دین دینداران از نظر ما باطل و خطا هم باشد اما باز به‌عنوان یک دیندار با آنان، معامله می‌کنیم؛ زیرا اسلام ما مسیحیت را (به‌عنوان یک دین) پذیرفته است اگرچه آنان مدعی‌اند عیسی، پسر خداوند است. همچنین وقتی کسی می‌گوید زرتشت، پیامبر است این ادعا اگرچه از کفر مسیحیت، کمتر نیست اما ما نمی‌توانیم دیدگاه وی را انکار کنیم و (در مقابل او قرار بگیریم و) بگوییم: زرتشت، پیامبر نیست همانطور که نمی‌توانیم مدعی پیامبری او باشیم. افراد بی‌دین هم دو گروهند؛ یا اهل صلح و آرامش هستند که هم ما نسبت به آنان، احساس امنیت می‌کنیم و هم آنان نسبت به ما چنین احساسی دارند یا اینکه اهل جنگ و جدال هستند و در جبهه‌ی مقابل ما قرار گرفته‌اند که در این صورت مادام‌که در دایره‌ی جنگ باشند ما نیز جنگجویانه با آنان برخورد می‌کنیم. هرگاه اسیر شد با او همچون یک اسیر برخورد می‌کنیم و هرگاه جنگ و نزاع را ترک کرد و ما به این اطمینان رسیدیم که اکنون، اهل صلح و آرامش است او را با همین عنوان می‌شناسیم و معرفی می‌کنیم. اصل در اشخاص بر همین صلح و آرامش است و مشارکت آنان

در جنگ، امری جدید (و خلاف اصل) بوده است.

هرکس مؤمن به اسلام باشد هر دیدگاه و بینشی داشته باشد نزد ما مقبول است؛ صوفی، مدخلی، اخوان، جهادی، مذهبی یا سلفی. هر دید و بینشی که داشته باشد ما همچون یک شخص پیرو اسلام با او معامله می‌کنیم؛ زیرا می‌دانیم که ابن‌عبّاس رضی الله عنه که یکی از علمای بلندپایه‌ی صحابه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود وقتی در مسجد، حلقه‌ی درس، تشکیل می‌داد همزمان چند حلقه‌ی درس دیگر نیز وجود داشت؛ از جمله حلقه‌ی درس خوارج و معتزله!! و کسی مانع دیگری نمی‌شد؛ زیرا آنچه امروزه غرب به آن رسیده و آن را «پلورالیزم» یعنی قرائت‌های گوناگون از یک نصّ نامیده، اهل اسلام از همان روز اول دینشان، آن را پذیرفته‌اند. از این رویکرد است که ما اختلاف دیدگاه‌ها را پذیرفته‌ایم.

کوردستانی هستیم:

کوردستانی از نظر لغوی عبارتست از هر چیزی که منسوب یا متعلق به کوردستان باشد. اما از نظر اصطلاحی وقتی گفته می‌شود: گروهی کوردستانی، مراد این است که زمینه و مجال فعالیتشان در کوردستان است. ما که اکنون جنبشی نوین اسلامی را تشکیل داده‌ایم معتقدیم کوردستان، میدان عمل ماست؛ چه آنکه خود کورد هستیم و مردم کوردمان بهتر و آسانتر سخنانمان را درک و فهم می‌کند و ملتمان، شایسته‌ترین ملتی است که باید ابتدا تفکرمان را به وی برسانیم تا او را تفهیم و توجیه نماییم؛ زیرا خداوند بزرگ می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ..» [ابراهیم: ۴] یعنی «هر پیامبری را که فرستاده‌ایم با زبان قوم خود بوده است تا برای آنان روشن سازد..». آنچه گفته شد ناظر به مردمی است که ما بینش و دیدگاه خود را برای آنان، روشن می‌نماییم. اما به‌عنوان دفاع و برداشتن ظلم و ستمی که بر ملتمان روا دیده شده و بیش از صد سال است توسط سیستم و مجرمان عرب، ترک، فارس و بعدها توسط بریتانیا و آمریکای غاصب، متوجه آنان شده است ما عرصه‌ی بینش خود به ملتمان را فرضی شرعی و خصلتی جواهردانه می‌دانیم که آن را از اجداد مسلمان خویش که

مایه افتخار ما هستند و ما گرفته ایم.

ما معتقدیم پس از آنکه مردم خودمان دیدگاه و بینش و رفتارمان را پذیرفتند و نیرویشان را با ما همگام کردند می‌توانیم زودتر حرکت گروهی و اجتماعیمان را به جایگاهی برسانیم که بتواند شرایط همگان را به سوی ایجاد دارالاسلام در بخشی از کوردستان یا همه‌ی آن پیش ببرد.

تا زمانی که خود و ملت‌مان را به این سرمقصد برسانیم از همه‌ی مطالبینی که به شیوه‌ای شرعی، حقوق کورد را مطالبه کنند حمایت می‌نماییم. ما از این رویکرد و با توجه به اینکه نسل نوین کوردها، سیستم ولایات اسلامی را تجربه نکرده است حاکمیت سیستم فدرالی را برای تمام بخش‌های کوردستان که بدون رضایت مردم کورد به سرزمین‌های بیگانه، تقدیم شده مناسب می‌دانیم. هرچند چنانکه ما در مطالعاتمان به آن رسیده‌ایم سیستم فدرالی در قیاس با سیستم ولایات اسلامی در مرتبه‌ی پایینتری قرار دارد.

ما ملّی‌گرا نیستیم حاشا و لله! زیرا ملّی‌گرایی حرکتی ضدّ دینی بود که در اروپا و علیه امپراطوری کاتولیک سر برافراشت که ده‌ها متفکر و پیشوای سکولار در رأس آن بودند؛ مانند ماتزینی که وی را پیامبر ملّی می‌گویند. این حرکت در نتیجه‌ی یک تهاجم در نیمه‌ی سده‌ی هجدهم به میان مسلمانان راه یافت؛ همچون مارکسیسم سابق و دموکراسی و حقوق بشر امروز که همچون آفتی فکری، توسط دشمنان اسلام، رواج داده شد به این امید که اسلام مانند مسیحیت اروپا کنار گذاشته شود و نتواند مانعی در راه آنان باشد. آن زمان، دوره‌ی شقاوت استعمار بود همچنانکه امروز دوره‌ی شقاوت جهانی‌سازی آمریکاست. حرکت‌های ملّی در میان ملّت‌های مسلمان، مغرضانه شروع به دشمنی با اسلام کردند! این دشمنی به دلیل شخصیت ملّا مصطفی بارزانی در کوردستان به تأخیر افتاد؛ زیرا وی آخرین دانه‌ی خوشه‌ی رهبران میهنی کاریزماتیک بود. پس از وی، رهبران حرکت‌های آزادی‌خواهی کورد آشکارا سکولار و لائیک شدند. از این روست که ما دیدیم در زمان قیام ایلول (۱۹۶۱ تا ۱۹۷۵) حتی حزب کمونیست عراقی نیز آشکارا با اسلام به دشمنی نمی‌پرداخت؛ بر خلاف آنچه در قیام‌های

بعدی مانند اتحادیه‌ی میهنی (یکیتی)، پارت دموکرات (پارتی)، پ.ک.ک، کومله و دموکرات، مشاهده نمودیم. این پنج حزب و همانندشان تا امروز مخالفت با اسلام را روش و وظیفه‌ی حزبی خود و بخش اصلی قیامشان می‌دانند؛ زیرا اینان از روزی که سر بلند کرده‌اند سکولار بوده‌اند و این گمان باطل که گویا اسلام، سبب عقب‌افتادگی کوردهاست نزد آنان به یک حقیقت، تبدیل شده است! از این روست که گویا آزادسازی کورد و آزادی کوردستان، نابودسازی و انهدام اسلام را می‌طلبد اگر این امر، میسر باشد! این، حقیقتی است که ما به آن، اطمینان کامل داریم.

اما با این وجود اگر این احزاب کوردستانی انقلابی نبودند چه بسا کورد، محو می‌شد والله أعلم! زیرا حرکت‌های ملی و سکولار کینه‌توز ترک، عرب و فارس خیلی زود به قدرت رسیدند و در سال ۱۹۲۵ هر سه موجودیت ملی و سپاه میهنی را در دست گرفته بودند. در همین سال بود که جمیل مدفعی وزیر دفاع عراق به سلیمانیه آمد و تهدید به کشتار کردها نمود! همه‌ی حکومت‌های غاصب بلافاصله منکر همه‌ی حقوق کردها شدند! اگرچه حرکت ملی کردها پیش از حرکت ملی آنان در زمان عبدالله جودت، آغاز شده بود که همچون استادش نامق کامل، نسبت به ترک‌ها احساس نژادپرستی داشت و شاگرد غیرمستقیم موتسکیو به حساب می‌آمد.

ما مسلمانان و اسلامیان کورد نباید منکر شویم که پس از فضل خداوند بزرگ قیام پارت دموکرات و اتحادیه‌ی میهنی، عامل وجود وضعیتی هستند که اکنون در جنوب (کوردستان) وجود دارد.^۱ این میدان، میدان برآورد و مقایسه نیست که ما در آن حاکمیت پارت دموکرات و اتحادیه‌ی میهنی را با حاکمیت ظالمانه‌ی حکومت‌های غاصب ترک، عرب و فارس در این سده‌ی گذشته، مقایسه کنیم! حتی شایسته نیست که ما بگوییم حاکمیت ۲۵ سال گذشته‌ی جنوب کوردستان و پس از سال ۱۹۹۱ با یک سال حاکمیت صدام حسین، قابل مقایسه است.

۱ - چنانکه پیشتر اشاره شد مراد این است که اگر این احزاب نبودند چه بسا موجودیت کوردی به کلی از میان می‌رفت!

اگرچه دیدگاه و بینش و قانون هر دو طرف، سکولاریزم و کفر است؛ زیرا مبارزه‌ی رژیم‌های اشغالگر هم مبارزه برای کفر بود و هم برای فرو ریختن بنیاد کوردها؛ اما مبارزه‌ی پارت دموکرات و اتحادیه‌ی میهنی با هدف تضعیف سازماندهی سیاسی اسلامیان کورد، صورت می‌گرفت. به هیچ طریقه‌ای جنگ صد ساله‌ی همسایه‌های اشغالگر ما قابل مقایسه با جنگ پارت دموکرات و اتحادیه میهنی علیه ما نیست. در پنج حمله‌ای که در جنگ نه‌ساله‌ی اتحادیه میهنی علیه حرکت اسلامیان صورت گرفت دو هزار نفر از افراد ما به شهادت رسیدند اما در شش‌ساعت حمله‌ی شیمیایی حلبچه، پنج هزار نفر از ملت مسلمان دیندارمان شهید شدند.

ما از این رویکرد است که کوردستانی هستیم. اگرچه بیش از سی‌سال است به شکل‌ها و اندازه‌های مختلف و در مکان‌ها و زمان‌های گوناگون توسط پارت دموکرات و اتحادیه میهنی بر ما ظلم، روا دیده می‌شود اما هرگز اسلامیان کورد در این اندیشه نبوده‌اند که نیروی نظامی رژیم‌های غاصب را علیه آنان به میدان بیاورند؛ اگرچه از بینش و طریقه‌ی کفریشان، اطمینان کامل داشتیم. علت این امر، آن نیست که ما بر دینمان، معامله کرده باشیم؛ خیر! اما دانسته‌ایم که ما و آنان در جبهه‌ای واحد علیه اشغالگران بی‌رحم و غاصب هستیم. از این رو ما شکیبایی بر ظلم‌های پارت دموکرات و اتحادیه میهنی را بهتر و مدبرانه‌تر از همکاری کردن با ترکیه، عراق، سوریه و ایران علیه پارتی و اتحادیه میهنی می‌دانستیم؛ زیرا ما با این دو حزب، وجه اشتراک داشتیم و اکنون نیز داریم اما با اشغالگران کوردستان هیچ نقطه‌ی مشترکی نداریم و معتقدیم نمی‌توانیم از نظر سیاسی به شیوه‌ی ماکیاولیسم^۱ عمل کنیم؛ زیرا ماکیاولیسم به منزله‌ی سرافکنندگی و شکست دینمان است.

وقتی می‌گوییم جنبشی کوردستانی هستیم یعنی در دفاع از حقوق ملتمان اگر از پارت

۱- ماکیاولیسم (*Machiavellism*) عبارت است از مجموعه اصول و روش‌های دستوری که نیکولو ماکیاولی سیاست‌مدار و فیلسوف ایتالیایی (۱۴۶۹-۱۵۲۷) برای زمامداری و حکومت بر مردم ارائه داد. ماکیاولی هدف عمل سیاسی را دستیابی به قدرت دانسته و بنابراین، آن را محدود به هیچ حکم اخلاقی نمی‌داند و در نتیجه به کار بردن هر وسیله‌ای را در سیاست، برای پیشبرد اهداف مجاز می‌شمارد و بدین گونه سیاست را به کلی از اخلاق جدا می‌داند.

دموکرات و اتحادیه میهنی، بالاتر نباشیم پایینتر نیستیم. از همین رویکرد بود که حرکت اسلامیمان به اتفاق نظر فرماندهانمان در همه ی کنگره‌ها و مجامع بین‌المللی که پیش از سرنگونی صدام، برگزار می‌شد با پارت دموکرات و اتحادیه میهنی، هم‌رأی و هم‌نظر بود؛ مانند کنگره‌ی وین، بیروت و صلاح‌الدین. ما بر اجرا و تطبیق نظام فدرالی در کوردستان، متفق بودیم. ما در دوره‌ی حرکت اسلامی که بیش از پنج شهر و صدها روستا را در اختیار داشت هرگز روزی از روزها پرچم یکی از احزاب کوردستانی را پایین نیاوردیم! در پایتختمان حلبچه، پرچم حزب کمونیست عراقی از پرچم حرکت (بزووتنه‌وه) بلندتر بود و نیروی هیچ حزبی نزد ما اسیر نبود! این درحالی بود که همزمان اعضای ما نزد پارتی و دموکرات، شکنجه می‌شد!

اسلامیان کورد پیوسته ترقی و پیشرفت کورد و کوردستان را در نظر داشتند و اکنون نیز چنین هستند؛ اما پارت دموکرات و اتحادیه میهنی ناسپاس بودند! آنان هیچ حرمتی برای این همه شهید ما که اعدام شدند و یا در جبهه‌های جنگ و جهاد علیه رژیم بعث به شهادت رسیدند قایل نبودند و همواره برای نابودی و پراکندگی ما می‌کوشیدند! ولی ما تعادل خود را حفظ کردیم و خود را در دامان سیاسی و نظامی هیچ نیروی داخلی یا خارجی نیانداختیم که همان موقع و اکنون نیز، امری آسان بوده و هست. کاری که پارت دموکرات و اتحادیه میهنی ده‌ها بار تحت عنوان دیپلوماسی، آن را انجام داده‌اند. ما اعضای جنبش نمی‌خواهیم این تعادل را از دست بدهیم. ما نمی‌خواهیم هیچ نیروی خارجی یا داخلی ما را چون مترسک در اختیار بگیرد و به وسیله‌ی ما حزبی کوردستانی را بترساند؛ مانند ایران که می‌خواست اتحادیه را به وسیله‌ی حرکت اسلامی بترساند. اکنون نیز می‌خواهد به وسیله‌ی برخی احزاب اسلامی، پارت دموکرات را هراسان نماید. ما می‌توانیم همراه با تک‌تک احزاب میهنی خودمان سر کنیم اما هرگز نمی‌توانیم نقطه‌ی مشترکی را میان خود و هیچ حزب خارجی‌ای بیابیم.

ما جنبشیمان باید از مواضع حزب سیاسی کوردی‌ای حمایت کنیم که معتقدیم پیشرفت و ارتقای ملتیمان را به دنبال دارد. اما محال و غیرممکن است که ما بر شهادت دینیمان، معامله کنیم و به کفر بودن بینش و طریقه‌یشان اقرار نماییم. ما به مدت هشت سال از شکل‌گیری

و مواضع حرکت تغییر (کوردی: گوران) پشتیبانی کردیم؛ زیرا معتقد بودیم که وجود سه حزب در رأس قدرت ملی، بهتر از انحصارطلبی پارت دموکرات و اتحادیه میهنی است. در همان دوره اتحاد اسلامی، جماعت اسلامی و حرکت اسلامی روی هم رفته - اگرچه متحد و متفق هم نبودند - به اندازه‌ی پیروان تغییر، جرأت و بینش اصلاح‌طلبی نداشتند. ما برای کاهش نفوذ بی‌قانونی پارتی و اتحادیه میهنی از حرکت تغییر، پشتیبانی کردیم. ما معتقد بودیم تغییر هنوز دارای پتانسیلی قومی است و می‌تواند وضعیت فاسد ریشه‌داری که توسط حکومت های پیاپی پارت دموکرات و اتحادیه میهنی به وجود آمده بود را اندکی بلرزاند. معتقدیم به هنگام نبود حرکت واقعی اعتقادی و امتی مستقل، وظیفه‌ای شرعی است که از بدتر شدن وضعیت، جلوگیری شود. در این‌گونه مواقع حمایت از تلاشی که نوعی دگرگونی مثبت را تحقق بخشد را ناروا نمی‌دانیم چه برسد به اینکه آن را حرام به حساب بیاوریم. هیچ شکی وجود ندارد که حمایت ما از حرکت تغییر، از شدت برخی مواضع دشمنانه‌ی پارت و اتحادیه کاست که با حمایت اشغال و احتلال به فرعون یگانه، تبدیل شده و همه‌ی حد و مرزهای بشری اسلامیان ما را زیر پا گذاشته بودند. همه‌ی ما دیدیم که ممکن است اسلامگراها و حزبی معتدل قومی (یا بهتر بگوییم: میهنی) چون حزب تغییر (گوران) بتواند در مقابل قدرت حکومتی پارت دموکرات کردستان و اتحادیه میهنی، قد علم کند و آنان را به ایجاد دگرگونی وا دارد. سیاستمداران احزاب و همچنین خود حرکت تغییر نیز اثربخشی و کارایی اسلامیان نزدیک به خود و جنبش ما را احساس کردند؛ آنان دانستند که ما می‌توانیم از این فاصله‌ی دور نیز بر وضعیت سیاسی تحت سیطره‌ی اشغال نیز اثر بگذاریم؛ هرچند بیشتر افراد ما در اروپا و درگیر دادگاه و اسارت و زندان بودیم.

این، موضعی سیاسی است و به هیچ شیوه ارتباطی با ولاء ندارد؛ زیرا ما می‌دانیم که حرکت تغییر، اسلامی نیست و خود آنان نیز چنین ادعایی ندارند اما جنبانیدن گرداب کدوری که فعالان کورد در زیر سایه‌ی اشغالگران، ساخته بودند چنین موضعی را اقتضا می‌کرد. اگر احزاب اسلامی کردستان از میزان اثرگذاری‌ای چون حرکت تغییر، برخوردار می‌بودند آنگاه رأی دادن به

حرکت تغییر، حرام می‌بود. با این وجود ما نه به دموکراسی باور داریم نه به مجلس و قدرت موجود و نه به انتخابات و آنچه در نتیجه‌ی آن، حاصل می‌گردد؛ زیرا سرزمین کوردستان، سرزمین شبه‌نظامیان است و بعید است به نظامی سازماندهی‌یافته و قانونمدار بدل گردد. از این رو هیچ امیدی به بینش، حرکت و موضع پارت دموکرات و اتحادیه میهنی نیست که جز این فساد فکری، سیاسی، اقتصادی و ارزشی، نتیجه‌ی دیگری را در برداشته باشد؛ زیرا غرب استعمار و استکبار هرگز اجازه نمی‌دهد هیچ‌گونه سیما و صفتِ جوهری دموکراسی و پیشرفت در سرزمینهای مسلمان، نمود بیابد! برای مثال، مصر که از سالهای آخر قرن نوزدهم، حزب سیاسی و مجلس دارد اما هنوز هم در آنجا انقلاب نظامی می‌شود!!

دوم

اسلام، دین است

(معتقدیم اسلام دین امتی است که)

معتقد بودن به چیزی:

رضایت قلبی و درونی است بدون آنکه اندکی گمان، تردید و تذبذب در مورد صحت آن ، وجود داشته باشد، آن‌گاه مرور و تطبیق این رضایت در تفکر و اندیشه به نحوی که نزد شخص به امری قطعی و یقینی تبدیل شود. ممکن است چیزی که شخص به آن اعتقاد دارد اصلاً صحیح نباشد یا آنکه مرور و تطبیق آن به شیوه‌ای صحیح صورت نگرفته باشد اما مهم آن است که نزد وی، امری صحیح و درست به حساب می‌آید و اثر و نشان خاص خود را بر توازن یا عدم توازن مواضع، رفتارها و اخلاق او باقی گذاشته است.

ما جنبشیان اسلامی نوین کوردستانی بر اساس ده‌ها دلیل نقلی و عقلی، این رضامندی در اندیشه و قلبمان به وجود آمده و با زبان، اقرار و پیمان و شهادت داده‌ایم و با عمل، ثابت کرده‌ایم که اسلام:

❖ حقایق جهان هستی، زندگی، بشر، افراد این جهان و ارتباط میان آنان را همانگونه که

هستند به صورت کامل و تمام می‌شناساند.

- ❖ اسلام، دین امتی است که پیرو آن هستند؛ یعنی برنامه تربیت و پرورش جامعه و دولت مسلمانان - چه به صورت فردی و چه گروهی - در همه زمینه‌های زندگی است.
- ❖ در یک دعوت روشن و آشکار، حقیقتِ جبهه‌ی مخالف که اسلام آن را «جاهلیت» می‌نامد را متحول می‌سازد؛ چه از نظر دیدگاه، بینش و شناساندن هستی، زندگی و بشر و چه از نظر آداب و عرف اجتماعی و چه از نظر سیستم قانونی و مقرراتی. همزمان به تجزیه و تحلیل جامعه، چگونگی ایجاد دگرگونی و دسته‌بندی مردم می‌پردازد.

اسلام:

الف- از نظر لغوی: به معنای گردن نهادن و تسلیم شدن در مقابل خداوند بزرگ است که آن هم از طریق اطاعت آزادانه از اوامر و اجتناب از نواهی او حاصل می‌شود. این اوامر و نواهی در وحی خداوند، تبیین شده است. هر کس، قلب و درونش را در همه‌ی امور، تسلیم خداوند کند و در عمل نیز دینداری را اثبات نماید مسلمان به حساب می‌آید. هیچ کس بدون این تسلیم و گردن نهادن « که باید در تمامی نشست و برخاستها نمایان شود» مسلمان به حساب نمی‌آید؛ همچنان که خداوند بزرگ می‌فرماید: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» [النساء: ۶۵] ؛ «سوگند به پروردگارت، مؤمن نیستند و مسلمان به حساب نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و نزاعها، حاکم و داور قرار ندهند و آنگاه که تو در میانشان حکم کردی نباید هیچ گونه گله و اندوه در دلشان باقی بماند و باید کاملاً تسلیم فرمان تو شوند».

ب- از نظر اصطلاحی: اسلام، دین تمامی پیامبران و فرستادگان خداوند است؛ از آدم تا سرورمان محمد صلی الله علیه و سلم که پیام‌های آسمانی را خاتمه داده است. همانطور که از آیات

قرآنی پیداست خداوند، اهمیت ویژه‌ای برای این حقیقت، قائل شده و بر تبیین آن، اصرار داشته است؛ چنانکه از قول سیدنا نوح علیه السلام می‌فرماید: «وَأَمْرٌ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» [یونس: ۷۲]؛ «به من امر شده که از مسلمانان باشم». از قول سیدنا ابراهیم و سیدنا اسماعیل علیهما السلام می‌فرماید: «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ» [البقرة: ۱۲۸]؛ «پروردگارا ما را به عنوان دو مسلمان شایسته در مقابل فرمان خودت، قرار داده».

همچنین در بازگویی داستان فرستاده‌ی خود سیدنا یعقوب علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» [البقرة: ۱۳۲]؛ «پروردگار برای شما دین، برگزیده است؛ پس نمیرید مگر آنکه مسلمان باشید».

همچنین از قول سیدنا موسی عليه السلام می‌فرماید: «فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ» [یونس: ۸۴]؛ «پس بر او توکل کنید اگر مسلمان هستید».

وقتی در مورد تورات، صحبت می‌کند می‌فرماید: «يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا» (المائدة: ۴۴)؛ «پیامبرانی که تسلیم فرمان خداوند شدند به آن حکم می‌کنند».

از زبان سیدنا یوسف عليه السلام می‌فرماید: «تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ» [یوسف: ۱۰۱]؛ «مرا مسلمان به میران و به صالحان، ملحق گردان».

از قول جادوگران فرعون که به رسالت سیدنا موسی عليه السلام، ایمان آوردند می‌فرماید: «رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَقَّنَا مُسْلِمِينَ» [الأعراف: ۱۲۶]؛ «پروردگارا از جانب خود، شکیبایی بر ما ارزانی کن و ما را مسلمان بمیران».

از قول حواریون اطراف سیدنا عیسی عليه السلام می‌فرماید: «آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَا مُسْلِمُونَ» [آل عمران: ۵۲]؛ «ما به خداوند ایمان آورده‌ایم و تو نیز گواه باش که ما مسلمان هستیم».

همچنین از جانب بلقیس یمن (ملکه سبا) که به خداوند ایمان آورد می‌فرماید: «وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (النمل: ۴۴)؛ «و همراه با سلیمان، مسلمان شدم و تسلیم اوامر خداوند پروردگار جهانیان هستم».

در بازگویی دعای شخصی صالح می‌فرماید: «وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» [الأحقاف: ۱۵]؛ «پروردگارا صلاح و نیکویی را در میان نوادگانم، قرار ده. من به سوی تو توبه کرده‌ام و از گروه مسلمانانم».

همچنین در حدیث صحیح، آمده است که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «الأنبياء إخوة لعلات أمهاتهم شتى و دينهم واحد» [بخاری، مسلم و ابو داود]؛ «پیامبران همگی برادر هستند؛ پدرشان یکی است اما مادرانشان متفاوت هستند و دینشان، واحد و یگانه است». خداوند متعال می‌فرماید: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» [الشورى: ۱۳]؛ «خداوند همان قوانین و احکامی را برای شما به عنوان برنامه، بیان داشته که نوح را با آن مبعوث کرده بود. و ما همچنین آن را به عنوان وحی برای تو، ابراهیم، موسی و عیسی ﷺ فرستادیم؛ اینکه: دین را پابرجا دارید و آن را تطبیق دهید و در میان خود، ایجاد تفرقه و اختلاف نکنید».

دینی:

واژه دین، اصطلاحی قرآنی است که اصل آن برگرفته از زبان عربی است. از نظر لغوی دین، تمامی ابعاد عقیده، عبادت و معامله را در بر می‌گیرد؛ عبارتست از باور و عقیده، خداپرستی و قانون و آیین؛ یعنی: «عقیده»، «عبادت» و «شریعت». توحید با پذیرش و قبول خداوندی پروردگار متعال در هر سه زمینه مذکور، ممکن و مقدور می‌شود. جداسازی این سه زمینه از همدیگر امری ناجایز و ناممکن است.

همانگونه که شخص مسلمان باید اعتقاد داشته باشد که خداوند متعال در آفرینندگی و سلطه بر زنده کردن و میراندن، یگانه و تنها است و شریکی ندارد و نباید در این امور برای وی، شریکی قائل شد باید در مسأله پرستش نیز به همین گونه معتقد باشد که تنها او شایسته پرستیدن است و نشاید و نباید در امر پرستش، شریکی برای وی قرار داده شود. یعنی تنها و تنها باید او پرستیده شود نه غیر او.

همچنین همانگونه که جایز و روا نیست که در آفرینش و پرستش، شریکی برای خداوند گذاشته شود نباید در امر قانون‌گذاری و حکم نیز هیچ گونه شریکی برای او، تصور شود. بنابراین نباید هیچ احدی در این سه رکن دینی، شریک خداوند شود یا دیگری را شریک او گرداند.

از طرف دیگر همانگونه که باید به صورت صحیح و کامل و با اعتقادی سالم و عاری از شرک به دین اسلام پایبند باشیم، همانگونه که باید در مسائلی چون نماز و روزه و سایر عبادات، درستکارانه به این دین مقید شویم، همانگونه که در این دو میدان به این قناعت و رضایت رسیده‌ایم که بر اساس شریعت خدایی، ایمان آورده‌ایم و او را می‌پرستیم باید به همین شیوه، درستکارانه به تمامی قوانین و احکام شریعت اسلام، مقید و پای‌بست باشیم. آن‌گاه همانگونه که نیکوکارانه خود را به احکامی چون مهر، طلاق، ارث، حرام و مباح بودن خوراکی‌ها و... مقید ساخته‌ایم باید به همین نیکویی خود را به احکام سیاست، اقتصاد، جنگ، صلح، جزا و... نیز مقید سازیم؛ زیرا اسلام نزد مسلمانان عبارتست از قرآن و شمشیر، ایمان و سیستم حکم-گذاری، عبادت و سیاست، مسجد و قدرت و... . اسلام به تمام معنا دین و دولت است؛ زیرا قرآن، اصطلاح «دین» را بر اساس معانی مختلف آن در زبان عربی برای چند معنای متفاوت به کار برده و همه‌ی این معانی را هم به همدیگر متصل نموده تا روی هم رفته معنای اصطلاح «دین» را تبیین سازند. از این رویکرد است که ما هرگز نمی‌پذیریم که تعریف غیر اسلامی دین را بر ما منطبق سازند؛ چنان‌که می‌گویند: دین و سیاست از همدیگر جدا هستند!

هر کس که واقعا می‌خواهد در مورد دینمان با ما مذاکره و مناظره کند باید بر اساس دانش و خرد، قدم بردارد نه آنکه مجموعه‌ای اراجیف بیاورد و بگوید این دین است! چنانکه نزد فرانسویانِ روشنفکر (!) چنین است. در دایرة المعارف دانش، ادب و هنر فرانسه، تعریف دین چنین آمده است: «دانشمندان صد تعریف را برای واژه دین ارائه کردند اما سرپرستان دایرة المعارف، نود و هشت مورد را رد کردند؛ زیرا تعریف علمی بر آنان، منطبق نمی‌شود! از این رو تنها این دو تعریف را برگزیدند:

اول- دین، آن مسیری است که بشر از طریق آن، ارتباط خود با قدرت نامعلوم مافوق را برقرار می‌سازد!!

دوم- دین، آن چهارچوبی است که تمامی دانشها و قدرتهایی را در بر می‌گیرد که علم و دانش آن را شامل نمی‌شود!!» (رابطة العلم الإسلامی: ندوات علمية فی‌الریاض و باریس و ...).

تعریف قرآن از دیدگاه اسلام، همان تعریفی است که امام ابن تیمیه در مجموع الفتاوی (۱۵۸/۱۵) و مرحوم ابوالاعلی مودودی در «اصطلاحات چهارگانه قرآن» ذکر کرده‌اند.

امام مودودی رحمته اللہ علیہ می‌فرماید: «واژه دین چنانکه در قرآن، حدیث و فرهنگ‌های عربی (ابن منظور، لسان العرب: ۲۴/۱۷-۳۰؛ ابن فارس، معجم مقاییس اللغة: ۳۱۹/۲) آمده است با این معانی به کار می‌رود:

۱- چیرگی، قدرت، حکمرانی، فرمانروایی، کسی را به زور به اطاعت وا داشتن، به کارگیری قوه قاهره (Sovereignty)، به بندگی کشیدن و مطیع ساختن. وقتی گفته می‌شود «دان الناس» یعنی مردم را ناچار به اطاعت کرد. و وقتی می‌گویند: «دنتهم فدانوا» یعنی آنان را واداشتم و آنان نیز مجبور به اطاعت شدند.

خداوند متعال می‌فرماید: «أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ» [آل عمران: ۸۳]؛ «آیا جز دین خدا را می‌جویند؟ در حالی که همه آنان که در آسمانها و زمین هستند از روی اختیار یا از روی اجبار در برابر او تسلیمند و به سوی او باز گردانده می‌شوند».

پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم می‌فرماید: «الکيس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت» [حاکم، ذهبی و آلبانی]؛ «انسان زیرک و بافراست کسی است که بر نفس خویش، چیره و مسلط شود و برای بعد از مرگ بکوشد».

۲- اطاعت، بندگی، خدمت کردن، کاملاً در اختیار کسی بودن، فرمانبرداری کردن، پذیرفتن ذلت،

خضوع در مقابل قدرت و سیطره‌ی فردی خاص. می‌گویند: «دَنَتْهُمْ فِدَانُوا» یعنی بر آنان تسلط یافتیم که در نتیجه مطیع من شدند. و می‌گویند: «دَنَتْ الرَّجُلَ» یعنی به آن مرد خدمت کردم. در حدیث پیامبر ﷺ نیز آمده است: «أُرِيدُ مِنْ قَرِيْشٍ كَلِمَةً تُدِينُ بِهَا الْعَرَبُ»؛ «از قریش کلمه‌ای را می‌خواهم که در نتیجه آن تمامی عرب، مطیع و فرمانبردارشان خواهند شد».

واژه دین به همین معنا در حدیثی که درباره‌ی خوارج است نیز آمده است: «يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ مَرُوقَ السَّهْمِ مِنَ الرَّمِيَةِ»؛ «خوارج از اطاعت پیشوا و امام خارج می‌شوند به همان سرعتی که تیر از کمان خارج می‌گردد». این، اصلاح و تصحیحی است برای دیدگاه خطای کسانی که گمان می‌کنند آنان از دین خارج می‌شوند!

۳- شرع، قانون، طریقت، مذهب، ملت، عادت، آداب و رسوم:

وقتی می‌گویند: «مادام ذلک دینی و دَیْدَنی» یعنی آن کار همواره رسم و عادت من است. یا وقتی در مورد شخصی که بر کاری خیر یا شرّ عادت یافته می‌گویند «دان»، مراد همین معناست.

خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» [یوسف: ۴۰]؛ «حکم و فرمانروایی تنها از آن خداوند متعال است. او چنین فرمان کرده که غیر او پرستیده نشود. این است دین راستی و ثابتی».

و باز می‌فرماید: «أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ» [الشوری: ۲۱]؛ «شاید آنها شریک‌هایی دارند که برای خداوند قرار داده‌اند و برایشان دین و قوانینی قرار داده‌اند که خدا بدان اجازه نداده است».

در حدیث پیامبر ﷺ نیز آمده است: «كانت قريش و من دان بدینهم»؛ «قریش و هرآنکس که بر باور و اعتقاد قریش بود...». به همین معناست که در وصف پیامبر ﷺ آمده است: «كَانَ عَلَى دِينِ قَوْمِهِ»؛ یعنی بر عادت و آداب و رسوم قوم خویش بود. روشن است که این

معنا ازدواج، طلاق و مواضع و حرکات سیاسی را نیز در بر می‌گیرد.

۴- مجازات کردن، پاداش دادن، قضاوت کردن و بازخواست کردن:

در ضرب المثل‌های عربی آمده است: «گَمَا تُدِينُ تُدَانُ»؛ یعنی هرگونه با مردم رفتار کنی همانگونه با تو رفتار خواهند کرد.

خداوند متعال می‌فرماید: «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» [فاتحة: ۳]؛ «مالک روز سزا و جزاست». به همین معناست وقتی که قرآن کریم، قولِ کفار را بازگو می‌کند و می‌فرماید: «أَنَّا لَمَدِينُونَ»؛ «آیا ما محاسبه می‌شویم و به خاطر خطاهایمان مورد سزا قرار می‌گیریم؟».

از این روست که واژه «الدِّيان» به معنای قاضی و حاکم دادگاه به کار می‌رود. وقتی از یکی از علما در مورد سیدنا علی بن ابی طالب رضی الله عنه سؤال کردند فرمود: «إِنَّهٗ كَانَ دِيَّانَ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا»؛ یعنی «او بزرگترین قاضی این امت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بود».

بنابر آنچه گفته شد دین از دیدگاه اسلام عبارتست از زمینه و عرصه‌ای تئوری که در قالب سه اصطلاح، متجلی می‌شود: ایمان، عبادت و شریعت. زمینه عملی اسلام بر این پایه‌ها استوار می‌شود که عبارتست از تنظیم عملی مسلمانان و تربیت و پرورش آنان از نظر کار گروهی و تطبیق و پیاده‌سازی دینشان در زندگی و یک قالب سیاسی- اجتماعی مبتنی بر واقعیت. این مسئله خود مهارت و علم در سه اصطلاح دیگر را می‌طلبد که عبارتند از: اسلام، امت و حرکت که ما در اینجا آنها را تحت عنوان سه اصطلاح معروف در زمینه فکر و سیاست، ذکر کرده‌ایم: برنامه، نخبه و کار گروهی.

از این رویکرد است که به نظر ما سیاست، بخشی از دین اسلام است و فعالیت سیاسی «که با هدف حاکمیت شریعت و قدرت امت، صورت می‌گیرد» بخشی از دعوت خدایی است و انجام آن بر مسلمانان، فرض است.

سوم

اسلام، دین امتی است

(اُمَّتِ مُسْلِمَان)

باور و ایمان اسلامی که به اعتقاد تک تک مسلمانان، تبدیل شده است مقتضی آن است که به عنوان بینش و دیدگاه حرکت کار گروهی، قرار داده شود تا دیدگاه و بینش مذکور را در قالب یک سازمان و حرکت اجتماعی به صورت عملی به نمایش بگذارد. این، همان توده مردمی است که به دین، راضی شده و تسلیم آن گشته‌اند، همان مکانیزم و ساز و کاری است که اسلام آن را «اُمَّتِ مُسْلِمَان» نامیده است. این اصطلاح مرادف با «اُمَّتِ اسلامی» نیست بلکه دو اصطلاح جداگانه هستند. اصطلاح اول (اُمَّتِ مُسْلِمَان)، اعتقادی است و به دیدگاه و منهج اعتقادی، مربوط است اما اصطلاح دوم (اُمَّتِ اسلامی)، جغرافیایی است و مربوط به مرز جغرافیایی کشورها می‌باشد. اصطلاح اول، قرآنی و اصطلاح دوم، استعماری است.

ما کیستیم؟

اُمَّت:

واژه‌ای عربی است که پیش از ظهور اسلام نیز کاربرد داشته است اما در قرآن به عنوان

اصطلاحی خاص به کار رفته که معانی گذشته را نیز در بر گرفته و عبارتست از «شخص، پیام و فعالیت گروهی». در ترجمه اصطلاح «امت» نباید اصطلاح «ملت (یا نژاد)» به کار برده شود؛ زیرا در زبان عربی قوم، شعب و أمة سه واژه مختلف هستند. اصطلاح امت در آیات مدنی قرآن به کار رفته است و این پس از آن بود که رشد و نشو و نما فعالیت گروهی صحابه و حرکت دگرگون‌سازی آنان به وسیله دین به سطح مشخص و قابل توجهی رسید. این بخشی از تکمیل کردن دین اسلام بود؛ تکمیل اصطلاحات دین، امت و حرکت.

قوم:

اصطلاحی است که معادل انگلیسی آن «people» می‌باشد؛ معنی آن خون، خویشاوندی و قرابت است.

زیرا زمانی که قوم، شکل گرفت بشر در دایره‌ی وابستگی خونی و نژادی، فعالیت و تکاپوی می‌کرد. زندگی بشر آن زمان، زندگی دامداری و شبانی و کوچ‌نشینی افراد، خانواده‌ها و طوایف بود. تمامی افراد یک طایفه و عشیره، دست در دست هم می‌گذاشتند و رفت و آمد می‌کردند؛ در اینجا می‌زیستند و به آنجا می‌رفتند.

اصطلاح ملت (الشعب در عربی و گهل در کوردی) که در انگلیسی «nation» گفته می‌شود معنایی جغرافیایی در بر دارد؛ مراد از آن انتساب مردم به منطقه و سرزمین است. شکل‌گیری این اصطلاح در زمانی بود که طوایف و عشیره‌های مردمی در مرحله کشاورزی و کشت و کار پا گذاشتند و باید در کنار زمین‌های زراعی‌شان می‌ماندند. آنان می‌بایست در نزدیکی کشتزارهایشان مستقر می‌شدند تا بتوانند محصولاتشان را برداشت کنند. قدرت این ملت‌ها بسته به کثرت اعضا، همبستگی و استحکام درونی و روح جنگندگی و فداکاری هر از گاهی در مناطق مختلف، زیاد و کم می‌شد.

واژه نتوایتی که کوردها آن را به کار می‌برند (معادل فارسی آن: ملیت) هرچند برگرفته از «قومیت» عربی است اما به معنی «القوم» یا «الأمة» در عربی نیست. این واژه، اصطلاحی

است که برای تعبیر از حس ناسیونالیسمی (بر اساس دیدگاه مدرسه ناسیونالیست آلمانی)، وضع شده که به عنوان حرکتی اجتماعی از سوی ملت‌های اروپا از قرن شانزدهم، قد علم کرد و در سایه‌ی آن مردمانی که دارای زبان، خاک و فرهنگ مشترک بودند خواهان برپایی دولت مختص به خود شدند.

دیدگاه مدرسه ناسیونالیست فرانسوی چنین نبود. بلکه نزد این مدرسه، هم‌میهنی و فرهنگ فرانسوی و محافظت از سرزمینشان به رکن بینش و حرکت اجتماعی‌شان بدل شده بود. از این روست که می‌بینیم احمد بن بلا که رهبر الجزایر بود به عنوان شهروند فرانسه، محسوب می‌شد!! چه آنکه در دهه چهلیم قرن گذشته در سپاه فرانسه، افسر بود. یا مشاهده می‌کنیم که شخص، سنگالی است اما نیروی تقویتی نظامی در جنگ جهانی دوم از فرانسه برای وی به سنگال، فرستاده می‌شود! چنین امری در دیدگاه آلمانی، وجود ندارد؛ بر همین اساس یکی از شرایط دریافت تابعیت آلمانی، یادگیری زبان آنان است.

کوردها از همان ابتدا تحت تأثیر مدرسه آلمانی، قرار گرفتند و هرآنچه در حرکت ناسیونالیستی آنان، رکن دیدگاه و بینش به حساب می‌آمد نزد ملی‌گرایان کورد نیز به رکن تبدیل شد؛ از آنجایی که کوردها خود دارای دولت مستقل نبودند و فاقد تابعیت رسمی بودند کسی به سرزمین آنان نمی‌آمد تا به عنوان سرباز فعالیت کند و حق شهروندی‌اش محل مناقشه و مذاکره، واقع شود.

امت از دیدگاه قرآن:

عبارتست از مردمانی که در یک دیدگاه و بینش اعتقادی و مسیر پیامی که مشتمل بر کشمکش‌های فکری است به همدیگر پیوسته‌اند؛ بینش دینی و سطح دینداری، به وسیله «تعیین حقوق و وظایفشان»، ارتباط و همبستگی آنان را مشخص و معین می‌کند. امت، اصطلاحی است که در مراتب بالاتری به نسبت «قوم» و «شعب» و در آخرین مرحله و بالاترین سطح رشد و توسعه این اصطلاح، قرار دارد و معنای آن، تکمیل و بلوغ نسبت و وابستگی اجتماعی

است.

زمانی که مرز مناطق و سرزمینها از میان برداشته شد و طوایف، اقوام و ملتها در هم آمیختند مرحله «امت» به وجود آمد که مبنی بر پیوستگی اعتقادی بود. از این روست که می‌بینیم پیام پیامبران -علیهم الصّلاة والسلام- که در آن زمانها عرضه می‌شد با این وضعیت و مرحله جدید، سازگاری داشت؛ چه آنکه پیام و مقصد آنان، شناسندن حقیقت امور، روشن سازی بینش های کدر و تصحیح مواضع غلط و ناصواب بود. مگر نه آنکه معنای امت که معنایی فکری است از عقیده اسلامی سرچشمه گرفته که به هیچ ملت، قوم، منطقه و سرزمینی ارتباط ندارد؛ این بینش و وابستگی اعتقادی چگونه از پیام سیدنا ابراهیم علیه السلام آغاز گردید؟

پیش از مبعوث شدن سیدنا ابراهیم علیه السلام جهت ایجاد «امت» نوین و ایجاد امت مسلمان می‌بایست توانایی و شایستگی او، مورد آزمایش و امتحان قرار می‌گرفت تا لیاقت و سزاواری وی برای حمل این پیام، ثابت و قطعی گردد، تا آمادگی خود را به صورت کامل نشان دهد که او می‌خواهد و می‌تواند و این آمادگی را دارد که تکالیف خداوند متعال را در مسیر آینده، حمل کند. این، اولین درس الفبای پایه‌ریزی دیدگاه و بینش و وابستگی فعالیت گروهی جنبش کنونی ماست.

امت اعتقاد محوری که جنبش ما می‌خواهد خود را در آن نشان دهد به هیچ گونه ارتباطی با «جهانی (أممی) شدن افکار» که در زمان معاصر به وجود آمده ندارد. با جهانی شدن کمونیست‌ها که مارکس و لنین آن را مایه فریب ملت‌های دیگر قرار دادند نیز چنین است! استالین خود اصالتاً گرجستانی بود اما تمام نیرو و توان اقوام تحت سیطره شوروی را جهت بناسازی و تحکیم قومیت روس و زبان و فرهنگ روسی به کار گرفت. همچنین امت ما با جهانی شدن ستمگرانه سرمایه‌داری غرب نیز هیچ گونه سروکار و پیوستگی ندارد؛ جریانی که جز دزدی و غارت آشکار و سرافکنندگی بین‌المللی نیست.

امت‌گرایی ما پیش از هر امر دیگری، بنای احساس وابستگی و تعلق مشتمل بر فعالیت گروهی دینی است. شالوده اصلی ساختار این امت و شرط عضویت در آن، در آیه هفتاد و

دو سوره مبارکه انفال تبیین شده است که می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَأُ وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» ؛ «بدون شک آنان که ایمان آورده‌اند و هجرت کرده‌اند و در راه خدا با جانها و اموالشان، جهاد نموده‌اند همچنین آنان که از مهاجران، استقبال کردند (و به یاریشان شتافتند) و در خانه‌هایشان امانشان دادند و از آنان حمایت نمودند و پیروزشان کردند اینان یار و غمخوار همدیگرند».

این آیه، وجود پنج صفت و تمرین و تکرار آنها را شرط عضویت در امت، معرفی می‌کند:

۱. **ایمان آوردن به اسلام:** به همان شیوه که خداوند و پیامبر -صلی الله علیه و سلم- امر کرده‌اند که عبارتست از رضایت قلبی محکم به تمامی زمینه‌های دین اسلام و تقویت خود به وسیله مسلمانان همفکر و هم‌اندیشه.

۲. **مهاجرت و یافتن هجرتگاه (الهجرة والمهجر):** به شرطی که شخص، قادر به آن باشد و الا قدم اول هجرت، عزیمت به سوی خداوند متعال است که آن هم با تصفیه‌ی خود از گناه و جاهلیت، حاصل می‌شود.

۳. **جهاد کردن:** ابتدای پرداختن به جهاد و ممارسه‌ی آن، فکر کردن به نظامی‌گری و در دست گرفتن تفنگ نیست بلکه تربیت و عادت دادن نفس خود بر گفتن حق است. در دست گرفتن سلاح و تفنگ، نیک و پسندیده است اما بهتر از آن حمل عقیده و ایمان و تمرین و بازتاب شایسته‌ی آن است.

۴. **پناه دادن به کسانی که بر این بینش و منهج هستند** و این هم از طریق همکاری و سبک کردن باری که بر دوش دارند میسر می‌شود.

۵. **حمایت کردن از هم‌دینان و عدم ترک پشتیبانی** از کسانی که بار این دیدگاه و مسیر و هدف را بر دوش کشیده‌اند. همچنین پیروز گرداندن روزانه‌ی دیدگاه و بینش امت و تلاش برای عملی کردن آن.

این خواسته‌ی آیه مذکور است. کشمکش متمدّانه و حرکت اجتماعی تنها توسط شخصیتی که این چنین اوصافی داشته باشد ممکن و میسر است. این دو امر مهم توسط کسی که اعتقادی ضعیف و سرشار از ترس دارد و ضرب المثل و نصیحت پیشینیان را آیه قرآن می‌پندارد (!) به سرانجام نمی‌رسد. خداوند متعال، شرط عضویت و وابستگی به ایمان، هجرت و جهاد را به او آموزش می‌دهد اما او می‌گوید: «سرت در لاک خودت باشد»!

کسب این اوصاف و ویژگیها از تک تک مسلمانان، طلب شده و چنین نیست که مختص گروهی از مسلمانان فعال در کار گروهی باشد؛ کسانی که مردم آنان را اسلامی سیاسی می‌نامند!! عجیب آنکه اسلامی‌های سیاسی هم از آن فاصله گرفته و از مسئولیت آن، شانه خالی کرده‌اند!!

بنابر آنچه گذشت اعضای جنبش ما عبارتند از تمامی مسلمانان مؤمنی که به همان شیوه‌ای به اسلام ایمان آورده‌اند که صحابه، تابعین و سلف این امت مسلمان پیشتر ایمان آورده بودند. یکی از مقتضیات این ایمان، مختلط نکردن اسلام و جاهلیت است؛ از این رو روا نیست که انسان همزمان مسلمان و سکولار باشد.

چنین ایمان، پایبندی و دینداری از همان ابتدا از شخص می‌طلبد که هجرت کند؛ هجرت از مطالبات و مقتضیات ایمان است. هجرت بر دو نوع است:

- **اول-** ترک گناه و جاهلیت و پاک کردن نفس خود از این دو؛ از دیدگاه و منهج جاهلیت، از عرف و عادت، حرکت و موضع، قانون و مقررات و حکم و دستور جاهلیت.
- **دوم-** مهاجرت است به سوی مأمنی که مسلمانان آن را پناهگاهی قرار داده‌اند و نیروی مؤمنان را در آنجا به چرخه در می‌آورند و مصرند بر اینکه آنجا را به «دار الاسلام» تبدیل کنند.

هجرت به معنای اول عبارتست از اجتناب کامل از منهج، رویکرد و دیدگاه فلسفه‌های جاهلیت، اجتناب از شناسنامه‌ی مسیر و موضع سیاسی جاهلیت. مرحله اول مهاجرت، پالوده کردن رفتار، اخلاق و عرف اجتماعی شخص خود و خانواده‌ات از ارزش‌های جاهلی است که آن هم از طریق دوری کردن و توبه از وابستگی به فعالیت‌های گروهی تمامی سازمان‌ها، احزاب و گروه‌های جاهلی، میسر می‌شود بدین شیوه که شخص در حرکت و نهضتشان شرکت نکند و از شرک و مشرکان و کفر و کافران اعلام برائت نماید.

این امر، عمل به همان آیه مکی است که خطاب به مسلمانان آن دوره می‌فرمود: «**وَالرَّجَزَ فَاهْجِرْ**» [المدثر: ۵]؛ «پلیدی و خباثت جاهلیت را فرو بگذار؛ رسم و قانون آن را رها کن!».

پس از ایمان و هجرت، مرحله آماده سازی برای جهاد، وارد میدان می‌شود که رکنی دیگر از اجزای تشکیل‌دهنده فعالیت گروهی امت - چه به صورت فردی و چه جمعی - را تشکیل می‌دهد. مرحله اول جهاد، جهاد کلمه است که در عصر ما آن را جرأت ادبی می‌نامند. هدف از این مرحله، تبیین بینش دینی نورانی و آشکار کردن بینش کدر جاهلیت و شناساندن کفر و ایمان، شرک و توحید و جاهلیت و اسلام است. مقصد این مرحله، گفتن حق، رسوا کردن باطل و تبیین دقیق فساد فکری و سیاسی جاهلیت است. این رکن، جهت برداشتن گره ترس (عقده الخوف) از قلب و درون پیروان جنبش، بسیار مهم و حیاتی است. این همان تربیتی است که خداوند متعال، صحابه را در مکه بر اساس آن پرورش می‌داد. بدون انجام و تمرین این نوع جهاد، دشوار و بعید است که ترس و خوفی که بر دل‌ها تسلط یافته از بین برود. ابتدای این فعالیت و مشق نیز همچون سایر مشقه‌هاست؛ همچون ابتدای مشق و تمرین شنا، برقکاری، نظامی‌گری، رانندگی و ... است؛ به نحوی که از شروع آن می‌ترسی اما با تکرار و ممارست دایمی آن این ترس از بین می‌رود و برای تو به یک عادت و پیشه تبدیل می‌شود. این همان «شاهد» بودن است که شخص را به «شهید» بدل می‌کند، همان «ناصر» بودن است که او را «نصیر» قرار می‌دهد و همان «والی» بودن است که او را شایسته عنوان «ولی» می‌گرداند.

در ابتدای دعوت اسلام در مکه که سیدنا ابوبکر صدیق در کنار کعبه برخاست و رو در

روی سران جاهلیت، قرار گرفت و دعوت دین مبین را به گوش همگان رساند و از پیامبر ﷺ دفاع کرد به خوبی می دانست که آن مستکبران چنین چیزی را نمی پذیرند، می دانست که علیه او بر می خیزند و بر او حمله ور می شوند چنان که اتفاق افتاد. همگان بر او شوریدند و آنقدر وی را زدند که از هوش رفت! او را در عبایش قرار دادند و گوشه هایش را گرفتند و به خانه اش بردند.

چنین اعلام و اطلاع رسانی دلیرانه در مورد شناساندن اسلام و جاهلیت عبارت بود از جهادی که خداوند متعال از پیامبرش ﷺ خواسته بود که پیش از هجرت به مدینه و در مکه به آن پردازد و آن را ممارست کند؛ خداوند در سوره مکی فرقان به وی فرمود: **«فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا»** [الفرقان: ۵۲]؛ «از کافران تبعیت مکن و به وسیله این قرآن با آنان جهاد کن». روشن است که جهاد آن مرحله که در مکه بودند تنها اعلام دین و دعوت به سوی آن و استواری بر آن بود. چه آنکه در آن دوره نه نماز و روزه و نه زکات و حج و سایر عبادات و نه جهاد (به معنی قتال و مبارزه) واجب نشده بودند.

این سه رکن یعنی ایمان، مهاجرت و جهاد (الإيمان والهجرة والجهاد) ابتدا در مسلمانان مهاجر مکه (مهاجرون) بازتاب یافت سپس در مسلمانان مدینه (انصار) خود را نشان داد و آنگاه در هر شخص دیگری که اسلام را می پذیرفت. زیرا پس از هجرت به مدینه این امور به ویژگی و شرط پذیرش مسلمان در جامعه مدینه تبدیل شد. کسی که مؤمن بود اما هجرت و جهاد نداشت تا زمانی که به مدینه مهاجرت نمی کرد از اعضای حرکت و نهضت اسلام به حساب نمی آمد بلکه او را «اعراب» می شمردند؛ چنان که خداوند می فرماید: **«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا»** [الأنفال: ۷۲]؛ «کسانی که ایمان آورده اند اما هجرت نکرده اند (یعنی در ردیف مهاجران و مجاهدان قرار نگرفته اند) ولایتی در برابر آنان ندارید تا آنگاه که مهاجرت می کنند». یعنی اگرچه مسلمان به حساب می آیند اما سزاوار آن نیستند که برایشان اهمیت قائل شوند تا جایی که اگر حتی نیرویی (که با مسلمانان پیمان صلح دارد) به آنان حمله ور شود مسلمانان می توانند از آنان، حمایت نکنند!!

به همین سبب است که ایمان به جهاد و آماده‌سازی درونی برای آن، شرط سوم پذیرش مسلمانان در ردیف حرکت اجتماعی و امت‌محوری محسوب می‌شود که پرچم دین را بلند نگاه داشته است؛ کسانی که در این عصر در قالب گروه ویژه پیشروی متجلی می‌شود که پیامبر ﷺ آنان را «الطائفة المنصورة» نامیده است.

علاوه بر این سه ویژگی که شرط پذیرش عضویت در امت فعال در کار گروهی هستند دو شرط دیگر نیز وجود دارد که انصار مدینه با ممارست دینداری ویژه و نمونه‌یشان آن را به عنوان دو شرط کامل کننده شخصیت مسلمان امت‌محور، قرار دادند که عبارتند از: پناه و امان دادن و آنگاه حمایت و پشتیبانی (ایواء و نصره).

پناه دادن (الایواء):

آنچه قرآن و حدیث، تبیین می‌سازد عبارتست از معانی زیر:

الف- مأوی، مکانی مستحکم و استوار است؛ همچون کوه مستحکم و صعب‌العبور: «سأوی
إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي» [هود:۴۳]؛ «به کوه بزرگی می‌روم و مأوی می‌گزینم که مرا محفوظ می‌دارد».
 این مأوی، مخفیگاه و محل امان و آرامش و طمأنینه است؛ مانند غار «أصحاب الکهف»:
«فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ» [الکهف:۱۶]؛ «پس به غار پناهنده شوید» و مانند تخته سنگی بزرگ که در
 صحرا یا کنار دریا قرار گرفته باشد: **«إِذْ أَوْينَا إِلَى الصَّخْرَةِ»** [الکهف:۶۳]؛ «آنگاه که به آن تخته‌سنگ
 پناه بردیم و استراحت کردیم». همچنین بر استراحتگاه و مکان فراهم آوردن غذا و خوراک
 (خیمه‌گاه، باغ و بوستان و چشمه و ...) نیز اطلاق می‌شود؛ چنانکه خداوند درباره سیدنا
 عیسی و مادر مطهرش - درورد خداوند بر آنان باد- که آنان را به مکانی مرتفع و دلنشین برد
 و آن را استراحتگاهی برای آنان قرار داد می‌فرماید: **«وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى
 رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ»** [المؤمنون:۵۰]؛ «ما پسر مریم و مادرش را آیه و نشان عظمت و قدرت
 خود قرار دادیم و آنان را در استراحتگاهی دلنشین و پر از امنیت و آب فراوان، پناهنده کردیم».

ب- پس از یافتن مکان محکم و دژمانند و استوار که باید پر یمن و خیر باشد تا به عنوان

مکان تداوم زندگی مورد استفاده قرار گیرد آنگاه قرآن به مردمانش اشاره می‌کند که باید چگونه باشند؟ از اینجا مجموعه معنای دوّم مأوی، نشأت می‌گیرد که مفهوم کلی آن حضور یافتن و رفتن به منطقه مردمان مهربان و غمخوار است که تو را ارج می‌نهند و پناهت می‌دهند و در کنار خود ساکنت می‌کنند؛ چه آنکه وقتی تو راه هجرت را در پیش می‌گیری باید به سوی کسانی باشد که:

۱. دلسوز تو باشند و از تو استقبال کنند و خود را در غمت شریک بدانند و خود را ملتزم به یاری تو نمایند.

۲. پناهت دهند و حمایت کنند و از تو دفاع نمایند.

۳. مردمانی باشند که تو را گرمی و عزیز بدانند و گشاده‌دل باشند تا مورد اعتماد و اطمینان تو قرار گیرند و بتوانی درد و گرفتاریت را به آسانی نزد آنان بازگو کنی.

ج- مأوی به معنای به دست آوردن و کسب قدرت امان و پشتیبانی است؛ این معنا از آرزو و خواسته سیدنا لوط علیه السلام برداشت می‌شود که می‌فرمود: «قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ» [هود: ۸۰]؛ «ای کاش بر شما توانایی و نیرو داشتم یا اینکه تکیه‌گاهی محکم می‌داشتم و به آن پناه می‌بردم».

از همین رویکرد است که خداوند متعال، پشتیبانان مدینه (انصار) را این‌گونه ستود: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» [الأنفال: ۷۴]؛ «بی‌گمان کسانی که ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و در راه خدا جهاد نموده‌اند و همچنین کسانی که پناه داده‌اند و یاری کرده‌اند، آنان حقیقتاً مؤمن و باایمانند برای آنان آمرزش (گناهان از سوی یزدان منان) و روزی شایسته (در بهشت جاویدان) است».

اکنون به این بصیرت رسیده‌ایم که اگر تو «هجرت» می‌کنی ابتدا باید به سوی منطقه‌ای باشد که پیشتر آن را برگزیده‌ای و بر اساس مطالعه و دیدگاهت مکانی سخت و مستحکم است و دشمنانت به آسانی نمی‌توانند در آنجا بر تو فائق آیند؛ این ویژگی، مختص کوه‌ها و

بندهاست که تا قیامت نیز همین گونه خواهد ماند. مگر مشاهده نمی‌کنیم که تکنولوژی امروزی علی‌رغم آنکه به وسیله‌ی پرتو لیزر و از طریق ماه مصنوعی، موشک‌هایی پیشرفته می‌سازد اما اثرگذاری آن در کوه‌ها به ده درصد اثر آن در سایر مناطق نمی‌رسد؟!

شرط دیگر آن است که این مکان قابلیت استفاده به عنوان استراحتگاه و مکان آرامش و طمأنیه را داشته باشد و همزمان آنقدر پر خیر و برکت باشد که بتوان در آنجا رزق و روزی را فراهم آورد و برای ساکنین آن، توشه و معیشت کسب کرد تا بتوان مایه و وسایل زندگی ساکنین را در همان منطقه، فراچنگ آورد.

سپس هجرت تو به سوی کسانی است که از تو پیشوازی می‌کنند و ارج و حرمت می‌نهند و خود را ملتزم به یاریت می‌دانند و پناهت می‌دهند و به گوش شنوای رازها و غم‌های درونت تبدیل می‌شوند و از تو دفاع و پشتیبانی می‌کنند.

از این دیدگاه و بینش قرآنی، آشکار می‌شود که هر هجرتی که به سوی چادرنشینان صحرا یا فقرای بی‌درآمدی که در کوه، پناه گرفته‌اند صورت بگیرد - که از یک طرف ناشناسند و از طرف دیگر از ادبیات و مسیر و مقصدت بی‌آگاهند - قطعاً تو را به موفقیت نخواهد رساند. از این رو باید پیش از هجرت، نقشه‌ای دقیق کشیده شود و مطالعه‌ای ریز جهت شناخت منطقه و سگان آن به عمل آید. وقتی هجرت، موفقیت‌آمیز و سودبخش است که به سوی مردمانی دلسوز و منطقه‌ای مستحکم و خاکی پر خیر و برکت و شرایط اقتصادی مناسب، صورت گیرد. سرانجام چنین هجرتی، آسودگی و جان دوباره گرفتن برای جهاد و بازگشت یا تطبیق شریعت خداوند و فراهم آوردن خوشبختی برای ساکنین به وسیله آن، خواهد بود. اگر چنین نباشد قطعاً هجرت منافع مورد قصد را برآورده نخواهد کرد. (تجربه رهبری حرکت (بزووتنه‌وه) هم در بیتواته به شکست انجامید هم در حلبچه و اورامان. مردمان هر دو منطقه، دوستدار اسلام و غمخوار و دلسوز بودند اما نقشه رهبری حرکت، مطابق قرآن نبود بلکه انتخاب منطقه، انتخابی عشایری بود. ساکنان این مناطق به اهالی گرمسیر و اربیل می‌گفتند: آواره‌ها کی به مناطق خود باز می‌گردند؟!).

پشتیبانی (النصرة):

پشتیبانی در اینجا به معنی پیروی از دین خداوند و جهاد کردن در راه او و تسلیم شدن در مقابل اوامر و تبعیت کامل از نواهی اوست به نحوی که از چیزهای نهی شده و ممنوع، اجتناب ورزد. نظر به همین معناست که خداوند متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» [محمد: ۷]؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شما پشتیبان خداوند متعال باشید او نیز پشتیبان شما خواهد بود و شما را ثابت قدم تر خواهد کرد». پشتیبانی در این مبحث بر یک مجموعه معنا اطلاق می‌گردد که در ذیل هر کدام از آنها ذکر می‌شود:

❖ **به معنای: طرفداری و یاری دادن** جهت چیره شدن و اظهار وجود پیروان جنبش هم‌دین و هم‌اندیشه؛ چنانکه خداوند متعال درباره غزوه بدر می‌فرماید: «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ» [آل عمران: ۱۲۳]؛ «چنین بود که خداوند در غزوه بدر، شما را پیروز گردانید و شما را یاری داد که چیره شوید».

❖ **به معنای: حمایت.** چنانکه خداوند بزرگ می‌فرماید: «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» [الأعراف: ۱۵۷]؛ «کسانی که به او ایمان آوردند و از او حمایت نمودند و به یاریش شتافتند و پیرو آن نوری شدند که به سوی او نازل شده بود؛ اینان سربلندان و پیروزمندان حقیقی هستند».

❖ **به معنای: محافظت.** خداوند بزرگ می‌فرماید: «وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِن طردتَهُمْ أَفَلَا تَدَّكَّرُونَ» [هود: ۳۰]؛ «ای قوم من! اگر من آنان (یعنی مسلمانان مستضعفی که در اطرافم هستند را در اجابت خواسته شما) طرد کنم چه کسی می‌تواند مرا از عذاب خداوند محفوظ بدارد؟».

❖ **به معنای: پیروز گرداندن حق و اجرای عدالت.** چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: «مَا لَكُمْ لَا تَنصُرُونَ» [الصفات: ۲۵]؛ «شما را چه شده است؟ چرا همدیگر را در راه حق، یاری نمی‌دهید؟».

❖ به معنای: انتقام گرفتن و پاسخ دادن به تعرض و دست درازی. خداوند بزرگ می‌فرماید: «وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ» [الشوری: ۳۹]؛ «و کسانی که اگر ستمی بدیشان شد، خویششان را یاری می‌دهند».

❖ به معنای: ممانعت از ستم و دفاع از ستم‌دیدگان. امام بخاری در صحیح خود (کتاب النکاح: ش ۴۷۷۷) از براء بن عازب رضی الله عنه روایت کرده که فرمود: «أَمَرَنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِسَبْعِ: بَعِيَادَةِ الْمَرِيضِ وَاتِّبَاعِ الْجَنَازَةِ وَتَشْمِيتِ الْعَاطِسِ وَإِبْرَارِ الْقَسَمِ وَنَصْرِ الْمَظْلُومِ وَإِفْشَاءِ السَّلَامِ وَاجَابَةِ الدَّاعِي»؛ «پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ما را به هفت چیز امر نمود: عیادت از مریض، تشییع و رفتن به دنبال جنازه، دعا کردن برای عطسه‌کننده، عمل به قسم، دفاع از مظلوم، نمایان کردن وافشای سلام و پاسخ‌گویی به دعوت».

اما میدان و عرصه‌هایی که این بنیاد و ساختار در زمان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و صحابه در آن تطبیق یافت و مقتضی آن دستور العمل و پرورش از جامعه‌ی پیامبری و راشدینی بود عبارتند از:

- **اول-** پایبندی کامل صحابه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به نحوی که ابتدا مهاجران مکه به تمام معنا تسلیم فرمان آن ذات مبارک صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شدند و آنگاه جان‌فشانی انصار در مدینه، جهت محافظت از حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و پیروز گرداندن دعوت که آن را با گفتار و کردار، نمایان ساختند و در اوج لیاقت و شایستگی نام «انصار» بر آنان نهاده شد.
- **دوم-** ایثار و فداکاری بی نظیری که در سیره تک تک صحابه مهاجرین مکه دیده شد چگونه از جامعه جاهلی پدران و اجدادشان دل‌گندند و از دایره هرگونه جاذبه و کشش دینی، قومی، فرهنگی و عرف و آداب اجتماعی پدران و گذشتگان‌شان، خارج شدند و از جاهلیت، پاک و مبرا گشتند و خود را وقف پیروز گرداندن دین خداوند کردند.

• **سوم-** همت و رنج ارزشمند و گرانبهایی که هر دو گروه (مهاجرین و انصار) برای پیاده‌سازی و تطبیق دین در مدینه به خرج دادند که در نتیجه اسلام را به زیباترین شیوه به نمایش گذاشتند، جامعه و حکومت را بنا ساختند و سپس به‌عنوان پیشوا و پیشگام رستگاری، جهت اجرا و تطبیق عدل و داد و اخلاص و خدا جویی این دین، در سراسر کره خاکی، پراکنده شدند.

نتیجه به ثمر نشاندن و عملی کردن این پنج رکن اساسی در بنای شخصیت انسان مسلمان - چه در آن زمان، چه در زمان کنونی و چه در تمامی زمانها و مکانها و در میان همه نسل های نوین مسلمانان - آنچنان عضو دیندار و کارآمدی را پرورش می‌دهد که شب‌زنده دار و تلاشگر است و غمخوار تک‌تک افراد امت خواهد بود. این، همان امری است که بخش پایانی آیه مذکور (آیه ۷۲ انفال) آن را مبین می‌سازد. همان اولیا بودن است که نتیجه پنج امر مقدماتی مذکور است که به عنوان رکن فعالیت گروهی امت‌محور، شناخته می‌شوند: «**أولئک بعضهم أولیاء بعض**»؛ «اینان هرکدام غمخوار دیگری است و سرپرست و ولی همدیگرند». در ادامه و در آیه ۷۴ پس از آنکه شروط را دوباره مورد بحث، قرار می‌دهد می‌فرماید: «به‌راستی اینان مسلمانان حقیقی هستند!»؛ «**وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَأُ وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ**» [الأنفال: ۷۴]؛ «بی‌گمان کسانی که ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و در راه خدا جهاد نموده‌اند و همچنین کسانی که پناه داده‌اند و یاری کرده‌اند، آنان حقیقتاً مؤمن و باایمانند برای آنان آمرزش (گناهان از سوی یزدان منان) و روزی شایسته (در بهشت جاویدان) است».

ما جنبشیان باید با چنین دیدگاه و بینش اصولی به مسلمانان بنگریم و آنان را طبقه‌بندی نماییم؛ نه با خط و نشان تحزب و گروه‌گرایی. بنابراین هر مسلمانی که این ویژگی‌ها را داراست عضو جنبش ما محسوب می‌شود و با وی رفتار برادرانه‌ی امت‌محور خواهیم داشت؛ چه عضو احزاب اسلامی کوردستان باشد و چه خیر.

اسلام، دین امتی است

چنین بینش اصولی را به عنوان چهارچوب همکاری اسلامی با تمامی افراد و گروه‌های اسلامی، قرار می‌دهیم. این، چهارچوب آن تبار اسلامی است که ما باید در آن به هم پیوندیم. شعار این آرمان و هدفمان عبارتست از: «فعالیت گروهی ما همچون نماز جماعت ما در مسجد است». معتقدیم همچنانکه در مسجد پشت سر هر انسان مسلمانی نماز می‌خوانیم به همان شیوه می‌توانیم با تمامی مسلمانان، همکاری امت محور خود را انجام دهیم.

ان شاء الله!

ما کیستیم؟

چهارم

حرکت حکیمانه

(با حرکتی حکیمانه، جاهلیت را دگرگون می‌سازد)

بزاو (معادل حرکت در زبان فارسی):

واژه‌ای اصیل کوردی و به معنی تکان و جنبانیدن است. در زمینه فکر و سیاست، اصطلاحی است که معنای جنب‌وجوشی دسته جمعی و گروهی که دارای دیدگاه و بینش و منهج ویژه است را در بردارد. این حرکت (بزاو) می‌تواند حرکتی فکری، سیاسی، دینی، اجتماعی یا هر نوع فکر و اندیشه دیگری باشد که گروهی از مردم آن را در پیش گرفته‌اند. مهم، بودن یک برنامه و منهج خاص است که به عنوان مسیر و بینش جمعی از مردم، خود را نشان داده است به نحوی که بدان رضایت کامل دارند، برای آن می‌زیند و در راستای تربیت و پرورش آن اهداف و استراتژی خود را معین کرده‌اند که این مسأله در مراحل فعالیت و موضعشان، آشکار می‌گردد. نظر به همین مجموعه معنا و مباحث کلی است که خداوند متعال در وصف سیدنا ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: «**إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً**» [النحل: ۲۰]؛ «ابراهیم یک امت و پیشوا بود».

حکیمانه:

به معنای شایسته و عقلایی به نحوی که یارای برابری با حقیقت و واقعیت موجود را داشته باشد.

این جنبش، چنان حرکت حکیمانه‌ای را ارائه می‌دهد که به وسیله آن، جاهلیت موجود را متحول و دگرگون سازد.

حرکت حکیمانه:

عبارتست از جنبش و موضع مجموعه‌ای از مردمان دارای برنامه و منهج. بنابراین، حرکت شایسته سه رکن اساسی دارد که وجود هرکدام بدون دیگری، غیر ممکن است:

۱- وجود مجموعه‌ای از مردم: که همگی بر دیدگاه و منهج ویژه و تعریف امور مختلف اطراف به توافق و اشتراک رسیده‌اند. دیدگاه و بینش آنان باید مدرسه‌ای فلسفی باشد همچنانکه لازم است بینشی دینی باشد. در تعریف و شناساندن امور اطراف، باید هستی، زندگی، بشر، فکر و اندیشه‌های مختلف، عرف و عادت و ارزشهای اجتماعی، قدرت و نیروهای سیاسی مختلف جامعه، قدرت حکومت، رهبر حزب و طایفه، مفتی اعظم کشور و ... شناسانده شود. اشکالی ندارد که در این تعریف، تمامی این امور در نظر گرفته شود.

این مجموعه مردم در شرایطی آزاد و با استقلال کامل، حقوق و وظایف و قدرت خویش را در ساختاری اداری، تعیین کرده‌اند که روابط خود با همدیگر و با سایر افراد را بر اساس این حقوق، وظایف و قدرتها سامان داده‌اند. این گروه تا آن اندازه به برنامه و موضع خود، راضی و قانع گشته‌اند که همزمان با دریافت "روشنفکری اجتماعی"، حرکت خود را رشد می‌دهند و فراوانتر و متنوع‌تر می‌شوند. بر مسیر و مقصدشان، مصرت‌تر شده و بیشتر با هم هماهنگ می‌گردند. عکس این مسأله نیز، صدق می‌کند.

۲- وجود برنامه: این مجموعه اشخاص، دارای برنامه‌ای هستند که در آن، بینش و رویکرد

مختص خود را گنجانده‌اند. آنان مجموعه‌ای راهکار فکری، سیاسی و ارزشی ویژه دارند که می‌خواهند اعضای خود را در راستای آن، پرورش دهند تا آنان را وسیله دگرگونی جامعه، قرار دهند و نیرو و توان همگان را جهت نیل به اهداف و مقاصد خویش، متحد سازند و برای محافظت از کیان و هستی خود و مقابله با جبهه خصومت‌طلب مقابل، نیروی آنان را به چرخه در آورند. برای مثال مجموعه مردمی که در این حرکت حکیمانه، جمع گشته‌اند همگی اعتقاد واحدی در مورد معلومات و مجهولات دارند. دیدگاهشان در مورد تعریف زندگی، یکسان است و همگی باور مشترکی به ضرورت نیل به هدفشان دارند. همچنین آنان اعتقاد یکسانی به ارزشهای مشترکشان دارند که از فکر و اندیشه‌یشان سرچشمه گرفته و بدان پایبند هستند. از این روست که بینش و منهج و حرکت و موضعشان را نیز یکسان و متحد، قرار داده‌اند.

۳- **وجود استراتژی:** برنامه‌ریزی استراتژیک به معنی تعیین هدف بلند این فعالیت گروهی و مسیر و مراحل مختلف کار است که باید اعضا و طرفداران آن را در پیش بگیرند تا بتوانند از یک سو چرخ نیروی همگان را در دایره‌ی مجاهدت و تلاششان به حرکت در بیاورند و از سوی دیگر همگی بتوانند به صورت یکسان، حرکت و موضعشان را تعیین کنند.

در برنامه استراتژیک باید هدف و مقصد بلند مذکور به روشنی در آن، تعیین و مشخص گردد تا اعضا و مردمان دیگر نیز بدانند که این مجموعه همکار، می‌خواهند به چه مقصدی دست بیابند و چگونه؟! همچنین باید در منهج و مجاهدتشان، چند مرحله را تعیین نمایند؛ برای مثال: مجاهدت سیاسی و مجاهدت نظامی. هرکدام از اینها نیز خود دارای مراحل دیگر هستند؛ برای مثال در مرحله مجاهدت سیاسی، مرحله‌ای به نام معرفی خود و پرورش و تربیت اعضا وجود دارد که این مرحله پیش از شناساندن و معرفی خود به جامعه و پویا کردن آنان، قرار گرفته است. مرحله مجاهدت نظامی نیز چنین است. هر مرحله نیز دارای مقصد و هدفی ویژه است که باید تحقق یابد تا حرکت مشتمل بر فعالیت گروهی به مقصد بلند نهایی نزدیکتر

شود.

آنچه بیان شد حرکت فعالیت گروهی در کشوری فاقد سیستم و قانون همچون کوردستان است. بدون شک در کشورهای سازمان یافته، پیشرفته و قانونمند نیازی به مرحله نظامی نیست. توضیحات سابق مربوط به مسأله استراتژی است.

اما موضع، ممکن است فکری و اندیشه‌یی باشد؛ مانند موضع دسته جمعی افراد فعال در کار گروهی در قبال مدارس مختلف موجود در جامعه، در قبال قدرت سیاسی حاکم، تحزب، نظامی‌گری و ... یا ممکن است موضعی سیاسی باشد در قبال انعقاد یک توافق یا لغو آن. همچنانکه می‌تواند موضعی اجتماعی باشد؛ برای مثال "با توجه به اینکه همه آنان معتقد به یک نوع فرهنگ و آداب و عرف اجتماعی و موازین اخلاقی هستند" همگان در مراسمات غم و شادی اجتماعی، یک نوع رفتار ابراز می‌کنند؛ زیرا بر آنند که اعتقادشان به این منهج و بینش بر آنان واجب نموده که باید در رفتار و اخلاق اجتماعیشان چنین موضعی را اتخاذ کنند.

این یک حرکت است اما آیا جهت ایجاد دگرگونی، شایسته و زیننده است؟!

حرکت مشتمل بر فعالیت گروهی زمانی شایستگی خواهد یافت که به نیرویی قدرتمند که یارای مقابله با بدخواهانش را دارد تبدیل شده باشد. باید از نظر فکری، جایگزین و آلترناتیوی ارائه کند و بتواند به خوبی تمامی منهجها و بینشهای فلسفی و تعاریف فکری بدخواهانش را پاسخ بگوید و ردشان نماید. باید قدرت ارائه جایگزین را داشته باشد و تعریفی نو و جدید از امور، ارائه دهد. البته شرط نیست که در اقناع مخالفین به نتیجه برسد و آنان را راضی گرداند اما لازم است که بینشی فکری را جهت مبارزه و زورآزمایی با فکر مخالف و مقابل، ارائه دهد. بینش و رویکرد اعتقادی ما جایگزین بینش و رویکرد فلسفی بدخواهان است که اندیشمندان کوردی آن را از غرب و شرق، وام گرفته‌اند. این امت اعتقادمحور باید در برنامه سیاسی نیز جایگزین داشته باشد؛ لازم است وقتی از سیاست طرف مقابل و سیستمشان، ایراد گرفت خود برنامه‌ای بهتر جهت جایگزینی ارائه دهد. وجود و ارائه جایگزین تنها مختص زمینه فکری و

سیاسی نیست؛ بلکه باید در تمامی زمینه‌های زندگی، مورد توجه قرار گیرد و امری واقع‌بینانه و قابل اجرا باشد نه خیالی واهی و پوچ!

سپس این حرکت مشتمل بر فعالیت گروهی ممکن نیست که به یک حرکت شایسته و حکیمانه تبدیل شود اگر تنها خود را به عنوان یک جنبش منتقدانه نشان دهد در حالی که جبهه مخالف دارای قدرت نظامی است. زیرا فکر در مقابل فکر، قد علم می‌کند و شمشیر در مقابل شمشیر. در سرزمینی چون کوردستان که مآمال از شبه‌نظامیان است غیرممکن می‌نماید که تو بتوانی "با فکر و اندیشه‌ای پیشرفته اما دست خالی" قدرت سیاسی حزب دیکتاتور و نظامی‌گری منفور و فرومایگی اطلاعاتی را از قدرت، پایین بکشی.

از این روست که باید شخص دارای فکر و فعالیت گروهی عقلایی و سیاسی در مرحله آغازین مجاهدتش "تا وقتی که به طور کامل، استوار می‌شود و قدرتی شایسته به دست می‌آورد" به آرامی و اتکا بر شکیبایی در مقابل فشار و نیروی بدخواهان مخالف، ایستادگی کند به شرطی که از نظر کمیّت و کیفیت، عقب‌نشینی ننماید. به عبارت دیگر، نیروهای مخالفین نتوانند او را کوچک گردانند و متحوّل و دگرگونش سازند و او را در هر چهارچوبی که می‌خواهند قرار دهند؛ زیرا این مسأله، انحرافی بزرگ و مهیب است و پیروان را دچار یأس و ناامیدی می‌کند تا جایی که بالاخره آنان را به مرحله‌ای می‌رساند که دیگر به آنچه حرکت می‌خواهد و مطالبه می‌کند اعتقادی ندارند و آنقدر آن را سنگین و دشوار می‌بینند که گمان می‌کنند پرورش‌دهندگان و برنامه‌ریزان حرکت، بینشی واقعی ندارند و برنامه‌هایشان چیزی جز خیال نیست یا اینکه دچار کج‌روی و انحراف گشته‌اند. این همان بن‌بست و بیراهه‌ای است که بیشتر رهبران گروه‌های اسلامی کوردستان بدان دچار شده‌اند؛ به نحوی که از یک سو اعضا و پیروانشان، نومید و مأیوس شده‌اند و از یک سو عامه مردم نیز از آنان فاصله گرفته‌اند. در چنین شرایطی، رهبر حرکت باید مکانی جایگزین را برای هجرت اعضا بیابد. یا آنکه ناگزیر شود که در کوه‌ها، مأوی و مسکنی بیابد که احتمالاً با این امر، وارد مرحله نظامی خواهد شد اگرچه هنوز آمادگی عملیاتی کامل برای آن صورت نگرفته باشد.

سید قطب رحمۃ اللہ علیہ در کتاب معالم فی الطریق (ص ۶۱، چاپ دوم) می‌فرماید: «آیین اسلام، عبارتست از نظام‌نامه‌ای عملی و مبتنی بر حرکت. آمده است تا در عالم واقع بر زندگی حکم کند. تا با فرمانی مستقل با واقعیت موجود روبه‌رو شود. آنگاه حکم، صادر می‌کند؛ یا آن را تصحیح می‌کند یا اینکه از بن آن را دگرگون می‌سازد و تغییرش می‌دهد». سپس در ادامه و در بحث عدم تغییر این بینش و منهج (ص ۷۰) می‌فرماید: «این است طبیعت این آیین همچنانکه از برنامه قرآن مکی فهم می‌شود. ما باید به خوبی این طبیعت را بشناسیم. ما نباید تحت هیچ شرایطی تلاش کنیم که به سبب چند آرزو و میل شتابزده و شکست‌خورده در مقابل تئوریهای بشری، این طبیعت ویژه و خاص را متحول سازیم. زیرا این آیین تنها با اتکا بر این طبیعتش بود که توانست برای اولین بار امتی مسلمان را تشکیل دهد. تمام دفعات دیگر نیز تنها با این طبیعت خود می‌تواند امتی مسلمان را ایجاد کند. هر بار نیز این قابلیت را دارد که در صورت خواستن، امت مسلمان دیگری با تکیه بر آن، تشکیل شود.

باید به خوبی بدانیم که تلاش برای دگرگونی و تغییر عقیده زنده اسلامی "که می‌خواهد در یک واقعیت پویا، زنده و محرک و یک جامعه سرزنده، خود را نشان دهد" برای یک تئوری پژوهشگرانه و مبتنی بر فراوان نمودن دانش و روشنفکری، اشتباهی بسیار بزرگ است. این اشتباه از آنجا سرچشمه می‌گیرد که ما بخواهیم به وسیله «تئوری اسلامی» با تئوریهای ضعیف بشری، مقابله کنیم.

عقیده اسلامی باید خود را در درونی زنده، تشکلی واقعی، جامعه‌ای پویا و حرکتی بانشاط نشان دهد که همواره در حال کار کردن با جاهلیت دور و بر و اثرگذاری بر آن است؛ همانطور که باید در حال اثرگذاری بر بقایای جاهلیت درون پیروانش نیز باشد؛ زیرا پیروان نیز پیشتر جاهلی بوده‌اند و در درونشان، آثار جاهلیت باقی است لکن اکنون دارای عقیده اسلامی هستند. این عقیده به نحوی است که می‌تواند زمینه‌ای وسیعتر و عرصه‌ای پهناورتر را چه در سینه و درون و خرد و چه در واقعیت زندگی در بر بگیرد. زمینه‌ای پهناورتر از آنچه یک تئوری، نیازمند آن است.

دیدگاه، بینش و تعریف اسلامی درباره الوهیت خداوند (اله و خدا بودن) و وجود هستی، زندگی و بشر، کامل و بی نقص است و تمامی زوایا و خفایای زندگی را در بر می گیرد؛ زیرا بینش و رویکردی واقعی است. با همان طبیعت خود، نشان می دهد که از تبدیل شدن به یک بینش فکری و روشنگری بیزار است؛ زیرا این بر خلاف طبیعت و اندیشه و خرد اسلامی است چه آنکه بینش اسلامی باید در مجموعه ای از اشخاص، یک سازمان و یک حرکت واقعی، متبلور شود.

مسیر رشد و توسعه و دستیابی به آن نیز باید خود را در گروهی از افراد، تشکلی پویا و حرکتی واقعی نشان دهد تا همانگونه که در عالم واقعیت به درجه کمال می رسد در زمینه تئوری نیز به همین درجه دست بیابد؛ زیرا بینش اسلامی هرگز در قالب تئوری نمی گنجد بلکه باید همواره در قالب یک واقعیت پویا، خود را به معرض نمایش بگذارد»^۱.

همچنین سید در کتاب طریق الدّعوة (۸۴/۱) می فرماید: «تطبیق و اجرای این برنامه خداوند در روی زمین و زندگی مردم به همان شیوه ای که پیامبر ﷺ ارائه کرده است تنها با ابلاغ و تبیین آن برای مردم، صورت نمی گیرد! بلکه تحقق این تطبیق و اجرا زمانی است که گروهی از مردم، ایمان محکمی بدان بیاورند و به صورت کامل به آن راضی گردند و بسته به توانایی خرد و اندیشه و جسمشان به تعلیمات آن پایبند گردند و همگی ابلاغ دعوت را وظیفه روزمره خود به صورت فردی و جمعی، قرار دهند و به عنوان یک هدف استراتژیک، زندگی خویش را وقف حاکم گرداندن دین در منطقه شان کنند و سپس مردمان دیگر را دعوت نمایند تا آنان نیز به صف دینشان بپیوندند.

باید تمامی مساعی و کوششها برای این هدف، به کار گرفته شود؛ از یک سو علیه ضعف بشری خود و مردمان دیگر، هوا و هوس، جهالت و آرزوخواهی خود و دیگران، قیام کنند و از سوی دیگر صبور و شکیبا باشند و با بدخواهان و مخالفانشان، مقابله کنند که آنان نیز به دلیل

همان ضعف بشری، هوا و هوس، جهالت و آرزوخواهی خویش چنین موضع دشمنانه‌ای علیه دین خداوند بزرگ، اتخاذ کرده‌اند. آنگاه تحقق و تطبیق برنامه خداوند به بالاترین حد و مرز و مرحله‌ای خواهد رسید که طبیعت بشر، توانایی نیل به آن را دارد و می‌تواند بدان پایبند شود؛ بدون اینکه واقعیت و حقیقت افراد و امت و جامعه‌ای که در آن، فعالیت می‌کنند را مورد اهمال قرار دهند.

پیش از هر چیزی، پیش از هر رنج و تلاشی، و هر گونه روش و دلیلی، این مجموعه افراد دیندار که به وسیله این دین، حرکت دگرگونی و ایجاد تحول را آغاز می‌کنند باید با قلبی پاک، نیتشان را برای خداوند، خالص کرده باشند. باید از خود پرسیده باشند: تا چه اندازه برای این دین و دعوت و هدف و مقصد آن، کوشش و مجاهدت کرده‌اند؟ میزان پیوستگی آنان به برنامه این دین و تطبیق آن در وجود خود و اطرافشان، چقدر است؟ اینان چه به عنوان فرد و چه گروه تا چه اندازه، نیتشان برای خداوند خالص گشته است؟ میزان توکل و اطمینانشان به او چیست؟!

این حقیقت دین و دینداری است و همین است نقشه و برنامه و روش حرکت دگرگون‌سازی آن. این همان **حقیقتی** است که خداوند متعال می‌خواست آن را به جامعه مسلمانان نخستین برساند و بر آن تربیت و پرورششان دهد.^۱

پنجم

جاهلیت را دگرگون می‌سازیم

(اسلام، دین امتی است که با حرکتی حکیمانه، جاهلیت را دگرگون می‌سازد)

جنگ مفاهیم:

زبان یکی از ابزارهای بسیار اثرگذار است؛ دربردارنده‌ی ایده‌ها، مفاهیم و اصطلاحات مختلف است و بر دگرگونی و تحولات، اثرگذاری روزمره دارد. ژان پل سارتر می‌گوید: «واژه، نسیم آرام و معتدلی نیست که فکر و اندیشه ما را به بازی بگیرد! خیر؛ واژه، وسیله و ابزار دریافت، ابلاغ و پرورش است. سلاحی پر از گلوله است که یا برای خیر و یا شر به کار گرفته می‌شود». در درون زبان نیز اصطلاحات، نقش اصلی و بنیادین را جهت پرورش و تربیت بر عهده دارد. مگر نه آن است که می‌بینیم اقوام زبردست و فاقد پیام خیلی زود اصطلاحات خود را ترک می‌کنند و تحت تأثیر زبان اشغالگران و غاصبان، قرار می‌گیرند و در کمترین زمان ممکن با اصطلاحات آنان آشنا می‌شوند و به‌کارگیری آنها را نوعی روشنفکری محسوب می‌کنند؟ از این روست که می‌بینیم سخنان و نوشته‌هایشان پر از اصطلاح اشغالگران است. نزدیکترین و چشمگیرترین نمونه آن، وضعیت کنونی کوردهای جنوب (کوردستان عراق) است.

در این عصر جهانی شدن که در راستای بدخواهی و وارونه جلوه دادن حقایق، آن را به نحوی تعریف می‌کنند که گویا عبارتست از جهانی‌کردن علم و دانش!! اما یک خردسال کم‌خرد نیز می‌داند که عبارتست از آمریکایی‌کردن فرهنگ جهانیان. از این روست که باید درک کنیم که بخشی از کشمکش فکری ما مسلمانان، جنگ اصطلاحات است. مردم طبیعتاً این حق را دارند که از طریق بینش و رویکرد و تعریف فکری خود، اصطلاح‌سازی کنند و آن را به نمایش بگذارند. ما نیز این حق را داریم که به اصطلاحات خود پایبند باشیم که از بینش و منهج و تعریف و شناسه اعتقادیمان، سرچشمه گرفته است. بر من و شمای مسلمان چه اجباری وجود دارد که بگوییم: جامعه بین‌المللی، ترور، عدالت جهانی، امن و آسایش جهانی و دهها اصطلاح دیگر که همگی ساخته دست غرب استعمارگر است و مایه پیشرفت و سلطه اوست؟ هیچ‌کدام از این اصطلاحات، اسمی نیست که بر مسمایی حقیقی نهاده شده باشد. آمریکا و دو کشور دیگر از دارندگان حق وتو، در مورد یک مسأله، حکم و پیمان صادر می‌کنند و اعلام می‌نمایند که: جامعه بین‌المللی، حکم داده است به اینکه افراد مدنی فلان کشور را در امان بدارد!! پس کشورهای دیگر کجا هستند که بیشتر از ۱۹۰ کشورند؟! قرار و حکمشان برای دخالت نظامی در آفریقا است به این بهانه که یکی از احزاب و طرفها علیه اشخاص مدنی طرف دیگر، اسلحه به کار گرفته است! دیگر هیچ‌کدام از آنان اسرائیل را نمی‌بینند که چگونه با سپاهی پیشرفته و برنامه‌ای جنگ طلبانه و با قصد ریشه‌کن نمودن به غزه، حمله‌ور شد و هفت سال، خانه‌هایشان را ویران کرد و مدارس و بیمارستانهایشان را به وسیله سلاحهای ممنوع بین‌المللی، بمباران نمود!! چرا باید سیاست یک بام و دو هوا به کار گرفته شود؟!

یکی از وظایف اصلی داعی مسلمان، تفکیک اصطلاحات است؛ آنگاه کنار گذاشتن اصطلاحات کفار و به کارگیری اصطلاحات خودی.^۱ چرا شخص مارکسیست می‌گوید: مردم عبارتند از طبقه

۱- جایز و ممکن است که داعی مسلمان به هنگام مناظره با شخصی که دارای فکر غیر اسلامی است جهت صرفه‌جویی در وقت و ترسیم صحیح مسائل و فهم سریع طرف مقابل، اصطلاحاتی را به کار بگیرد که نزد طرف مقابل نیز وجود دارد. این امر، نیک و پسندیده است. اما ناپسند آن است که ما به کارگیری اصطلاحات بیگانگان را به طور کلی، جایگزین اصطلاحات اصیل خود کنیم.

پرولتاریا و بورژوازی و نوستیزان و کهنه‌پرستان نیز در خدمتشان هستند و اطاعتشان می‌کنند؟ چرا نباید من و شمای مسلمان حق نداشته باشیم بگوییم: مردم عبارتند از دو گروه کافر و مسلمان. کافران نیز یا حربی هستند یا غیرحربی. دولتها و حکومتها نیز چنینند. چرا او حق داشته بر اساس سیستم فرمانروایی، حکومتها را سوسیالیستی و سرمایه‌داری بنامد؟ اما روا نمی‌داند که من و شمای مسلمان، بر اساس قانون و مقررات سیستمهای حاکم، این دولتها را دارالاسلام یا دارالکفر بنامیم؟! چرا او حق دارد جوامع را جامعه کمونیستی و جامعه فئودالی بنامد؟! اما این حق را برای من و شمای مسلمان، قائل نمی‌شود که بگوییم: جامعه اسلامی و جامعه جاهلی!! چرا برای خود این حق را قائل است و روا می‌دارد که مردمانی جواهر، چابک و تلاشگر را تروریست بنامد در حالی که بر اساس تمامی اوصاف و ویژگیهای ذاتی، چنین شخصی مجاهد است و در راستای آزادسازی مستضعفین محروم، سلاح بر دوش گذاشته است؟! از این رویکرد، جنبش ما نیز مجموعه‌ای اصطلاح مختص به خود را دارد که روزانه آنها را به کار می‌گیرد و بر اعضای جنبش نیز لازم می‌داند که به آنها پایبند باشند و با جرأت و شجاعت، آنها را به کار بگیرند؛ ازجمله‌ی آنها: اصطلاح جاهلیت است که جنبش می‌گوید: معتقدیم اسلام، دین امتی است که با حرکتی حکیمانه، جاهلیت را دگرگون می‌سازد. مقتضای این امر آن است که معنای جاهلیت را بدانیم.

جاهلیت چیست؟

جاهلیت، اصطلاحی قرآنی و مختص به دین اسلام است. این لفظ در قرآن به چهار مجموعه معنا آمده است که مانند سایر اصطلاحات قرآنی، یکی از این معانی، پایه و اساس، معنای دیگر، دیوار، دیگری سقف و معنای آخر، حکم شرعی پذیرفتن یا رد کردن است. برخی افراد دچار اشتباه می‌شوند و گمان می‌کنند معنای جاهلیت، کافر بودن است. یا گمان می‌کند جاهلیت یعنی بی‌سوادی! در حالی که چنین نیست. ارتباط میان دو اصطلاح قرآنی کفر و جاهلیت، عموم و خصوص است؛ بدین صورت که هر کفری، جاهلیت است اما هر جاهلیتی،

کفر نیست. زیرا این امکان وجود دارد که جاهلیت، کفر باشد همچنانکه ممکن است فسق باشد و در یک رفتار و اخلاق، خود را نشان دهد؛ مانند ظاهر نمودن موی سر، گردن و دست و بازو توسط زنان.

جاهلیت، یک اصطلاح است و کافر شدن نیز اصطلاحی دیگر. مردمانی دچار اشتباه و اشکال می‌شوند یا آنکه جهت باطل جلوه دادن حق و مقابله با ما می‌گویند: شما جامعه مسلمان ما را کافر، محسوب می‌کنید زیرا آن را جامعه جاهلی می‌نامید در حالی که خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَا تَبْرَجَنَّ تَبْرَجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى» [الأحزاب: ۳۳]؛ «همچون جاهلیت نخستین، در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمایی نکنید» و معلوم است که اهل جاهلیت نخستین، کافر بودند. این ظن و اتهام، هیچ‌گونه پایه علمی و قانونی ندارد تا بتوانند

به‌وسیله آن ما یا کسانی دیگر را متهم کنند؛ زیرا بر اساس حکم همین شریعت، جایز و ممکن است که شخص، مسلمان باشد لکن در او، جاهلیت وجود داشته باشد چنان که پیامبر ﷺ در حدیثی که در صحیح بخاری آمده است خطاب به سیدنا ابوذر غفاری رضی الله عنه فرمود: «إِنَّكَ أَمْرٌ فَيْكُ جَاهِلِيَّةٌ» [ش ۳۰]؛ «تو شخصی هستی که هنوز آثار جاهلیت در تو باقی است». وجود صفت یا صفاتی از ارزشها و رفتارهای جاهلی در شخص به معنای کافر بودن او نیست.»

اگرچه ریشه جاهلیت نیز همان حروف «جهل» است اما معنای آن با جاهل، جاهلون یا جاهلین و جهالت، کاملاً متفاوت است؛ معنای مشترک اینان به ندانستن بر می‌گردد که عبارتست از تصور اشتباه حقیقت یک شیء. اما جاهلیت به یک اصطلاح فراگیر تبدیل شده که فکر و ممارست را شامل می‌شود؛ از این روست که خداوند آن را در چهار دایره بینش، احساس، ظاهر و موضع، نشان داده است که هر چهار مورد، نامتعادل و ناحق و زشت و کج هستند:

۱- حکم جاهلیت و سیستم داوری کردن:

حکم، سه محدوده را در بر می‌گیرد: قانونگذاری، اجرای قانون و دادخواهی بر اساس قانون

جاهلیت را دگرگون می‌سازیم

که مرادف عربی آنها عبارتست از: التشریح والحکم والتحاکم.

ناظر به تقبیح هر سه مورد است که خداوند متعال می‌فرماید: «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ» [المائدة: ۵۰]؛ «آیا خواهان حکم جاهلیت هستید؟! برای کسانی که به یقین رسیده‌اند حکم چه کسی از حکم خداوند بهتر است؟»^۱.

شیخ احمد شاکر (۱۳۰۹-۱۳۷۷ ه.ق / ۱۸۹۲-۱۹۵۸ م) رحمته الله که یکی از محدثین معاصر است و هم‌ردیف کسانی چون مرحوم شیخ آل‌بانی است درباره قوانینی که استعمار، پیش نهاد و در سرزمینهای اسلامی اجرا کرد می‌فرماید (عمدة التفسیر مختصر تفسیر ابن کثیر: ۱۷۲/۲-۱۷۴): «کفر این قوانین دست‌ساخته بشر همچون آفتاب نیمروز تابستانی روشن و آشکار است. کفر است آن هم از نوع کفر مطلق و نیازمند هیچ‌گونه پیچ و خمی نیست. به‌راستی هرکس که خود را اهل اسلام می‌داند - هر کس که باشد - نه در پذیرش این قوانین، نه در صدور آن و نه در اجرا و تطبیق آن هیچ‌گونه عذر و بهانه‌ای از او پذیرفته نمی‌شود. بنابراین هر کس باید مراقب خود بوده و به صورت کامل برحذر باشد تا در دام آن نیفتد».

در جایی دیگر می‌فرماید (همان: ۲۱۴/۳-۲۱۵): «ای مسلمانان! به تمامی سرزمین‌های اسلامی روی زمین یا سرزمین‌هایی که به عنوان اسلامی، شناخته می‌شوند بنگرید. بنگرید که صلیب - پرستان و مسیحیان (پیشرو استعمار) دشمنان شما را به چه حال و روزی انداخته‌ند؟! بنگرید

۱- ابن کثیر در کتاب تفسیر القرآن العظیم (۶۷/۲) می‌فرماید: «خداوند در این آیه، کسی را سرزنش می‌کند که حکم خداوند بزرگ را رها کرده است؛ حکمی که جامع تمام خوبیهاست و عاری از هرگونه بدی و زشتی است. این خیر را ترک می‌کند و به سوی برنامه کسانی می‌رود که این برنامه تنها هوا و هوس و دیدگاه و رأی گروهی از افراد است که خود آن را برگزیده‌اند بدون آنکه رضای خدا بر آن باشد یا آنکه شریعت خداوند آن را در بر بگیرد! چنین چیزی را به عنوان قانون و دستور داوری و قضاوت، قرار داده‌اند. این امر همچون عمل اهل جاهلیت (پیش از اسلام) است که آنان گمراهی و کجروی خود را پیش می‌آوردند و با رأی و عقل خود، آن را به عنوان قانون و دستور داوری، قرار می‌دادند. نمونه مشابه دیگر، قانون مغولان است که برگرفته از سیاست پادشاهیشان می‌باشد؛ همان دیدگاه و بینش پادشاهشان چنگیز خان است که برنامه‌ای برای آنان، تدارک دیده و آن را یاسا نامیده بود. کتابی کشکول‌مانند بود که احکام و قوانین فراوانی در بر داشت و او آن را از چندین شریعت و دین مختلف برداشته بود؛ مانند شریعت یهود، مسیحیان، شریعت اهل اسلام و چندین دین دیگر. بسیاری از احکام و مواد قانونی دیگر نیز بودند که بنابر هوا و هوس خود، آن را بنا ساخته بود. بعدها نزد نوادگانش به قانون و دستور العمل، تبدیل شد و آن را برحکم کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مقدم کردند. هر کس به چنین قانونی حکم کند کافر می‌شود و لازم است که علیه او، جنگ برپا گردد تا زمانی که به حکم خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله برگردد تا چنین شود که در هیچ امری - چه کوچک و چه بزرگ - به غیر حکم خدا و پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - داوری نکند».

که چه قوانینی را از بت‌پرستی خود برای شما آورده‌اند که منافی اخلاق و روش و عرف است؟! چه قوانینی برای شما گذاشته‌اند که مخالف آداب و دینداری است؟! قوانینی که بر اساس عرف و قانون شریعت، بنا نشده‌اند و اسلام آن را قبول ندارد. چه آنکه همگی از سوی شخصی فراماسون و کافر، صادر شده است که به پیامبر زمان خویش نیز ایمان نیاورده یعنی سیدنا عیسی علیه السلام! چه آنکه بر وثنیت و بت‌پرستی خود مصرّ بود؛ بر بی‌دینی، هوا و هوس افسار گریخته و کج‌روی اصرار داشت. این قوانینی که دشمنان اسلام گذاشته‌اند در حقیقت، دین دیگری است که آن را پیش نهاده‌اند و آن را به عنوان دین مسلمانان، جایگزین اسلام پاک و زیبایمان کرده‌اند! علّت این امر، فرمانبرداری و اطاعتی بود که مسلمانان در مقابل آنان از خود نشان دادند. از این رو آنان هاله‌ای مقدّس و نابه‌جا به دور این قوانین کفری کشیده‌اند و هرچه اصطلاح زیبای اسلامی است را بر قامت آن، پوشانده‌اند!! مگر نه آن است که می‌گویند: حرم دادگاه و فقه و تشریح و مشرّع و ...؟ از طرف دیگر شریعت خداوند را ناقص و متحرّج یا کهنه‌پرستی و شریعت جنگل و عقب‌افتاده می‌نامند؟! مگر نمی‌بینی چگونه به صورت روزمره، بغض و کینه خود علیه شریعت را در کتابها، مجلّات و روزنامه‌ها نشان می‌دهند؟».

سپس می‌فرماید: «این است که به عنوان دین جدید، خود را نشان داده و جایگزین اسلام شده است. این است که به قوانین و مقررات مسلمانان در بیشتر سرزمینهای اسلامی تبدیل شده و آنان دادخواهی خود را نزد آن می‌برند در حالی که همگی بر خلاف شریعت خداوند است. آن دسته از قوانینشان هم که گاه با قانون یا عرفی شرعی، همخوانی و سنخیت دارد تنها یک اتّفاق است نه اینکه علّت آن باشد که شریعت اسلام را مورد مطالعه، قرار داده باشند. حکم شریعت درباره این قوانین غریب و نالایق آن است که همگی گمراهی است و مسیرش به سوی دوزخ است. شخص مسلمان، حق ندارد تسلیم آن شود یا بدان راضی گردد»^۱.

۱- یک بار دیگر این کلام شیخ احمد شاکر را بخوان؛ چه آنکه گویی درباره وضعیت کنونی جنوب کوردستان و ما مسلمانان صحبت می‌کند که اسیر یوغ قانون ملی گراهای کورد کافر و قانون ضدّ ترور استعمار آمریکا قرار گرفته ایم!

۲- ظنّ و گمان اعتقادی جاهلیت و حکم گذشته:

گمان، مرحله ابتدایی است و سپس به اطمینان و یقین، تبدیل می‌شود و بر اساس آن شخص، اتخاذ موضع می‌کند. خداوند متعال درباره‌ی آن می‌فرماید: «ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِّنكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُل لَّو كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» [آل عمران: ۱۵۴]؛ «پس از آن اتفاق غمگین (شکست مسلمانان در جنگ احد) آرامش و طمأنینه را بر گروهی از شما، ارزانی داشت (آنان که به ایمان سرشار از یقین رسیده بودند) اما گروهی دیگر از شما تنها در بند خود بودند و به خود فکر می‌کردند و نسبت به خداوند، ظنّ و گمان نادرست همچون ظنّ و گمان زمان جاهلیت داشتند. می‌گفتند: آیا در این امر ما اختیار و قدرتی داریم؟! بگو: تمامی کارها در دست خداوند است. چیزهای فراوانی است که اینان در دل خود، پنهان داشته‌اند و نزد تو اظهارش نمی‌کنند. می‌گویند: اگر کار به دست ما بود در اینجا کشته نمی‌شدیم (و خود را در معرض کشتن، قرار نمی‌دادیم)! بگو: اگر در خانه‌های خود هم می‌بودید آنان که کشته‌شدن در سرنوشتشان بود بر اساس قدر خداوند به قتلگاه خود می‌آمدند تا کشته شوند. این امتحان و ابتلای خداوند بزرگ است تا درونتان زیر و روش شود و حقایق پنهان در دلتان، آشکار گردد و حقیقتش روشن شد. البته خداوند، آگاه و علیم است به آنچه در دلها و سینه‌هایتان وجود دارد».

علما درباره‌ی این گمان -که نتیجه بینش و رویکرد اعتقادی جاهلیت است- فرموده‌اند:^۱ گمان می‌کنند همانطور که اهل جاهلیت پیش از اسلام گمان می‌کردند که خداوند بزرگ آنان را سربلند نمی‌گرداند و رهایشان می‌کند و آنان را به دشمنانشان وا می‌گذارد!! به عبارت دیگر این، گله و انتقاد خداوند متعال است از مسلمانانی که خداشناسیشان را به شکل بت پرستی

۱- ابن حبان در کتاب تفسیر خود (البحر المحیط) در تفسیر آیه مذکور، دیدگاه‌های فراوانی از مفسرین را ذکر کرده است.

زمان جاهلیت در آورده‌اند؛ و الا چگونه امکان دارد چنین گمانی درباره خداوند متعال برده شود؟! چگونه آنان معتقدند که خداوند وایشان به یک چشم به آنان و دشمنانشان می‌نگرد؟! سپس چرا باید چنین گمانی که در دل است اظهار و اعلام شود و همچون یک اعتراض و گله، مطرح گردد؟! پس چگونه شایسته است که انسان مسلمان این گمان را به مرحله‌ای دشوارتر برساند بدین طریق که موضع ناروا را بر این ظن، بنا سازد و اینکه جهت حفظ جان و زندگی خود و سالم نگه داشتن آن از جبهه‌ی جنگ، فرار کند و دین و دینداران را دچار شکست و هزیمت نماید؟ صحیح است که چنین چیزی گمان است و در دل، قرار دارد اما مایه اتخاذ موضع ذلیلانه شد و شکست و سرافکنندگی را به بار آورد.^۱

۳- ارزش‌های جاهلیت:

ارزشها (قیم) عبارتست از تمامی بینش‌ها، رویکردها، شناسنامه اجتماعی و قانون کلی روش و رفتار یک جامعه که بها، قیمت و مقیاس شخصیت، چهره و ظاهر تمامی آنان اعم از فرد و جامعه، به وسیله آن سنجیده می‌شود. این ارزش‌ها هستند که یک جامعه می‌خواهد پرورش درون، تعادل رفتار و اخلاق و رسوم آداب اجتماعی مردمش را با آن بسنجد. همین است که در پرتو بینش گروهی خود و پدرانشان آن را چون فرهنگی مورد پسند، قرار داده‌اند و نوادگان کنونی و آینده خود را در سایه آن پرورش می‌دهند و رفتار و روش را بر اساس آن، ارزیابی می‌نمایند. چه این ارزشها از بینش دینیشان نشأت گرفته باشد و چه از عرف آداب و رسوم اجتماعیشان. برای مثال: بی‌حجابی و عدم رعایت پوشش زنان یک پدیده و نشان اجتماعی جاهلی است. چهره‌ی وضعیت اجتماعی است که در حقیقت ارزشها را در خود بروز می‌دهد. خداوند خطاب به زنان مسلمان می‌فرماید: «**وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرَجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى**» [الأحزاب: ۳۳]؛ «همچون جاهلیت نخستین، در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمایی نکنید».

خداوند متعال، خود نمایی و بی‌حجابی آشکار زنان در جامعه را به عنوان یکی از صفات

جاهلیت را دگرگون می‌سازیم

ظاهری جاهلیت آن جامعه، معرفی کرده است؛ زیرا وارونه کردن دیدگاه و بینش اجتماعی و ارزش عهده‌داران تربیت و پرورش آن جامعه است.

امام ابن الجوزی می‌فرماید: جهت تعریف برهنگی و بی‌حجابی جاهلیت نخستین (و تبرج مذکور در آیه)، شش تفسیر وجود دارد:

۱. دیدگاه مفسر نامدار مجاهد آن است که برهنگی جاهلیت عبارتست از آمیختگی زنان و مردان.

۲. قتاده می‌فرماید: عبارتست از ادا و اطوار و ناز زن.

۳. ابن ابی‌نجیح می‌فرماید: خودشیفتگی، خودنمایی و غرور است.

۴. کلبی می‌فرماید: اشاره است به رسمی که زنان ثروتمند جاهلیت نخستین به آن عمل می‌کردند و آن اینکه گردن‌بند مروارید می‌بستند و قسمت بالایی سینه‌یشان را آشکار می‌نمودند و با چنین وضعیتی در جامعه ظاهر می‌شدند.

۵. مقاتل می‌فرماید: عبارت بود از پوشیدن روسریهایشان به شیوه‌ای غیرصحیح به نحوی که گوشه‌های آن را نمی‌بستند و در نتیجه گوشواره‌ها و گردنشان نمایان می‌شد.

۶. فراء می‌فرماید: عبارت بود از پوشیدن لباس نازک که بدن در زیر آن نمایان بود.

تمامی دیدگاه‌های این علمای بزرگوار، وصفی است از جاهلیتی که ما نیز در دوره جهانی شدن در جوامع خود آن را مشاهده می‌کنیم. همه این مظاهر جاهلی به وسیله قانون جاهلیت و قدرت کفر، نگاهداری و تقویت می‌شود. در مقابل، با حجاب و پوشیدگی، مبارزه می‌شود و با اهرم قدرت حکومتها با چادرها و روسریهای زنان مسلمان، مقابله می‌کنند!!

بنابراین هیچ شکی نداریم که جامعه ما مسلمانان در جنوب کوردستان، جاهلی است و بر جاهلیت، پرورش می‌یابد.

۴- چهارم: احساس تعلق و وابستگی به جاهلیت:

این امر در تمامی احساسات و روحيات وابستگیهای جاهلی، خود را نشان می‌دهد که از همه

زشت‌تر و ناپسندتر نژادپرستی و خودبزرگ‌بینی است؛ مسأله‌ای که مخالف با بینش و رویکرد و تعریف اسلام و امت اسلامی است. وابستگی‌هایی چون وابستگی طایفه‌گری، منطقه‌گری، خودبزرگ‌بینی و کبرورزی به سبب لهجه، قومیت، طائفه، مذهب و سایر تعلقات این‌چنینی از نمونه‌های وابستگی جاهلی هستند. خداوند متعال می‌فرماید: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ» [الفتح: ۲۶]؛ «کسانی که ایمان نداشتند احساس و روحیه جاهلیت، وجودشان را فرا گرفته بود و بر اساس آنان رفتار می‌کردند».

بارزترین نمونه احساس و فکر جاهلیت و طبقه‌بندی مردم بر اساس وابستگی قومیشان، وضعیت کنونی عراق است؛ به نحوی که شخص عرب وابسته به حکومت عراق می‌تواند به تمامی حقوق زندگی دست بیابد اما شخص کورد تا زمان مرگ باید در انتظار حق شهروندی باشد و از حقوق زندگیش محروم است!! از اولی، حمایت می‌شود و تعرضاتش مورد چشمپوشی، واقع می‌گردد در حالی که دومی حق دفاع از خود را هم ندارد تنها به این دلیل که از قومی دیگر است! چون از قدرت دولتی قومیتی بی‌بهره است! عکس این ماجرا نیز صدق می‌کند.

به رخسار و نمای این وابستگی جاهلی در نوع ارتباط میان ساکنین شهر کرکوک بنگر، شهری که کورد و عرب و ترکمن و ارمنی و قومیت‌های دیگر را در خود جای داده است. هر کدام می‌خواهد با پشتوانه قوم خویش و نیروهای خارجی، قدرتمند شود تا قومیت‌های مقابل را از حق زندگی محروم سازد!

سید قطب رحمته الله می‌فرماید: «احساس و اندیشه جاهلیت و خود بزرگ‌بینی ناشی از وابستگی جاهلی چنین می‌کند که هرگونه همدستی و همکاری‌ای جهت انجام تعرض و تجاوز، صورت بگیرد به جای اینکه این همکاری بر اساس تقوا و پرهیزگاری و عدل و اصلاح باشد. پیمان و معاهده جهت نیل به پیروزی، بر حق و ناحق بسته می‌شود و در این میان، سهم حق و اهل حق آشکارا پایمال می‌گردد. این امور، نمود بارز احساس و اندیشه جاهلیت هستند. بسیار نادر است که در ذیل پرورش و تربیت جامعه و سیستم جاهلیت پیمانی را مشاهده کنی که جهت

پیروز گرداندن حق - به آن دلیل که حق است - بسته شود و در سایه آن حقی ضایع شده احیا و محفوظ گردد! وضعیتی که بر احساس خداشناسی و توازنات عدل و ترازوی شریعت خداوندی، بنا نشده باشد بعید است که بتواند عدل‌پروری را به ثمر بنشانند. زیرا صاحبان وابستگی‌های جاهلی تنها کسانی را به قدرت می‌رسانند و پیروز می‌گردانند که دارای همان وابستگی جاهلی خودشان باشند؛ همانطور که شاعر جاهلیت عرب می‌گفت:

وَ هَلْ أَنَا إِلَّا مِنْ غَزِيَّةٍ إِنْ غَوْتُ غَوَيْتُ، وَإِنْ تَرَشِدُ غَزِيَّةٌ أُرشِدُ

یعنی: مگر من از قبیله غزیه نیستم؟ اگر او گمراه و سرگردان گردد من نیز چنین می‌شوم و اگر غزیه، راه راست را در پیش بگیرد من نیز رهسپار این راه می‌گردم.

امام ماوردی می‌فرماید (در تفسیر خود با نام النکت والعیون): دو دیدگاه در ارزیابی احساس و اندیشه جاهلیت، وجود دارد که در این آیه قرآن کریم، ذکر شده که خداوند می‌فرماید: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ» [الفتح: ۲۶]؛ «کسانی که ایمان نداشتند احساس و روحیه جاهلیت، وجودشان را فرا گرفته بود و بر اساس آنان رفتار می‌کردند»:

- **دیدگاه اول:** ابن‌بهر می‌فرماید: تکبر و تعصبی است که آنان برای بتها اظهار می‌داشتند که آنها را جانشین خداوند بزرگ، کرده بودند به نحوی که خود را بسیار بزرگتر از آن می‌دانستند که بت طایفه‌ای دیگر را پرستند!

- **دیدگاه دوم:** زهری می‌فرماید: پذیرش پیامبری رسول الله ﷺ و پیامش را حقارتی بزرگ به حساب می‌آوردند زیرا با «بسم الله الرحمن الرحيم» شروع می‌شد.

ماوردی خود می‌فرماید: احتمال دارد که این امر بدین دلیل بوده باشد که آنان نمی‌خواستند از فرهنگ و آداب و رسوم پدران و اجدادشان دست بردارند؛ مگر نه آنکه می‌گفتند: «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ» [الزخرف: ۲۳]؛ «ما پدران و نیاکان خود را بر آئینی یافته‌ایم (که بت پرستی را بر همگان واجب کرده است) و ما هم قطعاً (بر شیوه ایشان ماندگار

می‌شویم (و به دنبال آنان می‌رویم)».

امام بیضاوی (در تفسیر مشهور خود با عنوان أنوار التنزیل) می‌فرماید: «حمیة» به معنای تمامی احساساتی است که صاحبش را به شرایطی دچار می‌کند که زشت و عار بپندارد که بر خلاف این احساسات، عملی را انجام دهد.

بنابراین جاهلیت تنها عبارت از مدت محدود پیش از اسلام نیست بلکه دیدگاه و بینش و احساس و اندیشه و قناعتی است که برای فرد و جامعه بشری به عنوان یک احساس وابستگی، خود را نشان می‌دهد. جاهلیت هیچ ارتباطی با علم و جهل و دانستن و ندانستن ندارد. بلکه ارتباط اصلی آن با بینش و دیدگاه و اندیشه و تفکر و نمود و ظاهر و احساس وابستگی و تعلق است.

جاهلیت عبارتست از عدم پذیرش دین خداوند و رد کردن راهنماییهای آن. از این رویکرد است که ما معتقدیم اسلام آمده است تا جاهلیت - که این وصف و تعریف آن است- را دگرگون سازد.^۱

۵- معیار جاهلیت در طبقه‌بندی مردم:

این مسأله نیز، چهره و مارک دیگری از جاهلیت، جهت طبقه‌بندی مردم است که بر اساس معیار هوا و هوس یا فرهنگ خود، گمان می‌کند حق است که مردمان سفید پوست آبی چشم، تیره پوستان سیاه چشم را به بردگی بگیرند! یا شخصی عرب حق دارد که بر شخصی کورد، ظلم روا دارد یا یک کورد می‌تواند یک ترکمن را مورد ستم، قرار دهد!! چنین امری نیز بر اساس بینش اسلام، معیار جاهلی است و اعتباری ندارد. زمانی که سیدنا ابوذر غفاری خطاب به سیدنا بلال حبشی رضی الله عنه گفت: ای پسر زن سیاه‌پوست! پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر فرمود: «إِنَّكَ امرؤٌ فیک جاهلیة» [صحیح بخاری: ش ۳۰]؛ «تو شخصی هستی که هنوز آثار جاهلیت در تو باقی

۱- جهت دانستن تفصیلات این تعریف و دیدگاه، مطالعه کتاب ارزشمند مودودی (الإسلام والجاهلیة) و کتاب (جاهلیة القرن العشرين) اثر محمد قطب، ضروری است.

است».

بنابراین بر اساس تحلیل‌های فوق می‌توان به این نتیجه رسید که جاهلیت نیز همچون کفر، شرک، فسق و نفاق، بزرگ و کوچک دارد؛ جاهلیت بزرگ، صاحبش را از دین و امت اسلام، خارج می‌سازد و جاهلیت کوچک از جمله‌ی گناهان بزرگ است اما صاحبش را از دین و امت، خارج نمی‌کند. می‌توان جاهلیت بزرگ را جاهلیت اعتقاد و جاهلیت کوچک را جاهلیت رفتار نامید. دانشمند مسلمانی همچون شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته الله کتابی به رشته تحریر در آورده است به نام «مسائل الجاهلیة» که در آن صد و بیست و هشت مورد از اوصاف جاهلیت را ذکر نموده اما آنها را از هم جدا نکرده است؛ این مسأله (عدم تفکیک این اوصاف)، زمینه‌ای وسیع را جهت تحقیق و نگارش برای هر کس که توانایی، وقت و همت دارد فراهم آورده است. این کتاب توسط شیخ سلفیت عراق، شیخ آلوسی و شیخ صالح بن فوزان، تشریح شده است. اما در عصر جدید و پس از آنکه حرکت‌های اسلامی بزرگ چون اخوان و جماعت اسلامی پا در عرصه وجود گذاشتند از اصطلاح جاهلیت، زمینه‌های فکری و سیاسی بیشتری توسط کسانی چون امام مودودی، سید قطب، محمد قطب و ... دریافت گردید.

دگرگون می‌سازد:

بر جنبش، لازم و ضروری است که بینش و رویکرد و شناسنامه مردم کوردستان نزد افراد دور و برشان - به صورت فردی و جمعی- را دگرگون سازد؛ گمان‌های اعتقادی‌شان، حکم اشتباه گذشته‌شان در مورد جهانی‌بینی، احساس وابستگی جاهلیت، ارزش‌های جاهلی، معیار جاهلی و قدرت جاهلیت سیاسی و قانون و مقررات کفرآمیز آنان.

دگرگونی بر اساس بینش جنبش ما از ایجاد تغییر و تحول در درون تک تک افراد جامعه، آغاز می‌شود. چه آنکه خداوند حکیم می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» [الرعد: ۱۱] ؛ «خداوند وضعیت و شرایط هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان وضعیت و شرایط درونی خود را دگرگون سازند».

این تغییر و دگرگونی - که از جمله ضروریات زندگی جامعه است - به وسیله مجموعه‌ای از قوانین اعتقادی، مبادی فکری و ارزش‌های اجتماعی حاصل می‌شود که باید ما آن را در درون تک تکمان، مستقر سازیم، سپس بر آن پرورده شویم و آنگاه به صورت دسته‌جمعی بر آن ممارست و تمرین کنیم و در راستای آن، نیرو و توانمان را در قالب فعالیت گروهی مرکزی جنبش روی هم قرار دهیم و با نیرویی واحد برای آن بکوشیم. جهت کنترل این ممارست، نیازمند شریعت خداوند هستیم که افراد را به وسیله شعایر خدا پرستی، شارژ می‌کند و در پرتو مجازاتهای شرعی، مرز امور مجاز و غیر مجاز، مشخص و معین می‌گردد. در مرحله بعد نیز به همان شیوه گروهی، لازم است دعوت دین که این دگرگونی مطلوب به وسیله آن حاصل می‌شود را حمل کنیم. جهت آنکه به اندازه نیاز جنبشمان، نیرو و توان در اختیار داشته باشیم باید در چندین عرصه و زمینه، شرایط تک تک افراد را دگرگون سازیم؛ از جمله:

۱. همکاری جهت ایجاد دگرگونی:

ابتدای آن، تقویت فکر و اندیشه ضرورت ایجاد تغییر و تحول در هر شخص پیرو جنبش است تا آنجا که همه ما به این دگرگون‌سازی جنبش، راضی می‌شویم به نحوی که حتی اگر تنها و بی‌پشتوانه هم شویم باز هم باید بر آن استوار باشیم. سپس مشارکت جنبشیان وظیفه‌شناس در بنا و پیاده‌سازی نقشه فراگیر مربیان جنبش جهت ایجاد دگرگونی مطلوب.

۲. شایسته‌سازی خود:

این امر از طریق شرکت فعالانه‌ی پیرو جنبش در مراحل پرورش و دریافت مهارت بیشتر، میسر می‌شود.

۳. ایجاد تعادل و توازن در احساس و اندیشه:

از طریق کنترل بهانه‌گیری منفعلانه، عصبانیت و کینه‌توزی و قرار گرفتن در مقابل دیگران و تلاش برای شکست سایر اعضای جنبش که رقیب او هستند.

جاهلیت را دگرگون می‌سازیم

۴. **ممارسه و تمرین رفتار و روش جدید** بنای شخصیت فردِ فعال در کار گروهی از

طریق ملاحظه و الگو قرار دادن مسئولان نمونه جنبش^۱.

بدین شیوه می‌توانیم تمامی نیروهای مختلف را به خود جذب کنیم و توکل بر خداوند و لیمان همگی و با یاری یکدیگر، این دگرگونی را به ثمر بنشانیم که امید و آرزویمان به آن، بسته شده است.

ما کیستیم؟

۱- این موارد و ده‌ها نکته مهم و مؤثر دیگر در زمینه پرورش، در کتاب «دگرگونی اجتماعی» ذکر شده‌اند که توسط جنبش، آماده شده است.

نششم

مردم و خداپرستی

(تا خداپرستی و دادگری در یک دارالاسلام، اعمال شود)

پروردگار ولیمان به مسلمانان امر کرده است: «**أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ**» [الشوری: ۱۳]؛ «این دین را پیاده کنید». پیاده کردن دین عبارتست از شناختن و شناساندن خداوند متعال، پرستش و تشویق به پرستیدن او، پایبندی به شریعت، پرورده شدن بر تقوا و دینداری پیامبران علیهم الصلاة والسلام، حمل پیام اخلاص و خداجویی جهت دگرگون ساختن جامعه و بنای قدرت حکم شرع در وجه به وجه خاکی و بر تمامی افراد و جوامع روی زمین.

بنابراین یک بینش و رفتار طبیعی است که هدف و مقصد ما پیروان جنبش، پیاده‌سازی دینمان باشد. این پیاده‌سازی فراگیر دین خود با پیاده ساختن دو رکن، فراهم می‌گردد:

- شناساندن پیوند بندگی با خداوند بزرگ
- بنیاد نهادن قدرت سیاسی شرعی

این دو رکن، هم خود هدف به حساب می‌آیند و هم وسیله و علتی برای اهداف بزرگتر هستند.

بشر همچون سایر موجودات دیگر، بنده و مخلوق خداوند است؛ از همان روزی که پا بر روی کره زمین گذاشته و نسل به نسل رو به فزونی نهاده، از او طلب شده که به پیشوازی از دعوت خداجویانه و مخلصانه‌ای برود که پیامبران علیهم الصلاة والسلام جهت راهنمایی بشر، ارائه می‌کردند. اما هنگامی که مردم از مسیر هدایت خداوندی، منحرف شدند خداوند بزرگ، پیامبر دیگری را به سوی آنان مبعوث می‌کرد تا حق خداوند متعال و وظیفه بندگی بشر را به آنان بازگو کنند و آنان را به مسیر راست و مستقیم برگردانند. اما پس از وفات آخرین فرستاده خدا پیامبر عزیزمان ﷺ دیگر پیامبری مبعوث نشد و وظیفه راهنمایی و بازگرداندن مردم به مسیر دینداری بر دوش پیشوایان اسلام و داعیان شایسته افتاد که وارث پیامبر خدا ﷺ هستند.

از این رویکرد ما نیز همچون مسلمانان وظیفه‌شناس و مسئولیت‌پذیر، بر آن بودیم که باید از نو این دین را به مردم بشناسانیم که به شدت از آن بی‌آگاه شده و بسیاری از آنان، چیزی در موردش نمی‌دانند در حالی که باز خود را مسلمان به حساب می‌آورند. تمامی جوانب اسلام، نیازمند تبیین و توضیح هستند: عقیده، فکر، خداپرستی، شرع، دعوت، فقه حکمرانی، سیستمهای اداره دولت و پرورش جامعه. اضافه بر این، لازم است که قوانین پرورش متقیانه را نیز ارائه دهیم؛ مانند تعادل پرورش درونی، اصالت رفتار و اخلاق مؤمنانه و آداب اجتماعی که مسیر ارتباطات را به تمام معنا، باز خواهد گذاشت؛ آنگاه سیاست شرع و روش فعالیت گروهیمان که باید بر پایه‌های (ایمان، هجرت، جهاد، اواء، نصرت و ولاء) بنا شود.

این مردم باید از نو متوجه این امر شوند که زندگی مسلمانانه در زیر سلطه پرورش دولت و حزب سکولار، بسیار دشوار است. از این روست که باید سیستم پرورش دولت و جامعه‌یمان را دوباره به سیستم اسلامی، تبدیل کنیم. این مسأله نیز نیازمند کوشش مبتنی بر همکاری

مرکزی و فراگیری است که تنها با مشارکت همه ما میسر می‌شود.

پیاده سازی دوباره اسلام از طریق تفهیم این امر به مسلمانان میسر می‌شود که برایشان جایز نیست اختلافاتشان را به دادگاه سکولار بسپارند تا بر اساس قانون آن را فیصله دهد. باید برای آنان روشن سازیم که این امر به منزله‌ی بت‌پرستی است.

مرحله آغازین پیاده سازی دوباره دین، فهم مقصد خلقتمان است؛ خداوند متعال با حالت تعجب می‌فرماید: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» [المؤمنون: ۱۱۵]؛ «آیا گمان می‌کنید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و به سوی ما باز نمی‌گردید؟». آری! ما می‌دانیم که خداوند بزرگ خالقمان فرموده است: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» [الذاریات: ۵۶]؛ «جن و انسان را تنها برای آن آفریده‌ام که مرا پرستش کنند». پرستش پس از شناخت و علم، قرار دارد. شناخت خداوند بزرگ هم به معنی شناساندن دوباره توحید به مردم است که عبارتست از خداشناسی، خداپرستی و حاکمیت خداوند. این امر، حق خداوند بر بندگانش است چنانکه پیامبر خدا ﷺ خطاب به سیدنا معاذ بن جبل رضی الله عنه فرمود: «يَا مُعَاذُ أَتَدْرِي مَا حَقُّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ؟ قَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: أَنْ يَعْبُدُوهُ وَ لَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا. أَتَدْرِي مَا حَقَّهُمْ عَلَيْهِ؟ قَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: أَنْ لَا يُعَدِّبَهُمْ» [صحيح بخاری: ۷۳۷۳]؛ «ای معاذ! آیا می‌دانی حق خداوند متعال بر بندگانش چیست؟! فرمود: خدا و پیامبرش می‌دانند. این است که به نحوی او را پرستند که برای او شریکی قائل نشوند. و اما آیا می‌دانی حق آنان بر خداوند چیست؟! فرمود: خدا و پیامبرش می‌دانند. فرمود: این است که آنان را مجازات نکند».

بنابراین لازم است که به مردم اعلام شود که آنان بنده خدا هستند؛ بندگی او یعنی تسلیم کردن خود در مقابل او و کوچک شمردن خود و پرستیدنش. یعنی محبت و توکل و بازگشت به سوی او و طمأنینه و آرامش در پناهش. یعنی دینداری و صالح و پارسا بودن. این، پیام کاروان بزرگوار فرستادگان خداوند علیهم الصلاة والسلام است. این، دعوت سیدنا نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد و سایر پیامبران صلی الله علیهم و آلهم و سلم است که در حد فاصل زمان این بزرگواران، مبعوث شدند. دعوت سیدنا هود، صالح، شعیب و سایرین صلی الله علیهم و آلهم و سلم نیز همین امر است: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي

كُلُّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ» [النحل: ۳۶] ؛ «بدون شك هر پیامبری را به سوی هر امتی فرستاده باشیم این امر به او سپرده شده که خطاب به مردم بگوید: خداوند را پرستید و از طاغوت، اجتناب کنید. پس گروهی از آنان مسیر هدایت خداوندی را در پیش گرفتند و رهسپار راه راست شدند و گروهی گمراه شدند».

بندگی و تسلیم شدن در مقابل پروردگارِ ولیمان، نوعی قدرت را در وجود انسان می‌آفریند. اما کسی که به بندگی خداوند راضی نمی‌شود به آسانی بنده چیز دیگری می‌گردد. هزاران نفری که ما بینیم بنده پول و ثروت هستند چقدر خسته و درمانده‌اند؟! آنان که بنده حزب‌اند تا چه اندازه آزادی خود را از دست داده‌اند؟ بندگان هوا و هوس، چگونه جهت به ثمر نشانند یک آرزوی سرکش نفسانی خود را جلوی در خانه یک مواد فروش پست، خوار و ذلیل می‌گردانند؟! یا در نهایت حقارت از شخصی ثروتمند عاجزانه تقاضای کمک می‌کنند! یا بنده‌ی یک زن می‌شود و کرامت خود را برای او زیر پا می‌گذارد. ناظر به اینان است که خداوند متعال می‌فرماید: «أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» [الفرقان: ۴۳] ؛ «وضعیت کسی را می‌بینی که هوا و هوسش را خدای خویش قرار داده است؟!».

این امور آسان هستند یا آنکه بنده‌ی خداوند پروردگار شوی؟! امام ابن‌قیم الجوزیه می‌فرماید: «هر کس بنده غیر خدا باشد محبت و ترس و امیدش، عصبانیت و خود کوچک‌بینی و بزرگداشتش برای آن شریکی است که او برای خداوند، قرار داده است و او را بندگی می‌کند اما در شرایطی که خداوند به آن راضی نیست. او تنها بر اساس هوا و هوسش مردم را دوست دارد و تنها بر اساس آن است که از مردم بیزار و متنفر است. وقتی می‌بخشد به خاطر هوا و هوسش است و وقتی منع بخشش می‌کند نیز به همین خاطر است. این بیچاره، چنین شرایطی را بهتر از بندگی خداوند بزرگ می‌شمارد! هوا و هوس، پیشوای این درمانده است؛ میل و آرزوی سرکش، فرمانده اوست و نفهمی، جلوی او قرار گرفته و حماقت او را شتابان دنبال

می‌کند»!

پیامبر خدا ﷺ شخصی که به دنبال دنیا و پولپرستی است را عبد دینار و عبد درهم نامیده است؛ ایشان در مورد چنین شخصی می‌فرماید: «تَعَسَّ عَبْدُ الدِّينَارِ، تَعَسَّ عَبْدُ الدَّرْهِمِ» [بخاری: ش ۲۸۸۷]؛ «سیه‌روز شود عبد دینار! سیه‌روز شود عبد درهم!». این عبارت یک دعای شر است و پیامبر ﷺ آن را ناظر به شخص پولپرست، بیان می‌کند. عبد دینار و درهم - چنانکه امام ابن حجر عسقلانی در شرح این حدیث می‌فرماید - عبارتست از کسی که سرگردان به دنبال دینار و درهم است و به دنبال آن می‌دود تا پیدایش کند، کسی است که بر یافتن پول و محافظت از آن، اصرار دارد؛ چنانکه گویی خدمتکار آن شده و چون برده‌ای در اختیار اوست! مردمانی وجود دارند که گویا خود را بزرگتر از آن می‌بینند که خدا را بپرستند!! اما به این فکر نمی‌کنند که برای دهها موجود دیگر، عبد و بنده‌ای ذلیل شده‌اند و وضعیتشان با وضعیت بنده خدا، قابل مقایسه نیست. در میان این افراد هستند کسانی که کشیشها و خاخمها را به خدایی گرفته و بنده آنها شده‌اند چنانکه خداوند بزرگ می‌فرماید: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ» [التوبة: ۳۱]؛ «احبار و راهبان (پیشوایان دین مسیحی و یهودی) را به جای خداوند به خدایی می‌گرفتند و حق خدایی برای آنان قائل می‌شدند». داستان عدی بن حاتم که در زمان جاهلیت به مسیحیت گرویده بود و به تشویق خواهرش نزد پیامبر ﷺ آمد، مشهور و معروف است. عدی خود روایت می‌کند: «أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَ فِي عُنُقِي صَلِيبٌ مِّن ذَهَبٍ. فَقَالَ يَا عَدِيُّ اطْرَحْ عَنكَ هَذَا الْوَثْنَ وَ سَمِعْتَهُ يَقْرَأُ فِي سُورَةِ بَرَاءةٍ: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ».. قَالَ: أَمَا إِنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا يَعْبُدُونَهُمْ وَلَكِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا أَحَلُّوا لَهُمْ شَيْئًا اسْتَحَلُّوهُ وَ إِذَا حَرَّمُوا عَلَيْهِمْ شَيْئًا حَرَّمُوهُ»؛ «خدمت پیامبر ﷺ آمدم در حالیکه صلیبی طلائی بر گردنم آویخته بودم! فرمود: این بت را از گردنت بکن و دور بیانداز! سپس شنیدم که از سوره براءت، این آیه را می‌خواند: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ» فرمود: آنان در حقیقت، احبار

و راهبان را عبادت نمی‌کردند اما هرچیزی که آنان حلال می‌دانستند را حلال می‌شمردند و هرآنچه که حرام می‌دانستند را حرام می‌پنداشتند».

بنابراین وظیفه ماست که به تک تک مردم هشدار دهیم و آنان را از خواب غفلت بیدار کنیم که به زودی عمرشان تمام می‌شود و به سوی قیامت رهسپار می‌گردند و در آنجا مورد بازخواست، قرار می‌گیرند در حالی که آنان در نهایت اهمال و سستی، خود را از آن بی‌خبر کرده‌اند. بر ما لازم است که این مردم را مورد ندا و فریاد قرار دهیم که توبه کنید و خدای دیگری را نپرستید! فریاد بزنیم: «**أَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ**» [یوسف: ۳۹]؛ «آیا خدایان پراکنده در اینجا و آنجا بهتر است پرستش شوند یا خداوند یگانه و صاحب قدرت؟!».

وظیفه ماست که این مردم را هوشیار کنیم و به آنان بگوییم: ای مردم! قیامت فرا روی شماست و هرکس، غیر خداوند را به خدایی گرفته باشد و سر تعظیم را در مقابل او فرود آورده باشد و بر اساس تعلیمات او عمل کرده باشد پشیمان می‌شود و فریاد می‌زند: خدایا دیگر به آنان ایمان ندارم و پیرویشان نمی‌کنم!! اما در چه وقت و شرایطی؟! چنین افرادی هستند که خداوند خطاب به آنان می‌فرماید: «**وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا**» [مریم: ۸۲-۸۱]؛ «به جای خداوند بزرگ، انواع خداهای دیگری را قرار دادند تا به کمک آنها خود را قدرتمند گردانند و پیرویشان را فزونی بخشند. خیر؛ هرگز چنین امری شدنی نیست. در آینده معبودانشان را می‌بینی که چگونه منکر عبادت آنان می‌شوند و دشمن آنان خواهند شد».

باید به آنان یادآوری کنیم که ترک خدا پرستی، پشیمانی و حسرتی بزرگ را به دنبال دارد که چاره‌پذیر نیست. امان و صد امان! به پیشواز این دعوت خداییمان بیایید و خود را درمانده‌ی آن روز نگردانید؛ روزی که خداوند بزرگ در مورد بیچارگان و درماندگان آن روز که در دنیا، دهها شریک برای او قائل شده بودند می‌فرماید:

«**لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا**» [الإسراء: ۲۲]؛ «برای خداوند بزرگ، شریک قائل مشو! وگرنه نکوهیده و زبون، دور انداخته می‌شوی».

و باز می‌فرماید: «وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا» [الإسراء: ۳۹]؛ «و هرگز برای خداوند، شریکی قرار نده؛ و الا در آخر، در نهایت غم و اندوه و بی احترامی در قعر دوزخ انداخته می‌شوی».

ممکن است در این مسیر ما افراد زیادی ناظر به همان بینش غلطِ جاافتاده در میان کوردها و در نهایت تعجب خطاب به ما بگویند: تمامی این چیزهایی که شما در موردش صحبت می‌کنید، اینکه خداپرستی کنید و به شرک و مشرکان نزدیک نشوید، منظورتان همان نماز خواندن است؟! می‌گوییم: بله؛ مرادمان نماز است و البته ده‌ها مطالبه‌ی دیگر توحید و اجتناب از شرک را نیز شامل می‌شود. خداپرستی عبارتست از تمامی زمینه‌ها و عرصه‌های زندگی همانطور که شریک قائل شدن برای خداوند نیز تمامی زمینه‌های زندگی را در بر می‌گیرد.

باید این را بدانیم که آنچه خداوند ولیمان در ابتدا از بندگانش می‌خواهد شناخت اوست و آنگاه تسلیم شدن در مقابل او: «وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ» [الزمر: ۵۴]؛ «به سوی خداوند پروردگارتان باز گردید و در مقابل فرامین او تسلیم شوید پیش از آنکه مجازات و شکنجه، از هر سو اطرافتان را احاطه کند و کسی نماند که دست یاری و حمایت را به سویتان دراز نماید».

آنچه خداوند بزرگ از ما طلب کرده شناختن و پرستیدن اوست؛ خداپرستی برنامه تمامی عرصه‌های زندگی است. خداوند متعال می‌خواهد که سازماندهی تمامی عرصه‌های زندگی‌مان بر اساس بینش و تعریف دین او باشد؛ چه آنکه معنای «عبادت» در اسلام تنها انجام و ادای شعایر خداپرستی نیست، مانند نماز، روزه، زکات، حج، ذکر و ... بلکه بنیاد نهادن زندگی است بر اساس شریعت خداوند بزرگ. امام ابن تیمیه می‌فرماید: واژه عبادت، فراگیر است و جامع تمامی رفتارهایی است که خداوند متعال به آن راضی است؛ اعم از اعمال درونی و بیرونی شخص مسلمان؛ مانند نماز، زکات، روزه، حج، صداقت، امانتداری، احسان به پدر و مادر، صله‌ی رحم، سر زدن به خویشاوندان، وفا به عهد، امر به معروف، نهی از منکر، جهاد علیه کفار و منافقین، نیکی به همسایگان، یتیمان، غریبه‌ها و بردگان، ترحم نسبت به جانداران، ذکر، دعا،

قرائت قرآن و ... که همگی از نمونه‌های عبادت است. همچنین است: محبت خداوند و پیامبرش ﷺ، خوف از خداوند، در غم قیامت بودن، هشدار به بازگشت به سوی خداوند بزرگ، در پیش گرفتن مسیر مستقیم دینداری، آرامش و طمأنینه، علم، شکرگزاری، راضی بودن به قضا و قدر، سپاس خداوند به سبب نعمتها، توکل بر خدا، امیدواری به رحمت او و ترس از جزا و شکنجه او.. اینان همگی عبادت به حساب می‌آیند.^۱

ابن‌القیم می‌فرماید: همانگونه که اگر در آسمانها و زمین، دو خدا وجود می‌داشت هرگز سازماندهی نمی‌شد و به جنگ و آشوب و تخریب می‌انجامید قلب انسان نیز چنین است؛ اگر دو خدا در قلب باشد هیچ امیدی به آرامش و طمأنینه و نیکی آن وجود ندارد؛ در نهایت باید بت آرزو و میل خدایان دیگر، بیرون رانده شود و محبت خداوند در آن مستقر گردد؛ در این هنگام قلب و درون و جسم و روح، خالصانه تسلیم خداوند می‌شوند و رفتارهایی را انجام می‌دهند که او بدان راضی است.^۲

ناظر بدین معانی است که ما می‌خواهیم کار روزانه همه ساکنین دارالاسلامی که ما توکل بر خداوند پرورششان می‌دهیم خداپرستی باشد. کار و رفتار تمامی افراد کار به دست اینگونه به عبادت، تبدیل می‌شود؛ چه پزشکی باشد که در یک بیمارستان، فعالیت می‌کند یا مغازه‌داری است که در انجام معامله‌اش، صادق و راستگوست یا محصلی است که در تحصیلاتش، جدی است. همه آنان با احساس خداپرستی، فعالیت می‌کنند. این احساس بلند و ظریف کجا و شتاب و طمع دنیاخواهی مفسدانه کجا؟!

در اسلام هر رفتاری عبادت به حساب می‌آید؛ به سه شرط:

اول: باید این عمل، تنها و تنها به خاطر رضای خدا باشد؛ برای مثال شخصی که معامله و کاسبی می‌کند با این قصد که نیازهای خانواده و فرزندانش را برطرف سازد، این عمل برایش

۱- ابن‌تیمیه، العبودية: ۳۸.

۲- ابن‌القیم، إغاثة اللهفان، تحقیق علی حسن: ۷۳/۱.

خداپرستی، محسوب می‌شود.

دوم: باید این رفتار در دایره جواز شریعت باشد. شخص، حق ندارد عمل غیرشرعی را مرتکب شود و چنین گمان کند که عبادتی را انجام داده است؛ مانند اینکه مسلمانی ابله به شخصی مسیحی غیرحربی حمله‌ور شود و او را بزند و گمان کند که جهاد کرده است! یا دزدی کند و آن را به فقرا ببخشد!

سوم: این رفتار، او را از عملی بزرگتر دور نکند. مثلاً شخصی جهت نگهداری بازار گماشته شده اما در حال بحث و گفتگو در مورد اسلام با چند نفر مهمان بوده است و در این حین اجناس یکی از مغازه‌ها به سرقت، رفته است! چنین عملی خداپرستی نیست! یا فرضی را برای انجام یک سنت، ترک کند!

رفتار و عملی که این شروط را داشته باشد آن خداپرستی‌ای است که ما می‌خواهیم آن را به مردم مسلمان و غیرمسلمان سرزمین خود بشناسانیم. اما در میان ما و آنان ده‌ها دیوار درونی وجود دارد که صد سال است سکولاریسم کافر در حال ساختن آن است با این هدف که صدای ما به آنان نرسد و آنان نیز به سخنان ما گوش ندهند!!

ما جنبشیان، حامل پیامی اصیل هستیم و ملت خود را به خوبی شناخته‌ایم و به صورت کامل به نوع و چگونگی کشمکش سرزمین خود واقفیم. می‌دانیم نیروی اصیل دگرگونی در سرزمین ما اگر برخواسته از این دین نباشد نتیجه‌ای جز خستگی و فساد ندارد. عزم راسخ و همت والا هم مختص کسانی است که در درون خویش، آزاد و مستقل هستند و بنده‌ی کسی جز خدای بزرگ نیستند.

معضل اصلی مردم نه نان و خوراک است و نه خدعه و مکرری که حیل‌گران استعمار در داخل و خارج آن را بر زبان می‌آورند که گویا معضل، نبود دموکراسی است! یا گویا نبود تقسیم‌بندی عادلانه اقتصادی است. بله، صحیح است که این موارد نیز مصداق عدم توازن و تعادل‌اند اما اینها در حقیقت، خروجی و نتیجه هستند. این امور، نتیجه‌ی دنیاخواهی و

کشمکشی است که بی‌رحمی تئوریهای استعماری به میان آورده‌اند. اینان، میوه تلخ و ثمره‌ی زهرآلود تعریف زندگی و اداره‌ی سیستمهای فاسد است. معضل و مشکل این مردم، عدم شناخت خداست. مشکل آنان عدم وجود مراقبت درونی (الرقابة الذاتية) از دل و درونشان است. همچنین عدم وجود پرورش مؤثر و اصیل بر آنان تا رفتارشان را متعادل و متوازن کند. ما پس از آزمون و خطاهای واقعی بدین حقیقت دست یافته‌ایم که تنها راه چاره معضلات جامعه ما و دور و برمان چه به صورت فردی و چه گروهی، خداشناسی است. بنابراین هیچ نیروی خارجی نمی‌تواند این اعتقاد ما را از بین ببرد که این دین، مایه رستگاری و سرافرازی است. نه در شرایط خوف و ترس و نه در گرسنگی و فقر، این دین و دینداریمان را رها نمی‌کنیم. در جریان تلاوت و بحث منهجی از توحیدمان نه دچار خستگی و ملالت می‌شویم و نه درمانده می‌گردیم. در مسیر دادخواهی و سربلند گرداندن دعوتمان و سرود کاروانیان راه اخلاص و خداجوییمان، خسته نمی‌شویم؛ به پیش می‌رویم و برای مردمان روشنگری می‌کنیم و می‌گوییم: ای مردم! تنها بنده خدا باشید نه غیر او! می‌رویم و با نیروی کاروان خداخواهیمان قدرتی را تشکیل می‌دهیم که در مقابل کفر و کافران، قد علم کند و نگذاریم کثیف‌کاری فلسفه و سیستم و ارزشهای شیطانی با زور و سلطه بر مردم، تحمیل شود.

(وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ)

هفتم

دادگری.. رفتار عادلانه و نیک

(تا .. دادگری در یک دارالاسلام، اعمال شود)

ما کیستیم؟

از منظر قواعد و ضوابط پرورشی اسلامی جنبش، ارتباطات میان انسان با انسان را به صورت کلی در سه دایره متصل به هم متصور می‌شویم:

- ارتباط اول: ارتباط ما با نژاد بشریت که دایره‌ی ابلاغ و رساندن اسلام است.
- ارتباط دوم: ارتباط ما با مسلمانان که عبارتست از دایره‌ی برادری و اخوت دینی.
- ارتباط سوم: ارتباط ما با خویشاوندان و نزدیکان که آن را صله‌ی رحم می‌نامند.

نقطه مشترک هر سه ارتباط، دادپروری و نیکوکاری است.

داد (العدل):

عبارتست از احقاق حق.

نیکی (الإحسان):

عبارتست از انجام خیر و نیکی اضافی؛ یعنی بیشتر از حقی که صاحب حق دارد.

قانونی که سرچشمه اصلی این دو رفتار اصیل به حساب می‌آید این فرموده خداوند متعال است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» [النحل: ۹۰]؛ «خداوند بزرگ به دادگری و نیکوکاری امر می‌کند». انعقاد این ارتباطات به همان استحکامی که اسلام، طلب کرده است منجر به عملی کردن «رخسار اجتماعی» عبادات اسلامی می‌گردد؛ زیرا عبادات اسلام که ارتباط مستقیم بنده با خداوند است یک جنبه اجتماعی و مردمی نیز دارد که عبارتست از ادای فرایض خداپرستی به صورت دسته‌جمعی؛ مانند ادای نماز در مسجد، حج در خانه خدا و زکات از طریق یاری رساندن به همدیگر.

جهت تبیین بیشتر دیدگاه ما درباره دادگری و نیکوکاری، نظر شما را به چند سرگفتار مهم جلب می‌کنیم:

۱- دادگری، پایینترین سطح ارتباط میان انسان با انسان است که باید در آن توقف کند و به مرحله پایینتر، پا نگذارد؛ زیرا زیر پا گذاشتن حدّ شرعی یکدیگر به معنی تعدی کردن به حقوق دیگران و ایجاد ظلم و ستم است و این مسأله به منزله آغاز ایجاد بغض و کینه، تنفر از همدیگر، عدم اطمینان به یکدیگر و افروختن آتش انتقام است. به دلیل نتایج مخرب این رفتار شیطانی است که خداوند متعال، خطاب به مسلمانان می‌فرماید: به هنگام عصبانیت و بغض نیز، دادپروری و عدالت را فراموش نکنید و مرز حقوق دیگران را نشکنید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» [المائدة: ۸]؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همه شما جهت برپایی این دین، به پا خیزید (تنها برای رضای خدا به پا خیزید و جهت پیاده‌سازی دین، قیام کنید)، برای خداوند شهادت دهید (با عمل پسندیده، زیبایی اسلام را به نمایش بگذارید و با رفتار حق جویانه، دینداریتان را ثابت کنید)؛ هرگز بغض و کینه از گروهی از مردم، باعث نشود که شما

دادگری، رفتار عادلانه و نیکی

دادگری را ترک کنید؛ هرگز چنین عملی را انجام ندهید و همچنان دادگر بمانید! چنین عملی به تقوا و دینداری مقبول، نزدیکتر است. و از خداوند بترسید؛ زیرا خداوند بزرگ به خوبی آگاه است به کارهایی که انجام می‌دهید».

خداوند متعال، پیامبر پیشوایمان ﷺ را جهت معرفی و اعمال همین قانون دادگری و اجرای عدالت، مبعوث کرده است؛ همانگونه که خداوند از زبان او می‌فرماید: «وَأْمُرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ» [الشوری: ۱۵]؛ «به من امر شده که در میان شما دادگر باشم».

با توجه به اینکه داوری کردن میان مردم به منزله‌ی باز گرداندن حقوق به محلشان است خداوند متعال از تک تک مسلمانان، طلب کرده که هرگاه میان دو گروه که اختلاف دارند حکم و داور شدند یا آنکه به عنوان قاضی یا فرمانروای دارای قدرت سیاسی، انتخاب گشتند این عدالت و دادگری را مراعات نمایند تا تمامی اختلافات، حل و فصل شود و زخمها التیام یابد؛ از این روست که می‌فرماید: «وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» [النساء: ۵۸]؛ «اگر میان مردم، حکم و داور شدید عادلانه داوری کنید».

عدم تعیین مرز حقوق اشخاص به صورت فردی و گروهی و عدم قانونی کردن و نگاهداری آن، تبعیض متمدّنه‌ای را به بار می‌آورد که ما اکنون در غرب و شرق، ملاحظه می‌کنیم! همانطور که ما جاهلیتی را می‌بینیم که بر پایه‌ی آن شخص غربی در کشور خود و از ترس قانون، ناچار است که دادگرانه، عمل نماید اما هرگاه پا در سرزمینی دیگر می‌گذارد و از حوزه دید قانون، فاصله می‌گیرد رفتار وحشیانه از خود بروز می‌دهد، جنگ ریشه‌کن کردن سایر ملتها را آغاز می‌کند و ثروت و دارایی آنان را حیف و میل می‌نماید و آلوده‌دامنی وحشیانه و تجاوز علیه کودکان شیرخواره را هم برای خود روا می‌بیند.

۲- ارتباط **حسنة**: عبارتست از ارتباطی که باید در حالت عادی و معمولی زندگی در میان انسانها با همدیگر برقرار باشد بدون اینکه هرگونه اختلافی وجود داشته باشد یا آنکه محدوده‌ی حقوق دیگران زیر پا گذاشته شود.

آنچه از صاحبان قدرت، طلب شده ارتباط **حسنة** و نیکو است؛ چه آنکه رفتار دادگرانه

دادگری، رفتار عادلانه و نیکی

مسئولین، مردانگی و بزرگواری نیست بلکه این امر، حق قطعی زیردستانشان به حساب می‌آید. اما انعقاد ارتباط حسنه و حفظ آن از جانب صاحبان قدرت و مسئولین با زیردستان، مردانگی و بزرگواری است؛ زیرا بیش از محدوده‌ی حقشان را به آنان بخشیده‌اند.

اگر ارتباط میان هر کدام از طرف‌های زیر به صورت دو به دو بر نیکوکاری مذکور، بنا شود بغض، کینه، حسد، اختلاف، فتنه و کشمکش و آنگاه جنگ و دعوای خونین و تلاش برای ریشه‌کن کردن دیگری اتفاق نخواهد افتاد:

- ❖ میان قدرت سیاسی و جامعه مدنی
- ❖ میان ثروتمندان و فقرا
- ❖ میان عالم و جاهل و باسواد و بی‌سواد
- ❖ میان قدرتمند و ضعیف
- ❖ میان کارکنان و مسئولان
- ❖ میان مرد و همسرش
- ❖ میان فرزندان و والدین
- ❖ میان حکومت‌های پیشرفته و حکومت‌های توسعه‌نیافته

اگر افراد مذکور در ردیف اول که دارای قدرت هستند با افراد مقابلشان، رفتاری دادگرانه داشته باشند بدین نحو که حقوقشان را به صورت کامل، ادا کنند اگرچه آن مقدار زائد و اضافی را هم مراعات نمایند (که عبارتست از نیکوکاری در حقشان) آن همه بغض و اختلاف اجتماعی و دعوای خونین، رخ نخواهد داد. چه آنکه در این شرایط، افراد ضعیفی که در طرف مقابل قرار دارند (جامعه مدنی) حقوق خود را دریافت می‌کنند و اگرچه نیکوکاری (مردانگی) و احسان هم در حق آنان صورت نگیرد محتاج نخواهند بود که به دزدی و راهزنی، روی بیاورند و از برنامه‌های جنگ‌طلبانه و شیطانی، استقبال نمایند. در شرایط کنونی که افراد ضعیف و فاقد قدرت نه عدل (حق قطعی خود) دیده‌اند و نه احسان (مقدار اضافی بر حق)،

چگونه انتظار وجود افراد معتدل و میانه‌رو و جامعه آرام و صلح جهانی را داشته باشیم؟! به همین دلیل است که خداوند متعال، قلّه‌ی رفتار دادگرانه و نیکوکارانه را به انسان مسلمان نشان داده و فرموده است: «وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ» [القصص: ۷۷]؛ «همانگونه که خداوند بزرگ به تو نیکی کرده است تو نیز به دیگران نیکی کن». نیکوکاری مذکور در این آیه، ناظر به کیفیت و کمیت نیست بلکه مهم قصد و همت شخص جهت انجام چنین رفتاری است. از این روست که خداوند حتی قصد و نیت قلبی شخص مسلمان را هم رفتار حسنه به حساب می‌آورد مادام که او در درونش قصد خیر داشته باشد.

رفتار نیکوکارانه و حسنه - که عبارتست از باز گرداندن و حفظ محدوده‌ی حقوق مردم و انجام رفتار نیک و خیرخواهانه‌ی زائد بر حَقشان - چنین نیست که تنها کردار حسنه‌ای باشد که انجام آن طلب شده باشد و تمام! خیر؛ خداوند به انجام این کردار امر کرده تا به عنوان قانون رفتار و چگونگی برقراری ارتباط با پدر و مادر، خویشاوندان و نزدیکان، هم‌وطنان و جامعه بشری به صورت کلی، مدّ نظر قرار بگیرد.

۳- همانگونه که نماز، روزه، زکات و حج، عبادتند و همزمان دارای اثرگذاری اجتماعی نیز هستند در پرورش اعتدال جامعه، نقش اساسی ایفا می‌کنند عدل و نیکوکاری نیز چنین‌اند؛ این دو به منزله ارتباط معتدل درونی و ضامن حفظ محدوده حقوق و مقدار زاید بر آن هستند و همزمان اندیشه دیگری را در جامعه پویا می‌کنند که عبارتست از مقابله دسته-جمعی دولت و جامعه با ستم صاحبان قدرتی که در گروه اول، قرار دارند. از طریق این مقابله و دفاع از حق مظلومان، دولت و جامعه از چنان شرایطی فاصله می‌گیرند که به خاک و کود پرورش میکروب فساد، دزدی، اختلاس، راهزنی و سر و کار با دیکتاتوری، تبدیل شود. به جای این مسأله، از طریق راهکار اجتماعی زکات، نیکوکاری و بخشش در میان مردم، ارتباط موجود در جامعه در حالت تعادل و اثرگذاری، باقی خواهد ماند. اگر هم قدرت حاکم سیاسی از مسیر عدل و نیکوکاری، منحرف شد یا آنکه به آن بی‌توجه بود باز هم مردم از طریق ممارست

دادگری، رفتار عادلانه و نیکی

و مراعات ارتباط موجود میان خود "که بر پایه دادگری و نیکوکاری، بنا شده است" مقاومت خواهند کرد و اجازه نخواهند داد که تعدی و اجحاف دولت، تمامی جامعه را در بر بگیرد. چنین امری در شرایطی میسر خواهد بود که احزاب اسلامی، علمای دینی و روزنامه‌نگاران رادمرد و دلیر، پیشوای جامعه مدنی گردند و و آن را به سوی مسیر صحیح، رهنمون سازند؛ جامعه‌ای که تماماً فرو ریخته و در اختیار دیکتاتوران، دزدان و مفسدان، قرار گرفته است. علت آن است که خود جامعه به خوره، مبتلا شده است؛ نه حزب اسلامی خود را در قالب اپوزیسیون و مخالف، نشان می‌دهد، نه عالم دلیر مانده و نه روزنامه‌نگار جوانمرد.

بنابراین ما جنبشیان معتقدیم که دادگری، حق هر فرد و گروهی از ساکنین دارالاسلامان به حساب می‌آید و علاوه بر آن لازم است که با آنان رفتار حسنه داشته باشیم. هیچ کدام از این دو امر هم برخواسته از مردانگی ما نیست که آن را مایه منت گذاردن بر دیگران، قرار دهیم؛ بلکه اینان، فرمان خدایمان است که آن را بر ما لازم کرده تا با خداشناسی و روراستی آن را ادا کنیم. بر این مسأله نیز اطمینان داریم که خداوند متعال در روز قیامت اهمال و سستی‌مان را مورد مؤاخذه، قرار می‌دهد و ما را مجازات می‌کند. با این روح مسئولیت قیامتی، مسئولان اداره امارت ما با مردم، رفتار می‌کنند و تفاوتی ندارد اندیشه و بینششان چه باشد.

ما کیستیم؟

هشتم

اِمَارَتِ نِیَاکَانَمَان

(تا خداپرستی و دادگری در یک دارالاسلام، اعمال شود)

ما کیستیم؟

هرچند فقهای اسلامی در تعریف دار الکفر و دار الاسلام، اختلاف نظر دارند و گروهی از آنان در مورد دار الحرب، دار الفسق و دار الردّه، صحبت کرده‌اند اما اصل تمامی انواع سرزمین‌ها (دار) در تعریف اسلام دو نوع است: دار الکفر و دار الاسلام. دلیل این مسأله، دو آیه زیر (و سایر آیات مشابه) است:

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِّنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوْدُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ» [ابراهیم: ۱۳]؛ «کسانی که کافر بودند خطاب به پیامبرانشان می‌گفتند: یا از سرزمینمان، اخراجتان می‌کنیم یا باید به ملت ما بازگردید اما خداوند بزرگ بدیشان وحی کرد: اطمینان داشته باشید که قطعاً ستمکاران را نابود خواهیم کرد».

«قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوْدُنَّ فِي مِلَّتِنَا» [الأعراف: ۸۸]؛ «اشراف و سران قوم شعیب با حالت تکبر، خطاب به او گفتند: ای شعیب!

حتما تو و کسانی که به تو ایمان آورده‌اند را از آبادیمان، اخراج می‌کنیم یا اینکه به ملت ما باز گردید.».

دو واژه «أرض» و «قرية» که به معنای «زمین» و «آبادی» هستند به ضمیر متصل متکلم مع‌الغیر (نا) اضافه شده که این نوع اضافه، اضافه ملکی است؛ یعنی زمین کافران و آبادی کافران؛ یعنی کافران، مالک آن هستند و قدرت در اختیار آنان است و در آنجا، ایشان صاحب امر و فرمان و امر و نهی هستند؛ از این روست که می‌بینیم بدین شیوه، فرستادگان خداوند را تهدید می‌کنند. آری، صفت دار الکفر نیز چنین است. روشنتر از همه اینها این فرموده خداوند متعال است: «سَأْرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ» [الأعراف: ۱۲۵]؛ «به زودی سرزمین گناهکاران و فاسقان را به شما نشان خواهم داد». تمامی آیات ناظر به هجرت کردن، حجت و دلیل وجود دو سرزمین و دو منطقه هستند که دو قدرت سیاسی و اداری مختلف، آن را اداره می‌کنند که عبارتند از دار الکفر و دار الاسلام. در احادیث نیز، دلایل زیادی مبنی بر این امر وجود دارد.^۱ ابن القیم رحمته الله می‌فرماید: جمهور^۲ علما گفته‌اند: دار الاسلام مکانی است که مسلمانان در آن حضور یافته‌اند و احکام اسلام را در آن به اجرا در آورده‌اند؛ اگر احکام اسلام در آن به اجرا در نیاید دار الاسلام، محسوب نمی‌شود اگرچه در جنب دار الاسلام هم قرار گرفته باشد؛ برای نمونه طائف، شهری بود در کنار مکه مکرمه و بسیار به آن نزدیک بود اما تا زمانی که مکه، فتح نشد طائف نیز به دارالاسلام تبدیل نگردید.^۳

همچنین ابو یوسف و محمد بن حسن شیبانی می‌فرمایند: «در دار الکفر محسوب کردن هر سرزمینی، همین کافی است احکام شرک در آن اعمال شود؛ زیرا احکام سرزمین تابع وجود قدرت و نیروی چیرگی است؛ "چه این نیرو و توان، متعلق به ما باشد و چه آنان". در هر سرزمینی شرک، تسلط یافت و قدرت آن در اختیار مشرکان، قرار گرفت چنین سرزمینی

۱- ر ک: دار الاسلام و دار الکفر؛ منتشر شده توسط مرکز بینش نوین (دیدنی نوی)، شاخه خارجی.

۲- سه تن از ائمه چهارگانه (ابو حنیفه، مالک، شافعی و احمد).

۳- أحكام أهل الذمة، ابن‌القیم: ۶۶/۱.

دارالحرب است. در مقابل، در هر سرزمینی، اسلام قدرت یافت و حاکمیت در اختیار مسلمانان، قرار گرفت چنین سرزمینی دار الاسلام است»^۱.

قاضی ابو یعلای حنبلی می‌فرماید: در هر سرزمینی احکام کفر، صاحب قدرت بود دار الکفر است.^۲

هر گاه شخص یا گروهی در یک سرزمین، مسلط شود و حاکمیت را در دست بگیرد مشخص می‌شود که این امر به سبب قدرت یافتن وی بوده است؛ مادام که این شخص یا گروه دارای قدرت و تسلط باشد به تنهایی حکمرانی را در اختیار می‌گیرد، حکم صادر می‌کند و آن را به وسیله ساکنین، اجرا می‌نماید و از مجموعه‌ای ممانعت می‌کند و اجازه نمی‌دهد ساکنین آن را انجام دهند. حکمرانی، آشکارترین نما و نشان افراد دارای قدرت و نیرو است. شخص صاحب قدرت مسلمان، احکام شرع را اعمال و اجرا می‌کند و الاً دیگر مسلمان، باقی نخواهد ماند! بدون شک، کافر صاحب قدرت نیز احکام کفر را اجرا می‌کند.

از این امر قطعی، مشخص می‌شود که انگیزه و دلیل حکمرانی بر یک سرزمین که دار الکفر یا دار الاسلام است نوع قانون آن سرزمین است که از جانب حاکم صاحب قدرت، فرمان صدور و اجرای آن، صادر گشته است. بنابراین انگیزه و دلیل حکمرانی، نوع قانونی است که در آن سرزمین اجرا می‌شود. این، توصیف و بیان شایسته‌ای از واقعیت این امر است؛ زیرا قانون - نه حاکم - رنگ و بوی خود را به سرزمین و منطقه اجرایی آن می‌بخشد؛ برای مثال: سرزمینی که احکام شریعت اسلامی در آن به اجرا در بیاید به نحوی که فرامین شریعت، اعمال شود و هیچ کس به منهیات آن نزدیک نشود بدین معناست که سیما و علامت این سرزمین، منعکس کننده‌ی اسلام است و برای همگان، مشخص است که این سرزمین، متعلق به اسلام می‌باشد. از سوی دیگر، در سرزمینی که قوانین کفر اجرا شود، فرمانروایی از آن کفر باشد، رده و برگشتگی از دین و الحاد و بی‌دینی مجاز باشد، دین مورد دشنام، طعنه و نیش قرار گیرد بدون آنکه

۱- المبسوط، السرخسی: ۱۱۴/۱.

۲- المعتمد فی أصول الدین، ابو یعلی: ۲۷۶.

مجازات‌های داشته باشد یا از آن ممانعت گردد، سرزمینی که در آن رباخواری، زنا و شراب، قانونی و حلال باشد، بی‌حجابی و بی‌بند و باری، مارک زنان باشد، مسئولین دولتی کسی را به سبب ترک نماز، روزه و زکات، مورد محاسبه قرار ندهند و امر به معروف و نهی از منکر ننمایند بلکه برعکس، راه امور غیرشرعی را هموار کنند چنین سرزمینی، سراسر رنگ و بوی الحاد، کفر و بی‌دینی می‌گیرد. بله! برای همگان مشخص است که چنین جامعه‌ای، دار الکفر است؛ زیرا اوصاف دار الکفر را به خود گرفته است؛ حتی اگر فرض کنیم حاکمش نیز به تنهایی چنین نباشد چه اثری بر واقعیت امر دارد؟ قطعاً هیچ اثری!

ابن تیمیه رحمته الله در بحث مصر که تحت فرمان عبیدیها (معروف به فاطمیان) قرار گرفته بود می‌فرماید: مصر، دار الکفر بود؛ چه آنکه عبیدیهای زندیق و مرتد بر آن حکمرانی می‌کردند.^۱ این در حالی است که در مصر آن زمان، همچنان احکام اسلامی، پیاده می‌شد! حکمرانی عبیدیها در مصر چنانکه ابن کثیر می‌گوید دو بیست و هشتاد و چند سال به طول انجامید!^۲ روشن است که اکثریت مردم مصر همچنان مسلمان بودند! اما سرزمین به دار الردّه، تبدیل شده بود چه آنکه عبیدیها بر آن تسلط کامل یافته بودند و اینکه آنان اجازه رجوع داوری مسائل به شریعت اسلام را داده بودند اثری بر دار الردّه شدن مصر نداشت! ابن تیمیه رحمته الله می‌فرماید: چندین بار این امر، اتفاق افتاد که سربازان اسلام وارد مصر می‌شدند؛ مانند ورود آنان همراه با صلاح الدین که دوباره، مصر را فتح کرد (و آن را به آغوش اسلام بازگرداند) و تخت و سلطنت عبیدیان و قرامطه را برچید و قانون و مقرراتشان را دور انداخت و دوباره شریعت اسلام را حاکم ساخت؛ می‌بینیم که از آن زمان، مسلمانان در مصر ساکن هستند و دین اسلام را در آن به اجرا در می‌آورند پس از آنکه به مدت دو بیست سال، کفر و زندق، حکمرانی نمود و نور اسلام و ایمان به نحوی در آن، خاموش گشته بود که برخی از علما

۱- مجموع الفتاوی: ۱۷۸/۱۳.

۲- البداية والنهاية: ۲۶۷/۱۲.

می‌گفتند: مصر به سرزمین رده و نفاق، تبدیل شده است و وضعیت آن بدتر از سرزمین مسیلمه‌ی کذاب است.^۱

این در حالی است که در دوره‌ی حکومت عبیدیهای مرتد، مسلمانان منتسب به هر کدام از مذاهب چهارگانه‌ی اهل سنت و جماعت، داوری مسائل خود را نزد قاضی و مفتی مذهب خویش می‌بردند! وقتی این وضعیت را با وضعیت اکثر قریب به اتفاق سرزمین‌های مسلمان معاصر -از جمله کوردستان- مقایسه کنی ملاحظه خواهی کرد که حکمرانی عبیدیها (فاطمیان) در چندین زمینه‌ی حکم، قدرت، قانون و سیاست از حکومت‌های کنونی جهان اسلام، نرمتر و آسانگیرتر بوده است!

شیخ‌الاسلام محمد بن عبدالوهاب رحمته الله علیه می‌فرماید: اگر بخواهیم تعداد کسانی را بشماریم که علما آنان را تکفیر کرده و مرتدشان شمرده‌اند در حالی که خود لاف و ادعای اسلامی بودن و دینداری داشتند نمی‌توانیم این کار را به نتیجه برسانیم و تعدادشان را حساب کنیم. به حکمرانی بنی‌عبید که بر مصر حاکم بودند بنگر؛ آنان خود و مذهب و طایفه‌یشان، لاف و گزاف این را داشتند که گویا از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هستند، در نماز جمعه، حضور می‌یافتند، نماز جماعت را در مساجد ادا می‌کردند و مفتی و قاضی شرع را می‌گماشتند اما با این وجود علما متفق بودند بر اینکه آنان کافر و مرتد هستند و سرزمینشان - علی‌رغم تنفّری که مردم مصر از آنان داشتند - نیز بر اساس دیدگاه علما دارالکفر بوده و آنان امر می‌کردند که باید علیه‌شان، قیام شود!^۲ یعنی اگرچه مردم مصر، بغض و کینه‌ی حکام عبیدی را در دل داشتند اما این مسأله از دارالکفر بودن سرزمینشان، ممانعت نمی‌کرد.

ما جنبشیان از نظرگاه نصوص شرعی مذکور و فتوای این علما به سرزمین‌ها می‌نگریم و دارالکفر یا دارالاسلام بودن آنها را تعیین می‌کنیم. مناطقی که دارالرده هستند در اولویتند که

۱- مجموع الفتاوی: ۱۳۸/۳۵-۱۳۹.

۲- مؤلفات شیخ‌الاسلام محمد بن عبد الوهاب، بخش پنجم، الرسائل الشخصية: ۲۲۰.

زودتر به دار الاسلام، تبدیل شوند؛ همانگونه که جدّ بزرگوارمان صلاح‌الدین ایوبی دوباره از مصر، یک دار الاسلام ساخت.

نکته‌ای بسیار اساسی و مهم:

دار الکفر نامیدن یک سرزمین به منزله‌ی حکم به کافر بودن ساکنین آن نیست؛ هرگز! برخی افراد در این مسأله دچار اشتباه شده‌اند و گمان کرده‌اند هرگاه مسلمانان بتوانند در سرزمینی به صورت امن، زندگی کنند و قدرت برپایی آشکارای شعایر عبادی خویش همچون اذان، نماز، روزه و ... را داشتند چنین سرزمینی دار الاسلام است! از این رویکرد ناقص است که برخی افراد می‌پرسند: چگونه شما فلان کشور را دار الکفر به حساب می‌آورید در حالی که تنها در پایتختش بیش از هزار مسجد وجود دارد؟! این سخنان از نظر حکم شرعی، فاقد هرگونه اعتباری است؛ زیرا چنانکه بیان شد اصل در قضاوت در مورد یک سرزمین به این که دار الکفر است یا دار الاسلام، قدرت سیاسی و قانونی است که بر آن سرزمین، حاکم است؛ غیر از این دو وصف مهم، سایر اوصاف و ویژگیها در این مسأله، اثر و اعتباری بر حکم شرعی ندارد. بنابراین لازم است که علّت حکم به دار الکفر یا دار الاسلام بودن یک سرزمین را از بهانه‌ها و دلایل واهی زیر، مبراّ سازیم تا این علّت به صورت منضبط و منظم در اختیار ما قرار بگیرد:

۱- دین اکثریت ساکنین، اثری بر حکمی که در مورد سرزمینها صادر می‌شود (اینکه دار الکفر است یا دار الاسلام) ندارد:

حجّت و دلیل این مسأله، خیر است که پیامبر ﷺ در سال هفتم هجری به ساکنین آن، اجازه داد که آنجا بمانند و به کشاورزی خود مشغول باشند.^۱ روشن است که اکثریت جمعیت خیر که یک شهرک بود را یهودیان تشکیل می‌داند. پیامبر ﷺ شخصی از انصار را به عنوان امیر بر آنان گماشته بود.^۲ این وضعیت باقی ماند تا آنکه سیدنا عمر بن خطاب رضی الله عنه در زمان

۱- بخاری: ش ۴۲۴۸.

۲- همان: ش ۴۲۴۶.

خلافت خویش، آنان را اخراج نمود. این خیر است و ساکنین آن یهودی هستند اما از نظر حکم، دار الاسلام به حساب می‌آید؛ زیرا قدرت و حاکمیتی که بر آن تسلط دارد در اختیار مسلمانان است و احکامی که در آن، جاری است متعلق به شریعت اسلام می‌باشد. ابن حزم در مورد این مسأله می‌فرماید:

این فرموده پیامبر ﷺ معنای همان حدیثی را می‌رساند که ذکر کردیم: «أنا بريء من كلِّ مسلمٍ أقامَ بينَ أظهرِ المشركينَ»؛ «من از هر مسلمانی که در سرزمین مشرکان، زندگی کند بری هستم». روشن است که مراد ایشان دار الحرب است؛ و الا خود ایشان ﷺ والی خود را بر خیر گماشت در حالی که بیشتر ساکنین آن یهودی بودند. بودند.

اگر ساکنین منطقه‌ای همگی اهل ذمه بودند سپس شخصی مسلمان در میان آنان حضور یابد بدین دلیل که والی و فرماندار اسلام است و بر آنجا گماشته شده یا آنکه هدف او تجارت و بازرگانی است، چنین شخصی کافر یا بدکار به حساب نمی‌آید؛ خیر! او همچنان مسلمان و صالح است؛ زیرا سرزمینش سرزمین اسلام است نه شرک؛ چه آنکه هر سرزمین با توجه به قدرت و حاکمیتی که بر آن تسلط دارد به یکی از طرفین (کفر یا اسلام) منتسب می‌شود.^۱

ابوالقاسم رافعی شافعی رحمته الله می‌فرماید: شرط دار الاسلام آن نیست که ساکنینش مسلمان باشند؛ مهم آن است که تحت فرمان امام مسلمین و حکم اسلام باشد.^۲

۲- روشن است که شعایر عبادی اسلام اثری بر حکم یک سرزمین (دار الاسلام یا دار الکفر) ندارد؛ زیرا پیامبر ﷺ زمانی که در مکه، حضور داشت شعایر دینی را انجام می‌داد و دعوت خدایی را ابلاغ می‌کرد و دشمنی و انزجار خود از مشرکان، بتها و دینشان را آشکار می‌ساخت، از خودشان و دینشان، تبراً می‌جست، تمامی این امور پیش از هجرت اتفاق افتاد، برخی از صحابه

۱- المحلی: ۲۰۰/۱۱.

۲- فتح العزیز شرح الوجیز: ۱۴/۸.

نیز به همین شیوه نماز و قرائت قرآن خود را در مکه و پیش از هجرتشان آشکار می‌ساختند اما با این وجود مکه همچنان دار الکفر بود و مسلمانان از آن هجرت می‌کردند؛ زیرا تسلط و قدرت حاکم در اختیار کفار، قرار داشت. این نکته اساسی نزد برخی از مردم، مشتبه شده یا آنکه به صورت نادرست آن را فهم می‌کنند. مگر ملاحظه نمی‌کنی که ماوردی رحمته الله از این مسأله، برداشتی اشتباه کرده و می‌گوید: اگر مسلمان بتواند در سرزمینی از سرزمین‌های کفر، دینش را آشکار کند نتیجه، آن است که این سرزمین به دار الاسلام تبدیل می‌شود و ماندن او در آنجا بهتر از هجرت است؛ زیرا این امید وجود دارد که مردمانی دیگر نیز مسلمان شوند.^۱ شوکانی این قول ماوردی را نقل کرده و سپس آن را مورد انتقاد، قرار داده است؛ او می‌فرماید: بدون شک این دیدگاه، خلاف احادیث فراوانی است که در این مسأله از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده و بر اساس آن، سکنا گزیدن در جامعه مشرکین را بر مسلمانان، حرام کرده است.^۲

عکس این مسأله نیز صادق است؛ برای مثال، حضور اهل ذمه در میان جامعه مسلمانان به نحوی که شعایر دینی خود را آشکارا به نمایش بگذارند منطقه را به دار الکفر، تبدیل نمی‌کند؛ زیرا انجام شعایر دینی کفار در دار الاسلام به این معنا نیست که قدرت و حاکمیت در اختیار آنان است و قانون آنان، حاکم است.

بنابراین اظهار وجود و آشکارا انجام دادن شعایر عبادت سبب نمی‌شود که در مورد یک سرزمین، حکم به دار الاسلام یا دار الکفر بودن داده شود. شوکانی می‌فرماید: آنچه در این مسأله، مهم و اساسی است اعتبار سخن است؛ هر سرزمینی سخن اول و آخرش در اختیار مسلمانان، قرار داشت، قدرت امر و نهی از آن آنان بود و شعایر کفار جز با اذن مسلمانان، آشکار نشد چنین جامعه‌ای دار الاسلام است. ظهور و ابراز شعایر کفرآمیز هیچ گزندی به دار الاسلام بودن، وارد نمی‌کند چه آنکه این ظهور و ابراز به دلیل قدرت خود کفار نبوده است. در

۱- فتح الباری: ۲۲۹/۷.

۲- نیل الأوطار: ۱۷۸/۸.

تمامی دوره‌های قدرت مسلمانان و حاکمیتشان، وضعیت چنین بوده است؛ نمونه آن اهل ذمه اعم از یهودیان و مسیحان و مشرکین هم‌پیمان با پایتختهای اسلامی است. اگر عکس این مسأله رخ دهد، وضعیت آن سرزمین نیز معکوس خواهد شد.^۱

۳- امنیت داشتن برخی از ساکنین یک سرزمین اثری بر حکم آن (دار الاسلام یا دار الکفر) ندارد:

کفاری که با مسلمانان عهد بسته‌اند در دار الاسلام از امان، برخوردار هستند اما این امر هیچ اثری بر بقای دار الاسلام بودن آن سرزمین ندارد. مسلمانان مهاجر حبشه در امان بودند اما این مسأله حبشه‌ی دار الکفر را به دار الاسلام، تبدیل نکرد. همچنین بر اساس پیمان حدیبیه که در میان پیامبر ﷺ و قریش، بسته شد از زمان بستن این پیمان تا فتح مکه، مسلمانان ساکن این شهر در امان بودند اما مکه همچنان در حالت دار الکفر، باقی ماند تا آنکه فتح شد. در همین دوره زمانی، پیامبر ﷺ عمره را به جا آورد و خود و مسلمانان مدینه در مکه، حضور یافتند اما این امان، حکم را دگرگون نساخت بلکه همچنان مکه در حالت دار الکفر باقی ماند تا آنکه فتح شد و به دار الاسلام، تبدیل گشت. پس از این امر بود که پیامبر ﷺ فرمود: «لا هجرة بعد الفتح»؛ «پس از فتح مکه، دیگر هجرت از مکه، وجود ندارد». ایشان نفرمود که پس از بستن صلح حدیبیه، هجرتی وجود ندارد بلکه علت حکم منطقه (از نظر دار الکفر یا دار الاسلام بودن) را آشکار ساخت که این علت، امان نبود بلکه در اختیار گرفتن قدرت و وجود نیرو و اجرای احکام شرعی بود.

آنچه بیان شد مختصری بود درباره منضبط ساختن علت صدور حکم بر کشورها بدین صورت که سرزمین‌ها در چه شرایطی دار الکفر هستند و در چه شرایطی دار الاسلام. این امر، مشخص می‌کند که سرزمین‌هایی که بیشتر سگان آن مسلمان هستند اما حکام مرتد به وسیله قانون و مقررات کفار بر آنها حکمرانی می‌کنند اگرچه بیشتر مسلمانان‌شان، نماز و روزه و سایر شعایر

دینی اعمّ از جمعه و جماعت را به صورت آشکارا انجام می‌دهند و در بسیاری از این سرزمین ها مسلمانان در امنیت کامل نیز هستند همچنان دار الکفر به حساب می‌آیند؛ زیرا احکامی که بر آنان، اعمال می‌شود و قدرت و نیرویی که در این سرزمین‌ها فرمانرواست در اختیار مرتدّان و کافران، قرار دارد. شعایر عبادی‌ای را هم که مسلمانان آشکارا انجام می‌دهند برخواسته از قدرت خودشان نیست بلکه حکام کافر، این اذن را به آنان داده‌اند؛ چه آنکه هرگاه این حکام مرتد بخواهند به وسیله سربازان، نیروها و اطلاعات خویش امنیت را از مسلمانان، سلب کنند و زندگیشان را از ترس و وحشت، مملو سازند به آسانی قادر به آن خواهند بود. این امر، واقعیت وضعیت کنونی اکثر کشورهای است که مشاهده می‌شود به بهانه ارباب و جنگ علیه ترور و تندروی چگونه امنیت را از مسلمانان، سلب کرده‌اند و آنان را مورد ظلم و ستم، قرار می‌دهند.

ما پیروان جنبش، صراحتاً و آشکارا می‌گوییم: ما می‌خواهیم کوردستان یک بار دیگر به دار الاسلام، تبدیل شود؛ بدین طریق که قدرت (که بالاترین درجه حکمرانی است) در اختیار شریعت خداوند یگانه و منزّه، قرار بگیرد. جهت این امر، تلاش می‌کنیم تا هر قانون، مقررات و عرفی که بر خلاف اسلام باشد را از میان برداریم و دور بریزیم. ما پیش از هر چیز دیگری این نکته را مهم به حساب می‌آوریم که حاکمیت و سروری در اختیار شرع باشد و لا غیر. این مسأله، حق خداوند خالقمان است و بر تمامی مسلمانان فرض است. اما دستگاه حکم، اداره مملکت و شخصیت مسئولین، رکن دوّم اداره کشور هستند که حقّ ساکنین کوردستان است. معنای این شعار سیاسیمان که می‌گوییم «حاکمیت شرع و قدرت ملت» همین امر است. ما معتقدیم که لازم است کوردستان را به دار الاسلام تبدیل کنیم بدین شیوه که حاکمیت، تنها و تنها در اختیار اسلام باشد بدون اینکه در این امر، شریکی برای اسلام، قائل شویم؛ چه آنکه شریک قائل شدن، شرک به خداوند بزرگ و منزّه است و انجام آن روا نیست. ما از چنین کفر بزرگی، متنقّر هستیم و از آن اجتناب می‌ورزیم. قدرت سیاسی و حکمرانی بر سرزمینمان، حق مردمان است؛ لذا بر دستیابی حقیقی و ممارست آن مصرّ هستیم. نمونه بارزی که در مقابل

امارت نیاکانمان

دیدگان ما قرار دارد و به آن، اقتدا می‌کنیم امارت اسلامی پدر بزرگمان بدرخان رحمته الله علیه است که می‌خواهیم توکل بر خداوند بزرگ آن را همچون او - و البته با ملاحظه تجدد و مدرنیته - بنا سازیم.

إن شاء الله

ما کیستیم؟